



فصلنامه
علمی تخصصی
سیاست

سال چهارم . شماره شانزدهم . زمستان 1396

صاحب امتیاز: انجمن علمی- دانشجویی علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس (معاونت فرهنگی و اجتماعی)
مدیر مسئول: حبیب رضازاده، دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
سر دبیر: مجید پیروز، دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
مدیر داخلی و دستیار سردبیر: شهاب دلیلی، دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی

هئیت تحریریه

وحد اسدزاده	دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران
سروش امیری	هئیت علمی و استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین
محمد باویر	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
مهدی پارسایی	دانشجوی دکتری مطالعات اروپا دانشگاه تهران
امین پرتو	دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه تهران
محمود پسنیدیه	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
محمدجعفر جوادی ارجمند	هئیت علمی و دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران
احمد جوانشیری	هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد
هادی چهرمی	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس
ایوب حیدری	دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه خوارزمی
افسانه خسروی	دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
مهدی داوودی	دکترای سیاست گذاری عمومی دانشگاه تهران
ثمینا رستگاری	دانشجوی دکتری سیاست گذاری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات
هادی زرگری	دکترای روابط بین الملل دانشگاه تهران
سلیمان صادقی زاده	دکترای جامعه شناسی سیاسی دانشگاه تهران
سجاد صداقت	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
هادی طلوعی	دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس
شهریار فرجی	هئیت علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی
مجید نجات پور	دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی
فاطمه محمدی	دکترای روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی
لیلا موسوی	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
امیرحسین وزیریان	دانشجوی دکتری مسائل ایران دانشگاه تربیت مدرس

ویراستار: آرزو مایلی

صفحه آرا: یاسر استادحسین

نشانی پستی: تهران، خیابان جلال آل احمد، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، طبقه همکف،

دفتر گروه علوم سیاسی

پست الکترونیکی: Politic.association@gmail.com

قیمت: 7000 تومان

این نشریه دارای مجوز شماره 19989 در تاریخ 1392/09/18 از معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس است. همچنین این مجله در پایگاه مجلات تخصصی نورمگز به نشانی www.ensani.ir و www.noormags.ir نمایه می شود.

؛ راهنمای تدوین مقاله ؛

برای محفوظ ماندن جایگاه علمی این مجله و کسب امتیاز جهت ارتقای جایگاه فصلنامه، فقط مقاله‌هایی پذیرفته می‌شوند که افزون بر داشتن محتوای علمی به تشخیص داوران، با رعایت ضابطه‌های شکلی زیر نوشته شده باشند.

الف - ضابطه‌های نویسنده

1. نام و نام خانوادگی نویسنده (گان) کامل باشد. (به فارسی و انگلیسی)
2. میزان تحصیلات و رتبه علمی و دانشگاه نویسنده (گان) مشخص شود. (به فارسی و انگلیسی)
3. ایمیل نوشته شود.
4. نام دانشگاه و شهر آن نوشته شود.
5. نشانی، کدپستی و شماره تلفن نوشته شود.

ب - ضابطه‌های مقاله

1. مقاله بین 20 تا 25 صفحه باشد.
2. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد. (به فارسی و انگلیسی)
3. مقاله پیش‌تر جایی چاپ نشده یا برای چاپ به‌جایی فرستاده نشده باشد.
4. مقاله با قلم B Nazanin و قلم 14 در محیط Word تایپ شده باشد.
5. چکیده مقاله حداقل 100 و حداکثر 150 کلمه نوشته شود.
6. واژه‌های کلیدی حداقل 5 و حداکثر 10 واژه آورده شود.
7. معادل انگلیسی واژگان تخصصی و معادل انگلیسی نام اشخاص به‌صورت پاورقی در پایین صفحه نوشته شود.
8. مقالات رد شده عودت داده نمی‌شوند.

پ - ضابطه‌های استناد

1. این مجله از روش استناد «درون متنی» پیروی می‌کند، و کافی است منابع، پس از نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم، فقط با آوردن (1) نام خانوادگی نویسنده اثر، (2) سال انتشار اثر، (3) شماره صفحه مورد استفاده، و هر سه داخل پرانتز معرفی شوند؛ نمونه: (عنايت، 1349: 25)
2. در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، نوشته‌ها مشخص می‌شوند. نمونه: (عنايت، 1349 (الف: 14)، (عنايت، 1349 (ب: 150)
3. منابع مورد استفاده، در پایان مقاله، به ترتیب الفبایی، نام خانوادگی نویسنده، (و اگر یک اثر چند نویسنده داشته باشد ترتیب الفبایی نویسنده اول)، تنظیم و معرفی می‌شوند.
4. ترتیب نوشتن کتاب منبع در کتاب‌نامه چنین است:
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار کتاب) عنوان کتاب، نام مترجم، تعداد جلدها، شماره چاپ، محل نشر کتاب: نام ناشر.
5. ترتیب نوشتن مقاله منبع در کتاب‌نامه چنین است:
نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده (تاریخ انتشار مجله) عنوان مقاله در داخل گیومه، نام مترجم، نام مجله، دوره مجله، صفحات اول تا آخر مقاله در مجله.
6. منابع به زبان خارجی نیز، با ترتیب بالا آورده می‌شوند.

فهرست مطالب

- 5 مقایسه تطبیقی سازمان‌های اکو و آ.سه.آن (دلایل همگرایی و واگرایی)
میرزایی، محمد مهدی؛ شهبازی، مریم
- 19 آسیای مرکزی 1991-2014
محمدرضا علی‌پور، فریده؛ امانی، محمدرضا
- 37 آفریقای جنوبی)
شیرزادی، رضا
- 57 سیاسی به اسلام مدنی
حسینی، رضا
- 71 تحول عملی و تئوریک در سیاست خارجی عربستان پس از 2003
کاظمی، حمیدرضا
- 87 نقش فرهنگ مقاومت در امنیت داخلی جمهوری اسلامی ایران
اسدی، حیدر؛ رجبی، هادی
- 105 نقش قدرت در سیاست بین‌الملل
اسمعیل اسدی، رمضان؛ نجات، سیدعلی

مقایسه تطبیقی سازمان‌های اکو و آ.سه.آن (دلایل همگرایی و واگرایی)

محمد مهدی میرزایی*

استادیار مسائل منطقه‌ای دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

مریم شهبازی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

چکیده

آسیا به‌رغم برخورداری از برخی مولفه‌های قدرت نظیر سرزمین، جمعیت و بازارهای وسیع، سهم اندکی در سیاست و اقتصاد جهانی در دهه‌های گذشته داشته است. با این همه، امروزه قاره کهن از رهگذر توسعه اقتصادی تاریخی خود مجدداً به مرکز تاریخ جهان بازگشته و به‌عنوان یک بازیگر جهانی از نقشی تعیین‌کننده در نظام بین‌الملل برخوردار شده است. هم‌گرایی منطقه‌ای روند و بُعدی دیگر از سیاست آسیایی است که به ارتقا جایگاه بین‌المللی این قاره مدد رسانده است. به‌همین سبب، یکی از پرسش‌های مهم مناظره‌های بین‌المللی جاری این قاره به «امکان یا امتناع هم‌گرایی قاره‌ای» در آسیا مربوط می‌شود. در این بین فلسفه ایجاد آ.سه.آن و اکو بسیار به یکدیگر شبیه است، هر دو سازمان با هدف دوری جستن از کمونیسیم و با تشویق غرب تأسیس و تداوم یافتند. ولی پویایی این دو سازمان در طول زمان تا حدودی متفاوت بوده است. مقاله حاضر، در تلاش است، به روش تحلیلی و مقایسه‌ای زمینه‌های همگرایی و واگرایی را در میان اعضای اکو و آ.سه.آن مورد بررسی قرار دهد. سؤال اصلی نوشتار حاضر این است: با اینکه شرایط شکل‌گیری هر دو سازمان اکو و آ.سه.آن در دو بخش از قاره پهناور آسیا (جنوب غربی و جنوب شرقی) مشابه بود چرا آ.سه.آن توانسته به همگرایی میان اعضاء برسد، در حالی که اکو در مراحل ابتدایی همکاری به‌سر می‌برد؟

کلید واژه‌ها

همگرایی و واگرایی منطقه‌ای، اکو، آ.سه.آن، ژئوپلیتیک

* Email: mahdiazadmirzae@gmail.com.

سازمان همکاری اقتصادی (اکو) شکل جدیدی از «سازمان عمران منطقه‌ای» (آر.سی.دی) است که در سال 1964 با همکاری ایران، ترکیه و پاکستان شکل گرفت. گرچه هدف ظاهری از تشکیل «آر.سی.دی» پیشبرد همکاری‌های اقتصادی، فنی و فرهنگی در میان سه کشور یاد شده بود ولی هدف اصلی آن همکاری‌های سیاسی و گاه امنیتی در شکل همکاری‌های اقتصادی بود، زیرا هر سه کشور در جبهه غرب قرار داشته و نسبت به گسترش نفوذ اتحاد شوروی و کمونیسم به‌طور کلی نگران بودند (کولایی؛ مودب، 1388: 1). بنابراین پیوند اصلی سه کشور، موضع غیر اعلام شده ضد شوروی بود. از سوی دیگر در همان شرایط در منطقه آسیای جنوب شرقی اتحادیه ملل آسیای جنوب شرقی (آ.سه.آن) با چند سال تأخیر و در سال 1967 با عضویت کشورهای تایلند، مالزی، سنگاپور، اندونزی و فیلیپین بر اساس «اعلامیه بانوک» به‌طور دقیق با همان هدف ایجاد جبهه‌ای واحد در مقابل گسترش کمونیسم در منطقه تشکیل شد و مانند «آر.سی.دی» در قالب همکاری‌های اقتصادی و عمرانی به‌منظور توسعه اقتصادی تشکل یافت. این دو سازمان هیچ‌گاه به هدف غایی خود اشاره نکرده و بارها اعلام می‌کردند هدف اصلی‌شان همکاری‌های اقتصادی دور از هرگونه موضع‌گیری و با جبهه‌گیری در مقابل گسترش نفوذ کمونیسم است (شاهنده، 1377: 92). حمایت استراتژیک، قدرتمند و نیز تشویق و تحریک قدرتهای بزرگ را در پس شکل‌گیری این سازمان نباید نادیده گرفت. تلاش آمریکا در شکل‌گیری آ.سه.آن، در راستای تلاش‌های نظامی این کشور در جنگ ویتنام بود. آن‌چه که این ادعا را تأیید می‌کند این واقعیت است که هیچ دولت کمونیستی در آ.سه.آن عضویت نداشت. اولین جلسه سران این اتحادیه در سال 1976 تشکیل شد، یعنی همان زمانی که آمریکا از ویتنام خارج شد (شفیعی، 1385: 47؛ سازمان، 1388: 28). سؤال اصلی نوشتار حاضر این است: با اینکه شرایط شکل‌گیری هر دو سازمان اکو (با توجه به آر.سی.دی به‌عنوان پیشینه آن) و آ.سه.آن در دو بخش از قاره پهناور آسیا (جنوب غربی و جنوب شرقی) مشابه بود چرا آ.سه.آن توانسته به همگرایی میان اعضاء برسد، در حالی که اکو در مراحل ابتدایی همکاری به‌سر می‌برد؟ و به روش تحلیلی-مقایسه‌ای در پی اثبات این فرضیه می‌باشیم که اگرچه بر اساس دیدگاه سازه‌انگاران و نت، شکل‌گیری این دو نهاد بر اساس «منطق پیامد» بود، اما به‌واسطه «منطق تناسب» سه دسته هنجارهای جامعه بین‌المللی (منطق لاک)، هنجارهای جامعه امنیتی (منطق کانتی) و هنجارهای منطقه‌ای (هنجارهای رویه‌ای) در میان کشورهای عضو آ.سه.آن درونی شده و همین موضوع سبب شکل‌گیری هویت مشترک در میان اعضاء در قالب یک جامعه امنیتی شده است، در حالی که اعضاء اکو این مراحل را طی نکرده‌اند و هویت مشترک در میان آنها ایجاد نشده است. هم‌چنین در این نوشتار هویت مشترک به‌عنوان متغیر مستقل و همکاری و تعامل هم به‌عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته شده است. هم‌چنین لازم است قبل از ورود به بحث اصلی به تعریف چند مفهوم به کار برده شده در این نوشتار بپردازیم.

همگرایی: از اوایل قرن هفدهم به این سو، به‌دنبال هر نوع مناقشه‌ای که در اروپا به‌وقوع می‌پیوست، مساله «همگرایی» در شکل‌های گوناگون، مانند ایجاد فدراسیونی برای استقرار صلح، مطرح می‌گردید؛ ولی عملاً پس از تجدید حیات اقتصادی اروپا به‌دنبال جنگ جهانی دوم بود که موضوع اتحاد و همکاری میان واحدهای جداگانه‌ای سیاسی، از اهمیت خاصی برخوردار شد و نظریه‌پردازان با استفاده از تجربه بازار مشترک اروپا، به ارائه مدل‌ها و فرضیه‌های جدید در این حوزه پرداختند. در واقع همگرایی سیاسی فرایندی است که طی آن واحدهای سیاسی به‌طور داوطلبانه از اعمال اقتدار تام خویش برای رسیدن به هدف‌های مشترک صرف‌نظر کرده و از یک قدرت فوق ملی پیروی می‌کنند.

ژئوپلیتیک: «ژئو» به معنای زمین و «پلیتیک» به معنای سیاست می‌باشد. ژئوپلیتیک شاخه‌ای است از جغرافیای سیاسی و به آن بخش از معرفت بشر اطلاق گردید که به معلومات ناشی از ارتباط بین جغرافیا و سیاست مربوط می‌شود. این شاخه علمی از زمان وضع آن، طی یک قرن گذشته، از نظر مفهومی و فلسفی دچار شناوری و گاهی رکود بوده و همانند برخی رشته‌های علمی دیگر هنوز بر سر موضوع و ماهیت آن اتفاق نظر وجود ندارد. گاهی اوقات در بعضی تعاریف، ژئوپلیتیک معادل جغرافیای سیاسی خوانده شده است اما اکثر دانشمندان ژئوپلیتیک قائل به جدایی حوزه‌های ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی هستند.

پیشینه تاریخی

مطالعه و بررسی فعالیت‌ها و پیشینه سازمان عمران منطقه‌ای نشان می‌دهد که این سازمان در بیش از دو دهه همکاری، در عمل نتوانست به سازمانی اقتصادی تبدیل شود و کشورهای عضو هیچ‌گاه نتوانستند با نهادهای همکاری‌های اقتصادی خود به گسترش همکاری‌های سیاسی و امنیتی مورد نظر دست یابند (شاهنده، 1377: 92). بی‌میلی کشورهای عضو به چشم‌پوشی از منافع ویژه خود که لازمه توسعه همکاری‌های منطقه‌ای است، به مانعی اساسی در این مسیر تبدیل شد. سه کشور بنیانگذار این سازمان از سطح نسبتاً متوازی از توسعه اقتصادی برخوردار بودند ولی رشد سریع درآمدهای ارزی ایران در پی افزایش بهای نفت، گرایش همبستگی در درون آ.ر.سی.دی را کاهش داد (صفی‌نیا، 1356: 6). به این ترتیب این سازمان در عمل بیشتر به مسائل تشریفاتی پرداخت و دیوان‌سالاری و تشریفات گسترده این سازمان، آن‌را از عملکرد واقعی تهی ساخت. از سوی دیگر نبود جنبه‌های تکمیل‌کنندگی در میان اقتصاد کشورهای عضو، مانعی اساسی در راه رشد همکاری‌های اقتصادی بود (خورشیدی، 1367: 89). در این زمینه امکانات ضعیف سه کشور برای توسعه تجارت منطقه‌ای، نیز از مشکلاتی بود که باید در این سازمان مورد توجه قرار می‌گرفت (Islam, 1976: 287-286). همچنین شناسایی نکردن مزیت‌های نسبی هریک از کشورهای عضو برای توسعه روابط تجاری از دیگر مسائل این سازمان به‌شمار می‌رفت. اجرای سیاست‌های حمایتی در کشورهای عضو و وابستگی ساختار تجارت آنها به بازار صنایع جهانی بر دشواری‌های این سازمان افزود. از این رو تأکید هر یک از اعضا، بر منافع ملی خود در برابر منافع منطقه‌ای، سبب کندی و سستی در رشد این سازمان شد. گرایش ترکیه به اتحادیه اروپا، به این سازمان جنبه تشریفاتی داد. پیگیری این سیاست از سوی ترکیه و گرایش‌های برتری‌طلبانه منطقه‌ای ایران با حمایت ایالات متحده، از دیگر عوامل اساسی ضعف و ناکارآمدی سازمان آ.ر.سی.دی بود. علاوه بر موارد یاد شده، در دوران فعالیت سازمان همکاری عمران منطقه‌ای، هیچ‌گونه تلاش جدی برای دگرگونی الگوی تجارت در منطقه انجام نشد. تجارت اعضای این سازمان نیز همچنان به‌طور گسترده با خارج از منطقه صورت می‌گرفت (کولایی؛ مؤدب، 1388: 7).

در مقابل در جنوب شرق آسیا، عامل رشد اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا «آ.سه.آن» تحکیم روابط اقتصادی و همگرایی منطقه‌ای با هدف بی‌اثر ساختن تهدید کمونیسم در این منطقه بود. این تهدید از جانب 5 عضو بنیانگذار آن، چنان جدی تلقی می‌شد که اختلاف‌های ارضی، مسائل مرزی و تاریخی به‌طور موقت به تعلیق درآمدند. مساله جالب در همکاری‌های بین اعضای آ.سه.آن که بعدها به یک اصل و شیوه عمل تبدیل شد، چشم‌پوشی از حل‌وفصل مشکلات بر جای مانده از گذشته بود. تاکتیک کشورهای عضو در مقابل مشکلات دوجانبه و یا چند جانبه، مهار آنها بود که با تأکید بر اهداف عالی اتحادیه، یعنی انسجام و نپرداختن به مشکلات بین اعضا و پافشاری بر اهداف مشترک بزرگ منطقه‌ای انجام می‌گرفت. به‌عبارت دیگر همکاری منطقه‌ای به‌دلیل پیوندهای قومی به یک اولویت حیاتی در برابر مسائل ملی تبدیل شده بود. در حالی که چنین اجماعی در میان سه عضو آ.ر.سی.دی با همه شعارهایی که داده می‌شد وجود نداشت و مسائل ملی

هم‌چنان بر مسائل منطقه‌ای اولویت داشت. در حوزه آر.سی.دی، پاکستان با جمهوری خلق چین روابطی گسترده داشت. ایران سیاست تنش‌زدایی با اتحاد شوروی را دنبال می‌کرد و ترکیه نیز روابط خود با این کشور را بهبود بخشیده بود. در هر سه جنبش‌های کمونیستی نسبت به منطقه آ.سه.آن ضعیف بود و نگرانی از آن به اندازه نگرانی موجود در آ.سه.آن نبود (شاهنده، 1377: 94).

پیمان آر.سی.دی با سقوط رژیم شاه در ایران در سال 1979 در عمل فلسفه وجودی خود را از دست داد و دچار انفعال شد. این مسئله با انسجام بیشتر آ.سه.آن به سبب بحران کامبوج و موضع‌گیری یکسان اعضای آ.سه.آن در برابر حمله ویتنام به کامبوج و اشغال این کشور به وسیله نیروهای ویتنامی قابل مقایسه است. هم‌زمان با سقوط رژیم شاه در ایران، نیروهای جمهوری خلق چین برای گوش مالی ویتنام به دلیل حمله به کامبوج و ساقط کردن رژیم خمرهای سرخ طرفدار چین، به آن کشور حمله کردند (شاهنده، 1377: 97). در همین هنگام درونی شدن هنجارهای آ.سه.آن توسط اعضا در مقابل نفوذ شوروی تحکیم می‌یابد.

با پایان جنگ سرد، عقب‌نشینی ویتنام از کامبوج، تسلط و برتری میانه‌روهای علاقه‌مند به اصلاح و نوسازی اقتصادی در ویتنام، این کشور آماده بود تا آ.سه.آن و هنجارهای آن را جدی‌تر بگیرد. در سال 1990 ویتنام و لاتوس تقاضای عضویت ناظر در آ.سه.آن را مطرح کردند. در سال 1992، آنها پیمان همکاری و دوستی را امضا کردند که نتیجه نشست سران آ.سه.آن در بالی (اندونزی) بود. بدین ترتیب موافقت کردند از هنجارهای آ.سه.آن و قواعد رفتاری آن برای روابط منطقه‌ای پیروی کنند. در ژوئیه 1995 ویتنام هم به‌عنوان هفتمین عضو آ.سه.آن پذیرفته شد. برونتی هم در ژانویه 1984 اندکی پس از به‌دست آوردن استقلال به آ.سه.آن پیوست. سپس در ژوئیه 1997 کشورهای لاتوس و میانمار هم به این اتحادیه پیوستند. کامبوج در سال 1999 دهمین عضو این اتحادیه شد (بروجردی، 1380: 25).

در منطقه آسیای جنوب غربی نیز ائتلاف سه‌گانه ایران، ترکیه و پاکستان که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران فلسفه وجودی خود را از دست داده بود، پس از گذشت شش سال در سال 1985 تحت نام جدید سازمان همکاری اقتصادی (اکو)، با تلاش ایران در شرایط جنگ با عراق تجدید حیات یافت. ولی در عمل سه کشور همکار در اکو، از مشترکات قوی برخوردار نبودند که سبب شود همکاری فراتر از تشریفات رود. جمهوری اسلامی ایران با بنیان‌های مذهبی-ایدئولوژیک با ترکیه سکولار و غرب‌گرا و پاکستان تحت کنترل گروه‌های مخالف ایران (دست‌کم مخالف شیعه و گسترش آن) نمی‌توانست در یک جبهه قرار گیرد. بنابراین تا فروپاشی رسمی اتحاد شوروی در سال 1991 تشریفات بر این سازمان حاکم بود (شاهنده، 1377: 99). بالاخره فروپاشی اتحاد شوروی سبب گسترش فعالیت‌های اکو شد زیرا شماری از کشورهای تازه استقلال یافته یعنی آذربایجان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان و قزاقستان تمایل خود را برای پیوستن به این سازمان اعلام کردند، حتی افغانستان نیز برای عضویت در آن اعلام آمادگی کرد (امیدی، 1388: 197؛ کولایی، 1379). اعضای بنیانگذار با این تقاضاها موافقت کرده و تعداد اعضای اکو هم مانند آ.سه.آن به ده عضو افزایش یافت.

چارچوب نظری

در میان سازه‌انگاران و تا حدی نهادگرایان نئولبرال در مورد مفاهیم هنجار¹، قاعده²، اصل³، رویه⁴ اتفاق نظر کامل وجود ندارد و خیلی از مواقع این مفاهیم به‌جای یکدیگر به‌کار رفته‌اند. بر اساس تعریف پژوهشگران رهیافت سازه‌انگاری مانند

1 -Norm.

2 -Rule.

3 -Principle.

4 -Procedure.

ونت، جبرسن، کتزنتسین، اوفن، فینمور و سیکینک از هنجار، می‌توان گفت هنجار «استاندارد رفتار مناسب برای کنشگرانی دارای هویت مشترک است» یا هنجار انتظارهای جمعی درباره رفتار مناسب برای یک هویت مشخص است (Wendt, 1996; Katzenstein, 1996: 5). جفری چکل نیز در تعریف هنجار بیان می‌دارد «هنجار برداشت مشترک در مورد رفتار مناسب از سوی کنشگرانی دارای هویت مشترک است (Checkel, 1999: 83). جفرسون ونت و کتزنتسین هم هنجار را این‌گونه تعریف می‌کنند: هنجارها در مرحله اول هویت‌ها را می‌سازند. هنجارها، رفتار این هویت‌های ساخته شده را تنظیم می‌کنند و تعیین‌کننده انتظارهایی هستند که از هویت‌ها می‌رود برای این‌که در شرایط مختلف چگونه رفتار کنند (Jespersen & Wendt & Katzenstein, 1996: 54).

استفن کراسنر از نظریه‌پردازان رهیافت رژیم‌های بین‌المللی هم هنجارها را استانداردهای رفتار میدانند که به‌صورت حقوق و تکالیف تعریف می‌شوند (Krasner, 1982: 186). همان‌گونه که از این تعریف بر می‌آید، او برخلاف سازه‌انگاران در تعریف خود مفهوم، هویت را وارد نمی‌سازد، تأثیر هنجارها را بر شکل‌گیری هویت مطرح نمی‌کند و تنها به ارائه تعریف محدودی از هنجار مبادرت می‌ورزد که وجه مشخصه آن تأثیرگذاری بر رفتار کنشگران است. وی در تعریف قواعد می‌گوید، قواعد مبین رهنمودهای خاص یا ممنوعیت‌های خاص رفتار کنشگران است که به تعریف هنجار بسیار نزدیک به نظر می‌رسد (Krasner, 1982: 186). اوفن نیز قواعد را دارای مفهومی گسترده‌تر از هنجارها دانسته و همه قواعد را هنجار میدانند، اما به‌نظر او همه هنجارها، قاعده نیستند. در دیدگاه اوفن هم قواعد و هم هنجارها ابزار حفظ نظم اجتماعی برآورد می‌شوند (Onuf, 1989: 10). در واقع افراد یا دولت‌هایی که به یک گروه معین تعلق دارند یا به تعبیری دارای یک هویت مشخص هستند، به مجموعه‌ای از اصول یا قواعد رفتاری یا رویه‌ها پایبند هستند. یک هنجار زمانی ایجاد می‌شود که هر عضو همان گروه یا دخیل در هویت مشترک انتظار داشته باشد، دیگر اعضای گروه مطابق با همان قواعد مشترک میان اعضا رفتار کنند. نکته مهم این‌که این اصول و قواعد رفتاری در میان اعضای یک گروه عام و همیشگی نبوده و ممکن است بر اساس شرایط، محیط و بستر سیاسی - اجتماعی متفاوت دچار تعدیل و یا تغییر شوند (Hund, 2001: 3-4). اگر قرار باشد نهادی جامعه امنیتی محسوب شود، اعضای آن باید به هنجارهای مشترکی در میان خود پایبند باشند که این هنجارها مبنای رفتار اعضا در برابر یکدیگر قرار می‌گیرد و تجلی هویت جمعی در میان اعضا است (Hund, 2001: 26).

یکی از موضوع‌های مهمی که در رهیافت سازه‌انگاری برای طراحی نهادی مطرح می‌شود، اصل «منطق تناسب»¹ است. اگر چه بر اساس دیدگاه خردگرایی (جریان اصلی روابط بین‌الملل)، معمولاً اولین گام برای طراحی نهادی حاکم بودن «منطق پیامد»² است؛ بدین معنا که بر اساس نظریه انتخاب عقلانی کنشگران زمانی به ایجاد نهادها روی می‌آورند که تشکیل این نهادها برای آنها سودمند بوده و کارکردی مثبت را برای آنها به‌دنبال داشته باشد. اما سازه‌انگاران بر این باورند که می‌توان از اصل «منطق تناسب» نیز استفاده کرد. بر اساس این اصل، به‌جای تأکید صرف بر هزینه‌ها و منافع، بر آنچه که به‌لحاظ هنجاری مناسب است تأکید می‌شود. بر اساس منطق تناسب هنجاری که ناشی از درونی شدن هنجارها است، کنشگران هنجارها را بخشی از هویت خود می‌سازند و این هویت، منافع جمعی آنها را ایجاد می‌کند (Wendt, 2001: 1023-1024). هنجارهای آ.سه.آن به‌عنوان ویژگی مهم یک جامعه امنیتی، در نتیجه روابط میان اعضا در مقاطع زمانی مختلف شکل گرفته و مبنای رفتار دولت‌های منطقه در مورد خود و دیگران قرار گرفته است.

1 - Logic of Appropriateness.
2 - Logic of Consequent.

نهاد آ.سه.ان به‌عنوان جامعه‌ای امنیتی دارای هنجارهای خاص خود است که از آن به‌عنوان «راه آ.سه.ان^۱» یا «فرآیند آ.سه.ان^۲» یاد می‌شود. آنها هنجارهایی هستند که تا کنون مبنای تحکیم و تداوم آ.سه.ان بوده و هنجارهای دیگری نتوانسته‌اند جایگزین آنها شوند. این هنجارها با تعریفی که دویچ درباره رویه‌ها در جامعه امنیتی کثرت‌گرا ارائه می‌کند، مطابقت دارد. اگرچه دویچ در تعریف خود از جامعه امنیتی کثرت‌گرا به‌صورت مشخص به هنجارها اشاره نمی‌کند. به‌نظر او در نتیجه تعاملات، مبادلات و ارتباطات میان افراد و در سطح گسترده‌تر دولت‌ها، رویه‌هایی ایجاد می‌شود و در نهایت یک جامعه امنیتی کثرت‌گرا در میان آنها شکل می‌گیرد.

همگرایی میان اعضای آ.سه.ان بر اساس رویکرد هنجاری: با استفاده از مبانی نظری یاد شده در مورد آ.سه.ان می‌توان گفت اگرچه شکل‌گیری آ.سه.ان بر اساس منطق نتایج بود، یعنی دولت‌های منطقه به‌خاطر برقراری صلح و آرامش و افزایش تعاملات همکاری جویانه در حوزه‌های مختلف، بر اساس منطق پیامد این سازمان را تشکیل دادند، اما تداوم و گسترش آن و به تعبیری تحقق همگرایی در آن بر اساس منطق تناسب، مبتنی بر هنجارها و درونی شدن آنها در میان اعضا در فرآیندی از یادگیری اجتماعی پیچیده بود. در ادامه به مهم‌ترین هنجارهای تشکیل دهنده «راه آ.سه.ان» که سبب شکل‌گیری هویت مشترک و همگرایی میان اعضا شده اشاره می‌شود.

هنجارهای تأسیسی (رفتاری): هنجارهایی در آ.سه.ان وجود دارد که هنجار رفتاری تلقی می‌شوند، به این معنا که نمایانگر قواعد رفتاری حاکم بر روابط اعضای آن با یکدیگر و نیز روابط اعضای این نهاد با دیگر دولت‌ها هستند. این هنجارها، هنجارهای نظام معنایی بین‌المللی هستند که از سوی کشورهای تازه استقلال یافته آ.سه.ان نیز مورد پذیرش قرار گرفته‌اند. این هنجارها به‌شکل جدی، مشخص و جامعی در «پیمان همکاری و دوستی اعضای آ.سه.ان» که در سال 1976 به امضای اعضا رسید، آمده است. این هنجارها پس از حدود یک دهه تعامل در میان اعضای آ.سه.ان مورد تأکید و پذیرش قرار گرفت و مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف. مداخله نکردن در امور داخلی یکدیگر،

ب. متوسل نشدن به زور،

ج. احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها،

د. حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات (Sopie, 11; 1986: 229). این هنجارها به‌ویژه هنجار مداخله نکردن در امور داخلی یکدیگر، عامل اصلی حفظ انسجام و حتی گسترش آ.سه.ان بوده است. بنابراین، بر اساس «منطق تناسب هنجاری» می‌توان گفت این هنجارهای نظام معنایی بین‌المللی، از سوی اعضای آ.سه.ان مناسب تشخیص داده شد و علاوه بر اینکه مبنای رفتار آنها قرار گرفت، در میان آنها درونی نیز شد. از جنبه‌ای دیگر می‌توان گفت بر اساس دیدگاه ونت در مورد حاکم بودن سه نوع فرهنگ هابزی، لاکو و کانتی در نظام آنارشیک بین‌المللی، اگرچه هنجارهایی مانند هنجار احترام به حاکمیت و مداخله نکردن در امور داخلی دیگر کشورها، از هنجارهای حاکم بر منطق رقابت لاکو است، اما هنجارهای متوسل نشدن به زور و حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها هم در شمار هنجارهای حاکم بر فرهنگ کانتی هست (ونت، 1384: 438-408). بنابراین می‌توان گفت هنجارهای رفتاری مورد پذیرش در راه آ.سه.ان، ترکیبی از هنجارهای حاکم بر فرهنگ لاکو (مبتنی بر منطق رقابت) و فرهنگ کانتی (مبتنی بر

1 - ASEAN WAY.

2 - ASEAN PROCESS.

3 - BEHAVIORAL (CONSTITUTIVE NORMS).

منطق دوستی) در میان اعضا است. اگرچه در «اعلامیه بانکوک» که سند تأسیس آ.سه.آن است بر هنجارهای حاکم بر فرهنگ لاکمی تأکید شده، اما در ادامه و در نتیجه تعامل اعضا و شناخت بیشتر از یکدیگر، کم‌کم هنجارهای حاکم بر منطق کانتی نیز در هنجارهای رفتاری حاکم بر روابط اعضا با یکدیگر وارد شده و مورد تأکید و پذیرش اعضا قرار گرفته است. اما این هنجارها تنها هنجارهای راه آ.سه.آن نیستند، زیرا همان هنجارهای حاکم بر نظام معنایی بین‌المللی است. آنچه که سبب منحصر به فرد شدن راه آ.سه.آن به‌عنوان اصل راهنمای هنجاری میان اعضا و شکل‌گیری هویت مشترک در میان آنها شده، هنجارهای رویه‌ای است (Goh, 2003: 114).

هنجارهای رویه‌ای¹: این دسته از هنجارها در درون آ.سه.آن، به‌چگونگی مدیریت منازعه‌ها و اختلاف‌های دولت‌های عضو آ.سه.آن اشاره دارد (Busse, 1999: 47; Goh, 2003: 114). این هنجارها ویژه آ.سه.آن و متفاوت از رأی‌گیری بر پایه اکثریت آراء، روش‌ها و رویه‌های تصمیم‌گیری قانونی در گفت‌وگوهای چند جانبه غربی است. این هنجارها مبین فرآیند تصمیم‌گیری در آ.سه.آن و نشان‌دهنده دو مؤلفه اجماع² و مشاوره³ است. غیر رسمی بودن، اجماع‌سازی و چانه‌زنی بدون رویارویی از ویژگی‌های مهم تصمیم‌گیری در آ.سه.آن است که در قالب دو هنجار اجماع و مشاوره آشکار می‌شود (Narine, 1997: 946; Kurus, 1995: 405; Haas, 1990: 179). این دو هنجار بازتاب روش تصمیم‌گیری سنتی دموکراتیک در جوامع جنوب شرق آسیا به‌ویژه در روستاها و دهکده‌های مالزی و اندونزی است که در نتیجه گفت‌وگو، نشست‌ها و مشاوره‌های طرفین (مشاوره)، بر اساس اجماع تصمیم گرفته می‌شود و مطابق با اجماع، همه اعضا از موقعیت برابر برخوردار هستند. هر یک از طرفین خود را به نتایج پس از اجماع متعهد می‌کند. این روش ابزار مفیدی برای اعتمادسازی میان اعضا محسوب می‌شود (Hund, 2001: 19; Acharya, 1992: 11). در واقع در آ.سه.آن هیچ‌گونه رأی‌گیری نهادی و هیچ حق وتویی وجود ندارد و تصمیم‌ها معمولاً پس از گفتگوهای اعضا بر اساس اجماع گرفته می‌شود. این هنجارها، هم محصول فرآیند تعامل میان دولت‌ها در طول دهه‌ها است و هم سبب تشکیل نشست‌های متعدد و بیشتر تعاملات چند جانبه و متناوب شده است. به بیان دیگر سبب توسعه «فرهنگ نهادی» و گسترش ارتباطات نهادینه شده در میان اعضا می‌شود و به آ.سه.آن کمک می‌کند از ایجاد منازعات و اختلافات میان اعضا جلوگیری کند (Batabyal, 2000: 356; Leifer, 1997). به نظر هاک، می‌توان سه مفهوم متفاوت را از این دسته از هنجارهای آ.سه.آن ارائه کرد. نخست با دیدگاه ابزاری می‌توان گفت این هنجارها، ابزاری برای مدیریت منازعات و اعتمادسازی میان اعضای آ.سه.آن به‌شمار می‌آیند. دوم آن که یک روش تصمیم‌گیری است که بر دو اصل اجماع و مشاوره بنا شده است و بالاخره اینکه این هنجارها به‌همراه هنجارهای تأسیسی (رفتاری)، مبنای فرآیند هویت‌سازی دولت‌های عضو برآورد می‌شود (Haacke, 2003: 59). بر اساس رهیافت سازه‌انگاران فردادی مانند آمیتا و آچاریا، اعضای آ.سه.آن سعی کرده‌اند، در ایجاد راه آ.سه.آن بر اساس تلفیقی از درونی کردن و محلی کردن رفتار کنند. یعنی علاوه بر پذیرش و درونی کردن هنجارهای نظام بین‌الملل به‌عنوان هنجارهای رفتاری خود، تلاش کرده‌اند تا این هنجارها را با رویه‌ها، هنجارها و اصول رفتاری محلی خود، یعنی مشاوره و اجماع پیوند داده و مجموعه‌ای از اصول هنجاری را تحت عنوان راه آ.سه.آن پذیرفته و درونی کنند (Acharya, 2004: 241).

1 - PROCEDURAL NORMS.

2 - CONSENSUS.

3 - CONSULTATION.

در واقع این دولت‌ها با رد رأی‌گیری به شیوه اکثریت و با تأکید بر مشاوره و گفتگوهای غیر رسمی میان اعضا، تلاش کرده‌اند در زمینه هنجارهای رویه‌ای خود، متفاوت از غربی‌ها عمل کرده و به یک معنا محلی عمل کنند. با توجه به آنچه که در مورد هنجارهای آ.سه.آن اشاره شد، می‌توان گفت هنجارهای آ.سه.آن ترکیبی از هنجارهای سنتی اجتماعی-فرهنگی جوامع جنوب شرق آسیا و هنجارهای حاکم بر نظام بین‌المللی است. اما تنها بیان هنجارهای یاد شده، نمی‌تواند نشان دهد در میان دولت‌های عضو آ.سه.آن، هویت مشترک وجود دارد. آنچه می‌تواند زمینه و بستری مناسب را برای شکل‌گیری هویت مشترک در میان اعضا فراهم آورد، درونی شدن این هنجارها در میان اعضا است (Wendt, 2001: 1025).

تحقق نیافتن همگرایی در میان اعضای اکو بر اساس رویکرد هنجاری همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، فرضیه این مقاله آن است که دولت‌های عضو آ.سه.آن بر اساس منطق تناسب هنجاری توانسته‌اند هنجارهای موسوم به «راه آ.سه.آن» را در میان خود درونی کنند و به همگرایی در قالب هویتی مشترک دست یابند، در حالی که دولت‌های عضو اکو از چنین بستر هنجاری مشترک برای رسیدن به همگرایی در قالب هویت مشترک برخوردار نیستند. مهم‌ترین موانع شکل‌گیری بستر هنجاری مشترک در میان اعضای اکو به شرح زیر است:

1. عامل ادراکی: در مقایسه با اعضای سازمان‌هایی مانند شورای همکاری خلیج (فارس)، اتحادیه اروپا و آ.سه.آن، کشورهای عضو اکو خود را به یک منطقه خاص جغرافیایی متعلق نمی‌دانند. برای نمونه ترکیه بیش از آنکه به ارتباط آسیایی خود اهمیت بدهد، در پی پیوستن به اتحادیه اروپا بوده است. پذیرش ترکیه در فهرست انتظار ورود به اروپا، کم توجهی آن‌را به اکو تشدید کرده است. پاکستان نیز در اساس از نظر جغرافیایی و فرهنگی بیشتر متمایل به حوزه شبه قاره هند است. در این میان بین کشورهای ایران، افغانستان، کشورهای آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان (کشورهایی که بیشتر در حوزه تمدنی ایران بوده‌اند) از نظر جغرافیایی و فرهنگی-تاریخی پیوستاری بیشتری مشاهده می‌شود (کولایی، 1379: 257-262؛ مستقیمی؛ قوام ملکی، 1387: 129).

در همین زمینه باید گفت داشتن شخصیت حقوقی مستقل از دولت‌های عضو برای یک سازمان تضمین‌کننده اعتبار آن است. در این صورت است که تصمیم‌های برای آن دولت‌های عضو الزام‌آور می‌شود. اما اکو از چنین ویژگی برخوردار نیست. عضویت یا گرایش به سازمان رقیب، یکی از دلایل مؤثر بر ضعف انسجام سازمانی اکو است (امیدی، 1385: 136). از نظر امنیتی-نظامی، اعضای اکو در اساس نگاهی برون‌گرایانه داشته‌اند و ائتلاف‌ها و اتحادهای نظامی آنها بیشتر با قدرت‌های منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای بوده و یا در چارچوب همکاری‌های چند جانبه محدود مانده است. در منطقه اکو پیمان‌های متعدد امنیتی وجود دارد. در چارچوب جامعه کشورهای مستقل همسود، بازماندگان اتحاد شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز به روسیه پیمان‌های امنیتی و نظامی متعدد امضا کرده‌اند. پیمان امنیت دسته‌جمعی تاشکند (1992) مقوم پیوند امنیتی روسیه با این جمهوری‌ها است. قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان و ازبکستان همراه با چین و روسیه در سال 2001 اقدام به تأسیس سازمان همکاری شانگهای کردند (واعظی، 1385: 26). روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان اعضای اصلی این سازمان و ایران و پاکستان اعضای ناظر هستند. تمایل آذربایجان به عضویت در نهادهای اروپایی مانند شورای همکاری و امنیت اروپا، هم نمایانگر نگرش ضعیف آن به اکو است. در واقع کشورهای اکو هنوز در اراده خود برای کارآمدسازی اکو و اعلام وفاداری حداکثری به هنجارهای آن تردید دارند. هم‌چنین ترکیه عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) است. همه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز علاوه بر عضویت در سازمان امنیت و همکاری در اروپا، در چارچوب طرح‌هایی مانند برنامه «مشارکت برای صلح» با ناتو همکاری می‌کنند. این در

حالی است که جمهوری اسلامی ایران به شدت با گسترش ناتو به شرق مخالف است و این مسئله را مصداق تهدید امنیتی برای خود تلقی می‌کند (مستقیمی و قوام ملکی، 1387: 133). بنابراین از لحاظ ادراکی - امنیتی هنوز سازوکار امنیت درون منطقه‌ای مانند آ.سه.آن در میان اعضای اکو فراهم نشده است. در مقابل در منطقه آ.سه.آن سازمان رقیب مطرح وجود ندارد و آ.سه.آن به عنوان یک نهاد حقوقی مستقل، همکاری این منطقه را با جهان گسترش داده است. به این دلیل نهادهای مکملی مانند سازمان همکاری آسیا - اروپا (آسم)، آسیا - پاسیفیک (آپک) و آ.سه.آن + 3 ایجاد شده است. جهت گیری‌های واحد این کشورها در مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای، از جمله اعلام منطقه آسیای جنوب شرقی به عنوان منطقه عاری از سلاح‌های اتمی، اتخاذ مواضع مشترک در دیگر مسائل سیاسی سازمان ملل متحد، قرار گرفتن در گروه غیر متعهددها و تلاش برای حل مسالمت‌آمیز مسائل سیاسی نشانه‌های انسجام سازمانی آ.سه.آن است. به عبارت دیگر اعضای آ.سه.آن پذیرفته‌اند این نهاد دارای شخصیت مستقل است و صلاحیت برقراری رابطه با سایر نهادهای بین‌المللی را دارد. در منطقه آ.سه.آن سازمان رقیب برای اعلان وفاداری اعضا وجود ندارد (امیدی، 1385: 137: 1388: 285).

2. نبود انسجام سیاسی کشورهای عضو اکو: ده کشور عضو اکو نظام‌های سیاسی متفاوتی دارند. افغانستان در حال حاضر دارای حکومت جمهوری اسلامی است، اما با حضور نیروهای خارجی در این کشور، دچار مشکلات جدی سیاسی و امنیتی است. در پاکستان حکومت جمهوری اسلامی برپاست، اما نظامیان همواره در این کشور با کودتاهای مکرر حاکمیت داشته‌اند. هرچند از سال 2008 دموکراسی به پاکستان بازگشته، اما نظام سیاسی آن با توجه به فعالیت‌های گسترده تندروها و عناصر قبیله‌ای و منطقه‌ای به شدت شکننده است. ایران دارای نظام جمهوری اسلامی است، اما با داشتن نظام ولایت فقیه در میان اعضای اکو دارای وضعیتی منحصر به فرد است. در ترکیه یک نظام دموکراسی به شیوه غربی استوار شده ولی به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه تعدیل‌هایی را در گرایش‌های افراطی غیردینی ایجاد کرده است. در کشورهای آسیای مرکزی نیز پس از هفتاد سال نظام‌های بدون انتخابات آزاد، جمهوری‌های لائیک برپا شده است. با اندکی توجه مشاهده می‌شود که این حکومت‌ها فقط نام جمهوری دارند. با گذشت حدود دو دهه از استقلال کشورهای آسیای مرکزی، هنوز اقتدارگرایی در این کشورها تداوم دارد. به دلیل نبود انسجام سیاسی در اعضای اکو، این سازمان هیچ گرایشی به فعالیت‌های سیاسی نشان نمی‌دهد. در مقابل، اگرچه از لحاظ سیاسی در آ.سه.آن، کشورهای دارای نظام دموکراسی، پادشاهی، دولت‌های کمونیستی و حکومت نظامیان وجود دارند؛ اما با وجود تفاوت ظاهری در نظام‌های حکومتی، در سیستم سیاسی کشورهای عضو این اتحادیه شباهت نسبی دیده می‌شود. در کشورهای اندونزی، سنگاپور و فیلیپین دموکراسی، در مالزی نظام پادشاهی مشروطه با نهادهای لیبرال دموکراسی، در کامبوج پادشاهی با وفاداری به دموکراسی و سیستم چندحزبی، در تایلند و بروئی حکومت پادشاهی مشروطه دارای نظام پارلمانی، در جهت کاهش اختیارات پادشاه و سپردن قدرت به دست نهادهای دموکراتیک، نمایانگر تشابه نسبی در نظام حکومتی کشورهای آسیای جنوب شرقی است (امیدی، 1385: 135). همین انسجام نسبی سیاسی در میان اعضای آ.سه.آن به این سازمان اجازه داده است که به عنوان مثال توافقنامه‌های مهم سیاسی زیر را به امضا رسانده و آنها را به اجرا بگذارد:

- اعلامیه 1967 بانکوک برای تأسیس سازمان،

- پیمان دوستی بالی 1976،

- اعلامیه زوپفن 1971 کوالامپور در مورد اعلام آسیای جنوب شرقی به عنوان منطقه صلح، آزادی و بی‌طرفی،

- پیمان بانکوک در 1997 برای اعلام منطقه به عنوان منطقه عاری از سلاح‌های هسته‌ای،

- تدوین چشم‌انداز 2020 آ.سه.آن در کوالامپور در سال 1997،

- توافقنامه بالی دوم در 2002.

در حالی که مهم‌ترین موافقتنامه‌های امضا شده دراکو، اقتصادی، فنی، اجتماعی - فرهنگی و نه سیاسی بوده که عبارتند از: عهدنامه امیر (1977)، عهدنامه اصلاح شده امیر، (1996 و 1992)، طرح عمل کویت (1993) دورنمای بلند مدت اکو (بیانیه استان بول) (1993) موافقتنامه تسهیل صدور روادید (1995)، طرح کلی آلمانی (1996)، موافقتنامه تجاری اکو (اکوتا) (2003)، سند چشم‌انداز اکو 2015 (2005) (کولایی؛ مؤدب، 1388). تنها در سند چشم‌انداز اکو 2015 بخشی به کنترل مواد مخدر مبارزه با تروریسم و جرایم سازمان یافته اختصاص یافته است. بر اساس الگوی کلی مراحل همگرایی منطقه‌ای، اکو فعلاً در مرحله اول (منطقه تعرفه ترجیحی) قرار دارد (امیدی، 1388: 215).

3. نبود زیرساخت‌های اقتصادی جهت همگرایی: منطقه اکو با رشد اقتصادی بالا، بازارهای وسیع و رو به گسترش و منابع طبیعی غنی، ظرفیت بالایی برای تبدیل شدن به یک قطب اقتصادی دارد. اما موفقیت در این مسیر بستگی به گسترش همکاری در میان کشورهای منطقه در حوزه اقتصادی دارد. با بررسی شاخص‌های اقتصادی می‌توان برخی موانع و دشواری‌ها بر سر راه همگرایی کشورهای عضو اکو را برشمرد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: تفاوت‌های نظام‌های اقتصادی، گرایش به حوزه‌های اقتصادی رقیب، پایین بودن تجارت درون منطقه‌ای، پایین بودن میزان سرمایه‌گذاری درون منطقه‌ای (مستقیمی؛ قوام ملکی، 1387؛ کولایی؛ مؤدب، 1388). در حالی که در آ.سه آن تحقق همگرایی در بعد اقتصادی در قالب افتا (منطقه آزاد تجاری آ.سه آن) رخ داده است، نسبت تجارت درون منطقه‌ای در آ.سه آن چهار برابر منطقه اکو است. نظام‌های اقتصادی اعضای آن مشابه و اقتصاد کشورهای عضو مکمل یکدیگرند، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در منطقه قابل توجه بوده و حدود 3/5 درصد کل سرمایه‌گذاری خارجی در جهان را تا سال 2005 برای خود ثبت کرده است (امیدی، 1388: 99؛ سازمند، 1388).

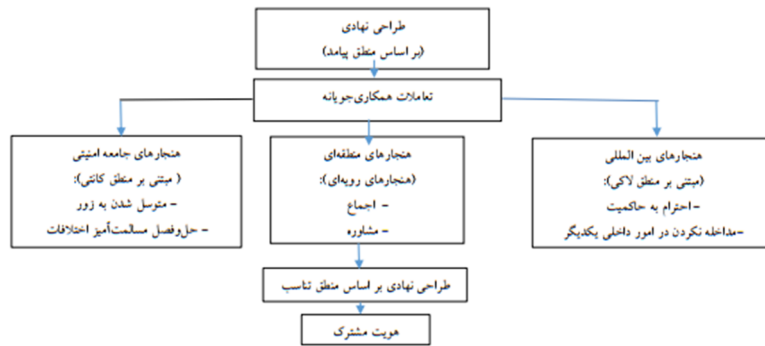
بنابراین موانع یاد شده در سازمان اکو سبب شده‌اند تا اعضای این سازمان، مانند اعضای آ.سه آن در پی طراحی نهادی مبتنی بر منطق تناسب هنجاری در درون آن نباشند و تحقق هویتی مشترک در میان اعضای اکو بسیار دشوار به نظر برسد. در واقع نبود هنجارهای رویه‌ای مشترک در میان اعضای اکو از یکسو و صرف احترام به هنجارهای مبتنی بر فرهنگ لاکو از سوی دیگر سبب شده است، اکو تا رسیدن به جامعه امنیتی فاصله بسیار زیادی داشته و همچنان فرهنگ رقابتی لاکو به جای فرهنگ دوستی کانتی در میان اعضای آن سیطره داشته باشد.

نتیجه‌گیری

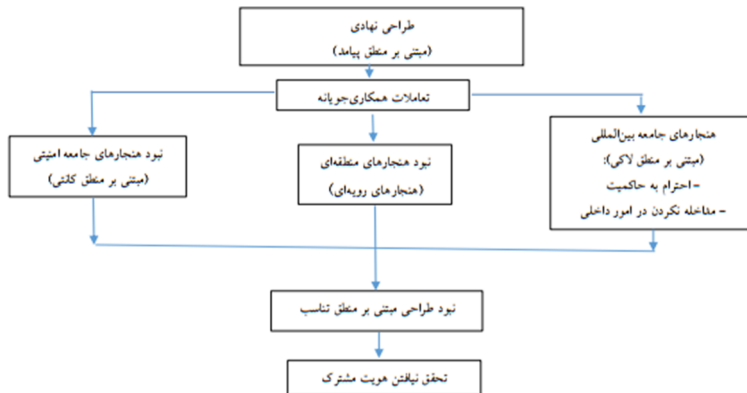
اگرچه در مورد همگرایی منطقه‌ای در قالب نهاد آ.سه آن در منطقه آسیای جنوب شرقی آثار زیادی به شکل کتاب، مقاله و نقد به زبان انگلیسی منتشر شده است، اما در مورد اکو در منطقه آسیای جنوب غربی آثار زیادی به زبان انگلیسی منتشر نشده است. بنابراین تلاش شد در قالب رویکردی تحلیلی، موضوع همگرایی منطقه‌ای در آسیا را در قالب این دو نهاد منطقه‌ای به گونه‌ای مقایسه‌ای بررسی شود. پیش از این به موانع همگرایی منطقه‌ای در اکو بیشتر از دیدگاه اقتصادی و سیاسی پرداخته شده است، اما تلاش حاضر، از منظری هنجاری و سازه‌نگارانه این دو نهاد بررسی شده‌اند. در این مقاله تلاش شد تحقق همگرایی منطقه‌ای در آ.سه آن و تحقق نیافتن آن در اکو، از دیدگاه هنجاری و به بیان دقیق‌تر سازه‌نگارانه بررسی شود. نتیجه این است که مجموعه هنجارهایی در قالب «راه آ.سه آن» در میان اعضای آن درونی شده و سبب شکل‌گیری هویتی مشترک در میان اعضای آ.سه آن شده است. در حالی که در میان اعضای اکو چنین بستر نهادی برای شکل‌گیری هویت مشترک در میان اعضا وجود ندارد، زیرا عواملی در روابط میان اعضای اکو وجود دارد که از شکل‌گیری چنین بستر نهادی جلوگیری کرده است. مهم‌ترین این عوامل عبارتند از عامل ادراکی، عامل سیاسی و نبود

انسجام سیاسی کشورهای عضو. با این حال نمی‌توان نقش موانع اقتصادی را هم از نظر دور داشت. در واقع یکی از زمینه‌های درونی شدن هنجارهای تشکیل دهنده راه آ.سه.آن در میان اعضا، تعاملات گسترده همکاری‌جویانه اعضا در حوزه‌های موضوعی مختلف بوده که به بستن موافقتنامه در آن حوزه‌ها و ترتیبات نهادی مناسب برای اجرای این توافقنامه‌ها در چارچوب آ.سه.آن منجر شده است. در حالی که اعضای آکو اگرچه موافقتنامه‌هایی در اثر تعاملات همکاری‌جویانه بسته‌اند، اما، نخست در این موافقتنامه‌ها به موضوع هنجاری پرداخته نشده است و دوم بیشتر تعهدهای رسمی و به تعبیری روی کاغذ بوده است تا اینکه در واقع عملیاتی شده و همه اعضا به آنها پایبند باشند و اجرایی شده باشد. هم‌چنین تصویب و اجرای موافقتنامه‌ها و طرح‌های منطقه‌ای آکو روندی بسیار طولانی را طی می‌کند که بخشی از آن به ساختار کند تصمیم‌گیری در کشورهای عضو، به‌ویژه اعضای جدید و بخش دیگر به رقابت‌ها و اختلاف‌های سیاسی اعضای بنیان‌گذار مربوط می‌شود. سطح مشارکت پایین یا مشارکت نکردن برخی از اعضا در نشست‌های مختلف سازمان و مشکلات مربوط به تعویق برخی از جلسات تعیین شده سالانه، به‌دلیل نرسیدن به حد نصاب لازم را هم نباید از نظر دور داشت. بالاخره اینکه نهادینگی آکو بسیار محدودتر از آ.سه.آن است، در حالی که تشکیلات و سازوکار نهادی آ.سه.آن بسیار توسعه یافته‌تر و کارآمد است. در پایان م‌توان تحقق همگرایی میان اعضای آ.سه.آن از منظر هنجاری و تحقق نیافتن آن در میان اعضای آکو را به شکل نمودارهای زیر نشان داد:

نمودار تحقق همگرایی در میان اعضای آ.سه.آن از منظر هنجاری



نمودار نبود همگرایی در آکو از منظر هنجاری



منابع

الف) فارسی

1. امیدی، علی (1385)، «تاثیر ژئوپلیتیک در رخوت و همگرایی در اگو و بالندگی آ.سه.آن»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره 1.
2. امیدی، علی (1388)، منطقه‌گرایی در آسیا: نگاهی به سازمان‌های آ.سه.آن، سارک و اگو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
3. بروجردی، محمد (1380)، اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا (آ.سه.آن)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
4. خورشیدی، غلامحسین (1367)، بازار مشترک اسلامی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
5. سازمند، بهار هف (1388)، منطقه‌گرایی و هویت مشترک در جنوب شرقی آسیا، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
6. شاهنده، بهزاد (1377)، «آیا اتحادیه آ.سه.آن می‌تواند آینده سازمان اگو باشد؟»، فصلنامه خاورمیانه، شماره 13.
7. شفیع، نوذر (1385)، «سازمان همکاری شانگهای و نسل سوم منطقه‌گرایی در آسیا»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 53.
8. صفی‌نیا، پرویز (1353)، همکاری عمران منطقه‌ای، تهران: دبیرخانه آر.سی.دی.
9. کولایی، الهه؛ مؤدب، محمد (1388)، سازمان همکاری اقتصادی اگو؛ دستاوردها و چشم‌اندازها، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
10. کولایی، الهه (1379)، اگو و همگرایی منطقه‌ای، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
11. مستقیم، بهرام؛ قوام ملکی، حمیدرضا (1387)، «امکان‌سنجی شکل‌گیری سامانه منطقه‌ای در اگو»، دو فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال اول، شماره 2.
12. واعظی، محمود (1385)، «تحولات سازمان همکاری شانگهای و عضویت ایران»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 53.
13. ونت، الکساندر (1384)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

ب) لاتین

1. Acharya, Amitav (1992), Regional Military – Security Cooperation in the Third World: A Conceptual Analysis of the Relevance and Limitations of ASEAN, **Journal of Peace Research**. Vol. 29, No1.
2. Acharya, Amitav (1998), **Collective Identity and Conflict Management in Southeast Asia**, in: Security Communities. Edited by Emanuel Adler and Michael Barnett. Cambridge: Cambridge University Press.

3. Acharya, Amitav (2000), **the Quest for Identity: International Relations of Southeast Asia**, Singapore: Oxford University Press.
4. Acharya, Amitav (2001), **Constructing a Security Community in Southeast Asia: ASEAN and the Problems of Regional Order**, London and New York: Routledge.
5. Acharya, Amitav (2004), **Terrorism and Security in Asia: Redefining Regional Order?**, Working Paper 113. Perth: Asia Research Centre, Murdoch University.
6. Batabyal, Anindya, (2004), ASEAN Quest for Security: A Theoretical Explanation, **International Studies**, Vol 41, No 4.
7. Busse, Nikolas, (1999), Constructivism and Southeast Asian Security, **the Pacific Review**, Vol 12, No 1.
8. Checkel, Jeffrey T, (1999), Norms, Institutions and National Identity in Contemporary Europe, **International Studies Quarterly**, Vol. 43.
9. Finnemore, Marth and Kathryn Sikkink, (1998), International Norms Dynamics and Political Change, **International Organization**, Vol 52, No 4.
10. Goh, Gillian, (2003), The ASEAN Way: Non- Intervention and ASEAN's Role in Conflict, **Stanford Journal of East Asian Affairs**, Vol 3, No 1.
11. Haacke, Jurgen, (2003), ASEAN's Diplomatic and Security Culture: A Constructivist Assessment, **International Relations of the Asia- Pacific**, Vol 3, No1.
12. Haas, Michael, (1990), **Asian Culture and International Relations, in: Culture and International Relations**, Ed by Jonsuk Chay. New York: Praeger.
13. Hund, Markus, (2001), **The Development of ASEAN Norms between 1997 and 2000: A Paradigm Shift?**, Zops Occasional Papers Trier, April.
14. Jepperson, Poland L, Alexander Wendt and Peter J. Katzenstein, **Norms, Identity and Culture of National Security**, in: Peter Katzenstein (Ed), the Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics, New York: Columbia University Press.
15. Kraft, Herman Joseph S, (2000), ASEAN and Intra- ASEAN Relations: Weathering the Storm? , **The Pacific Review**, Vol 13, No 3.
16. Kurus, Bilson, (1995), the ASEAN Triad: National Interest, Consensus- Seeking and Economic Cooperation, **CSEA Quarterly**, No 16.
17. Leifer, Michael, (1999), the ASEAN Peace Process: A Category Mistake, **Pacific Review**, Vol 12, No 1.
19. Narine, Shaun, (1997), **ASEAN and the Management of Regional Security**, 38th Annual International Studies Association Meeting, Toronto, Ontario, March 18-22.
20. Wendt, Alexander, (2001), Driving with the Rearview Mirror: On the Rational Science of Institutional Design, **International Organization**, Vol 55, no 4.

بررسی آثار اعمال حق حاکمیت بر رودخانه‌های مرزی و مشترک

مطالعه‌ی موردی: آسیای مرکزی 1991-2014*

فریده محمدعلی پور**

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی تهران

محمدرضا امانی***

کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران

چکیده

اهمیت روزافزون منابع آب شیرین، سهمیم بودن بسیاری از کشورها در این منابع و ارزش انکارناپذیر آنها، ایجاب می‌کند در عملکرد کشورها در بهره‌برداری از این منابع، تأمل گردد تا از این طریق، راهی برای مدیریت بحران آب در عرصه بین‌المللی یافت شود. عملکردی که نشان دهنده رویکرد حاکمیتی آنها در چگونگی استفاده از منابع آبی مشترک است. در مقاله حاضر به بررسی تأثیر رویکردهای نظری حاکمیت بر بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و مشترک با تمرکز بر آسیای مرکزی پرداخته شده است. پرسش اصلی آن است که حق حاکمیت چه تأثیری بر بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و مشترک کشورهای آسیای مرکزی بین سال‌های 1991-2014 گذاشته است؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه ما این است که اعمال حق حاکمیت محدود سرزمینی، موجب شکل‌گیری همکاری در بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و مشترک در آسیای مرکزی شده است. در مسئله آسیای مرکزی با بررسی قراردادهای منعقد شده میان این کشورها در ارتباط با مسئله بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و مشترک؛ مشخص شد که با ترویج دو اصل بنیادین استفاده منصفانه و معقول و منع ایراد ضرر مهم از مناقشات در میزان و چگونگی بهره‌برداری از منابع آبی کاسته شده و مدیریت بحران آب را با چشم‌اندازی امیدوارکننده روبه‌رو ساخته است. این مقاله از روش توصیفی - تبیینی بهره گرفته است.

کلید واژه‌ها

رودخانه‌های مرزی، منابع آبی مشترک، مدیریت آب بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی.

* این مقاله برگرفته شده از پایان‌نامه کارشناسی ارشد محمدرضا امانی (رشته علوم سیاسی) با عنوان «واکاوی اعمال حق حاکمیت در استفاده غیر کشتیرانی از رودخانه‌های مرزی و مشترک؛ مطالعه موردی: آسیای مرکزی 1991-2014» می‌باشد.

** Email: fm.alipour@khu.ac.ir.

*** Email: msn_236@yahoo.com. (نویسنده مسئول)

در سراسر تاریخ بشر، دسترسی به آب، شرطی اساسی برای توسعه اجتماعی، اقتصادی و پایداری فرهنگ و تمدن بوده است. امروزه در مناسبات میان کشورها، آب به‌عنوان عامل ملی بسیار تأثیرگذار مطرح شده است زیرا مصرف آب در سال‌های اخیر به‌نحو بی‌سابقه‌ای افزایش یافته به‌شکلی که برخی از صاحب‌نظران قرن 21 را قرن آب نامیده‌اند (جعفری ولدانی، 1388: 64) از همین روست که تنش‌هایی بر سر آب در جهان وجود دارد که معروف‌ترین آنها در مناطق خشک، خصوصاً در سراسر آفریقا و آسیا است. از منابع آبی مشترک اعم از رودها دریاچه‌ها و منابع آب زیرزمینی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل در روابط میان کشورها نام برد که می‌تواند به بستری برای همکاری‌های مشترک یا محملی برای نزاع و درگیری بدل گردد (محمدعلی‌پور؛ امانی، 1393: 1). متأسفانه به‌رغم وجود قراردادهای بسیار متعدد بر سر مدیریت و بهره‌برداری از منابع آبی در جهان، هم‌چنان این عامل، زمینه‌ساز تنش در درون کشورها و در روابط میان کشورها بوده و به عاملی اثر گذار در مسائل داخلی و بین‌المللی تبدیل شده است. به‌شکلی که سرچشمه‌ی اغلب این اختلافات، گاه بهره‌گیری بیش از اندازه کشورها در بخش‌های بالادست رود (عیدی؛ مختاری، 1384: 98) بوده است؛ از این‌رو، کشورهای پایین دست رود با هرگونه بهره‌برداری جدید در بالادست مخالفت می‌ورزیدند. از سوی دیگر، برخی اوقات طرفین بر سر شیوه تقسیم آب به اختلاف برخوردده که گاه منجر به اختلافات بین‌المللی میان کشورها بر سر بهره‌برداری از آب شده است.

کشورهای آسیای مرکزی در مناطق کوهستانی، دشت و صحرایی واقع شده‌اند؛ برخی از این کشورها نیازی به کمبود آب برای آشامیدن و آبیاری مناطق کشاورزی خود احساس نمی‌کنند، اما کشورهای پایین دست و مناطق خشک و صحرایی، خصوصاً در فصول کم آبی به‌شدت به آن نیازمند هستند؛ جدال میان کشورهای همسایه در این منطقه بر سر بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و دریاچه‌ها این کشورها را بر آن داشته تا برخی از اوقات به‌رغم قدرت‌نمایی لفظی و تهدید به جنگ میان یکدیگر بر سر مسئله آب، دست به انعقاد معاهدات و ایجاد سازمان‌هایی در ارتباط با بهره‌برداری از این رودخانه‌های مرزی بزنند تا بتوانند از طریق آن، روش مناسب‌تری برای بهره‌برداری از این رودخانه‌ها پیدا کنند. در این مقاله ما به‌دنبال پاسخ این سؤال هستیم که حق حاکمیت چه تأثیری بر بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و مشترک کشورهای آسیای مرکزی بین سال‌های 1991-2014 گذاشته است؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه ما این است که اعمال حق حاکمیت محدود سرزمینی، موجب شکل‌گیری همکاری در بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و مشترک در آسیای مرکزی شده است. برای انجام این مقاله از روش نوع توصیفی - تبیینی بهره گرفته‌ایم.

چارچوب نظری

مفهوم حاکمیت

ایده حاکمیت یکی از بحث برانگیزترین مفاهیم در علم سیاست و حقوق بین‌الملل است، هم‌چنین به‌عنوان نظریه سیاسی، ناظر نهایی یا نهاد قدرت در فرآیند تصمیم‌گیری دولت و در ابقای نظم همواره مطرح و به‌شدت با مفاهیم مشخص دولت، مانند، حکومت، استقلال و دموکراسی مرتبط است. کلمه حاکمیت از واژه لاتین «سوپرنوس»¹ و آن نیز، از واژه فرانسوی «ساورنتی»² نشأت گرفته و در اصل به‌معنی قدرت عالی است. (sovereignty, 2015, encyclopedia)

1 - Superanus.

2 - Soverainet'e.

Britannica) متفکران سیاسی حاکمیت را به صورت‌های گوناگون تعریف کرده‌اند؛ ژان بدن¹، آن را قدرت برتر بدون محدودیت قانونی برای شهروندان و اتباع تعریف می‌کند و هوگو گروسیوس² آن را قدرت سیاسی برتری می‌داند که به کسی واگذار شده و اقداماتش تابع شخص دیگر نیست و بر اراده او نمی‌توان مسلط و چیره شد (عالم، 1386: 245).

به طور کلی حاکمیت، یکی از اساسی‌ترین اصول ریشه‌دار حقوق بین‌الملل است (شریفی طرازکوهی، 1375: 24) که تاثیری مهم بر توسعه درونی دولت‌ها داشته است؛ مهم‌ترین تأثیر آن در روابط بین دولت‌ها است. از هنگامی که صلح و ستفالی آغازی برای نظامی جدید در اروپا بر اساس ایده‌ی حاکمیت ملی شد؛ مبنای اختیار الهی پادشاهان از بین رفت. از آن زمان به بعد، «حقوق ملل» با عنوان «حقوق بین‌المللی» شناخته شد و قواعد و قوانین این حقوق به روابط بین دولت‌ها نظام بخشید (Seligman, 2008: 27). پس از گسترش حقوق در ابعاد متخلف، حقوق بین‌الملل آب در حوزه بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و مشترک، شاخه جوانی از حقوق بین‌الملل شد که در دهه‌های پایانی قرن بیستم گسترش یافت.

2-1- حاکمیت در بهره‌برداری

امروزه با توجه به بحرانی و جهانی بودن مسئله آب؛ مدیریت منابع آبی، هم به واسطه تغییرات آب‌وهوا و هم سیاست‌های بهره‌برداری از آن در کشورها پیچیده‌تر شده است. در موقعیتی که به واسطه‌ی مرزهای سیاسی و انحصار سرزمینی متعاقب آن، شکل گرفته است؛ دولت-ملت‌ها به دنبال تضمین پایداری منابع آبی جوامع‌شان به واسطه اعمال کنترل بر زیرساخت‌های فیزیکی هستند. وابستگی حوزه‌ی رودخانه‌ها به این مسئله اشاره دارد که کشورهای ساحلی همجوار در قبال استفاده یکدیگر از رودخانه‌های مشترک آسیب‌پذیر می‌شوند. این مسئله خود نشانگر محدودیت زیست محیطی حاکمیت است تا اینکه محدودیت سیاسی را نشان دهد؛ این آسیب‌پذیری مداوم، نشانگر این است که همکاری بین‌المللی، به نظر واجب است (Alam et al, 2009: 1). برخلاف عواید بالقوه مدیریت رودخانه که مؤسسات بین‌المللی می‌توانند تدارک ببینند؛ به وجود آوردن نهادها (مؤسسات) بدون هزینه نیست؛ البته ممکن است دولت‌ها در قبال واگذاری اقتدار به مؤسسات بین‌المللی مقاومت کنند. بنابراین دولت‌ها در قبال کاهش حاکمیت ملی و هزینه‌های مالی و موقعیتی ایجاد نهادهای جدید مقاومت می‌کنند، مگر اینکه دلایلی فوتی و فوری داشته باشند که غیر از این عمل کنند (Tir & Stinnett, 2011: 14).

عدم آشنایی متناسب با حقوق بین‌المللی آب و اصول مختلف در بهره‌برداری از منابع آب مشترک بین‌المللی، می‌تواند به طور چشمگیری در افزایش تنش و تضاد بین کشورهای ساحلی یک رودخانه مشترک مؤثر باشد (میان‌آبادی «الف»، 1392: 1). بدیهی است نبود آشنایی با این حقوق و همچنین استفاده نامناسب از اصول موجود در بهره‌برداری از رودخانه‌های مشترک مرزی می‌تواند موجب خسارت جریان‌ناپذیری در حوضه‌های آبریز مشترک کشورها شوند (میان‌آبادی «ب» 1392: 203). اما این نکته را باید در نظر گرفت، اکنون که دولت‌ها این توانایی را دارند که حجم یک رودخانه فرامرزی را تقلیل داده یا منحرف کنند، این سؤال باقی می‌ماند که این دولت‌ها دارای چه حقوقی در مورد آب‌هایی که از درون قلمروشان جریان دارد هستند و چه وظایفی در قبال دولت‌های ساحلی همجوارشان دارند (Piguet, 2000: 10).

1 - Jean Bodin.
2- Hugo Grotius.

در ارتباط با بهره‌برداری باید گفت: امروزه رودخانه‌های بین‌المللی تابع یک نظام حقوقی مشترک و عام نیستند، بلکه هر یک از آنها دارای نظام حقوقی خاص و مربوط به خود است. البته، اصول و قواعد مشترک مستخرج از نظام‌های حقوقی آنها را نمی‌توان نادیده گرفت (ضیائی بیگدلی، 1390: 376-375). کشورهای مختلف با توجه به موقعیت جغرافیایی خود نسبت به بهره‌برداری از رودخانه‌ها، موضع‌گیری می‌کنند. از این رو اغلب نظریه‌پردازان در این زمینه به‌نوعی سعی داشته‌اند تا منافع ملی کشور خود را در نظر گرفته و نسبت به آن نظریه‌پردازی کنند.

تقسیم‌بندی‌های متفاوتی در مورد بهره‌برداری از رودخانه‌ها انجام شده است. با توجه به تفاسیر و نام‌گذاری‌های متفاوت؛ در ادامه به مهم‌ترین این نظریه‌ها (دکترین‌ها) یعنی حاکمیت سرزمینی مطلق، تمامیت سرزمینی مطلق، مالکیت جمعی و مشاع آب و حاکمیت سرزمینی محدود خواهیم پرداخت.

1-3- حاکمیت سرزمینی مطلق

به‌موجب این اصل، دولت بالادست رودخانه می‌تواند ادعا نماید که چون دولت، حاکمیت مطلق و همه‌جانبه بر قلمرو خویش دارد، لذا بر آن قسمت از رودخانه که در قلمرو وی می‌باشد نیز حاکمیت مطلق داشته و در نتیجه هرگونه که بخواهد از آن بهره‌برداری می‌کند (موسوی، 1389: 127) در عرصه بین‌الملل این نوع از حاکمیت به دکترین هارمون نیز معروف است (Mc Caffrey, 2001)، این حاکمیت هم‌چنین بر یک مفهوم ساده ولی انعطاف‌ناپذیر بنا شده است: که یک ملت تحت حاکمیت از قدرت مطلق بر منابع طبیعی درون مرزهایش برخوردار است (Seligman, 2008: 128).

1-4- تمامیت سرزمینی مطلق

این نظریه در مقابل نظریه حاکمیت مطلق سرزمینی قرار دارد و دولت‌های پایین دست را محق می‌داند تا از دولت‌های بالا دست، همان مقدار آب را که در جریان طبیعی رودخانه است، مطالبه و تضمین نمایند. تمامیت سرزمینی مطلق بر این فرض استوار است که ملت پایین دستی از حق مطلق برای استفاده آب و هر قدر که بتواند استفاده کنند؛ برخوردار باشد. با توجه به این تئوری، ملت بالادستی وظیفه‌ای قانونی دارد که به اندازه‌ای که دولت پایین دستی نیاز دارد، آب را در رودخانه بین‌المللی رها سازد. (Seligman, 2008: 133) این نظریه هم‌چنین مشابه نظریه «جریان طبیعی رودخانه‌ای» است که در برخی از قسمت‌های ایالات متحده یافت می‌شود (موسوی، 1389: 131).

1-5- مالکیت جمعی و مشاع آب

کشورهایی که در ساحل یک رودخانه بین‌المللی واقع شده‌اند نسبت به آن رودخانه دارای حق حاکمیت مشترک‌اند؛ مثل مریگ ناک¹ در این مورد وقتی رودی بین‌المللی از سرزمین چند کشور می‌گذرد، تابع حقوق مالکیت و حاکمیت کشورهای مذکور است و هر کشوری در اعمال حقوق خود، باید حقوق سایر کشورها را در نظر بگیرد. به‌موجب این اصل، کشورهای مذکور در ساحل یک رودخانه بین‌المللی واقع شده‌اند نسبت به آن رودخانه، دارای حق حاکمیت مشترک هستند. به‌عبارت دیگر، تمام کشورهای مذکور می‌توانند از آب رودخانه به‌طور متساوی استفاده کنند. براساس اصل مذکور، یک رودخانه بین‌المللی، بدون توجه به مرزهای مابین کشورها - یک واحد اقتصادی محسوب می‌گردد و آب آن متعلق به تمام کشورهای ساحلی است (جعفری ولدانی، 1388: 75).

برخی حقوق‌دانان نیز، نوعی دیگر از اشتراک را با عنوان کن‌دومینیوم² مطرح کرده‌اند، کن‌دومینیوم عبارت است از رژیمی که مشخصه آن اعمال مشترک قدرت سیاسی، قضایی، حاکمیت و تسلط دو یا چند کشور بر اساس مساوات در قلمروی معین

1 - Merig Nhac.

2 - Condominium.

است که قلمرو مزبور را از حیطة اعمال صلاحیت دولتی انحصاری یک کشور خارج می‌کند. از این‌روست که از کنوینسیون به‌معنی حاکمیت مشترک دو یا چند کشور که نمی‌توانند بدون در نظر گرفتن اصل تساوی حقوق یکدیگر در قلمرو سرزمینی و اقدامات یک‌جانبه‌ای را به‌عمل آورند نیز یاد شده است (ناظمی، 1380-1381: 162).

1-6- حاکمیت سرزمینی و تمامیت ارضی محدود

حاکمیت هر یک از کشورهای ساحلی رودخانه با توجه به وظایفی که آنها طبق حقوق بین‌الملل به‌عهده دارند، محدود است. امروزه اصل محدودیت استفاده آزاد از آبراه‌ها به‌عنوان یک اصل کلی حقوقی و یک واقعیت جهان کنونی پذیرفته شده است. بررسی قراردادهای بین‌المللی، عقاید علمای حقوق بین‌الملل، احکام دادگاه‌های بین‌المللی و تصمیمات متخذه توسط سازمان‌های بین‌المللی، بیانگر آن است که دولت‌ها دیگر به‌هیچ‌وجه اصل حاکمیت ارضی مطلق را قبول ندارند و در مورد رودخانه‌های بین‌المللی بر اساس اصل محدودیت استفاده از آب‌ها رفتار می‌کنند (جعفری ولدانی، 1388: 76). بدین‌ترتیب که کلیه کشورهای آبراه (مجاور رودخانه‌ای) دارای حقوق برابر نسبت به آن هستند که از آب‌های آن به‌طور معقول و (منصفانه) بهره‌برداری کنند (موسوی 1389: 139).

با توجه به این مطالب، این نکته را باید ذکر کرد که در این اصل نیز علاوه بر حقوقی که دولت‌های پایین دست برای بهره بردن از آب رودخانه برخوردار هستند، تکالیفی نیز بر عهده دولت‌های بالادست نیز گذاشته شده است و این شامل یک رابطه دوطرفه می‌شود (Piguet, 2000: 10) به‌طور کلی می‌توان گفت: حاکمیت سرزمینی محدود، امروزه توانسته است، نظر اغلب کشورها و سازمان‌های بین‌المللی در ارتباط با مسائل آبی و رودخانه‌ای را به‌خود جلب کند و کارایی خود را در برخی مسائل نشان دهد. برای روشن‌تر شدن موضوع و کاربرد این نظریه‌ها، ما در این پژوهش مطالعه موردی آسیای مرکزی را انتخاب کرده‌ایم. در ادامه نشان خواهیم داد که کدام یک از این نظریه‌ها توانسته است به‌عنوان یک نظریه مفید و قابل اعتماد میان آن کشورها کاربرد داشته باشد.

2- آسیای مرکزی

آسیای مرکزی در جغرافیای کنونی جهان در نقطه اتصال دو قاره آسیا و اروپا قرار گرفته و از موقعیت جغرافیایی بسیار مهمی برخوردار است. روس‌ها در راستای سیاست جداسازی اقوام غیر روس از گذشته تاریخی خود، اصطلاح «آسیای مرکزی» را با محدوده وسیع‌تر به‌جای نام تاریخی «ماوراءالنهر» برای این منطقه وضع نمودند (واعظی، 1386: 70). از منظری دیگر، بخش‌های بزرگی از آسیای مرکزی در یک منطقه نیمه خشک و با آب‌وهوای خشک قرار گرفته‌اند (Karthé et al, 2015: 487) از آن‌سو، بخش وسیعی از این منطقه نیز توسط صحرای قزل قوم و قره قوم پوشانیده شده و دو رود اصلی آن سیردریا و آمودریا که به‌ترتیب از کوه‌های تیان شان (قرقیزستان) و هندوکش (تاجیکستان) سرچشمه گرفته‌اند، آن‌را مشرب می‌سازند. (کولایی، 1388: 43) در قدیم سرزمین‌های آن‌سوی این دو رود را فرارود و یا ماوراءالنهر می‌خواندند. (پاپلی یزدی؛ وثوقی، 1390: 157) آب‌وهوای این منطقه هم‌چنین برای کشت پنبه مناسب بوده و این شرایط موجب شده که اقتصاد این کشورها، با اجرای سیاست‌های اقتصادی روسیه در دوران گذشته، بر سیاست تک محصولی و کشت پنبه استوار شود (کولایی، 1392: 16). به‌طور کلی آب در آسیای مرکزی به‌دلیل میزان بارش کم و موقعیت خاص منطقه چه در گذشته و چه در حال حاضر اهمیت زیادی داشته است. اهمیتی که موضع‌گیری‌های سیاسی کشورهای منطقه را حتی در قرن بیست‌ویکم تحت تأثیر قرار داده است (درخور و همکاران، 1392: 42).

مشکل موقعیت جغرافیایی آسیای مرکزی در این است که این کشورها دسترسی به آب‌های دریایی ندارند و نزدیک‌ترین نقطه آنها به دریا حدود 2000 کیلومتر از خلیج فارس و 5000 کیلومتر از دریای پاسفیک و حتی دریای بسته خزر، فاصله دارند و فقط دو کشور از این پنج کشور که شامل: قزاقستان و ترکمنستان (رحیمی، 1386: 45) می‌شوند، مشرف به دریا هستند. برخی از صاحب‌نظران در سال‌های انتهایی قرن بیستم میلادی نگرانی خود را این‌گونه ابراز کردند «این کشورهای با آینده‌ای نامعلوم روبه‌رو هستند زیرا یکی از مهم‌ترین مشکلات آنها از بین رفتن شبکه موجود آبیاری و توزیع آب میان آنها است» (اوهارا، 1379: 165). در آسیای مرکزی، آنچه رقابت بر سر آب‌های مشترک مرزی را جدی‌تر می‌کند، ماهیت روابط بین‌الملل کشورهای بالادست و پایین دست رودخانه‌هاست (صالح آبادی، 1393: 348).

2-1- منابع و مصارف آب در آسیای مرکزی

در دوره اتحاد جماهیر شوروی با ورود روس‌ها به آسیای مرکزی و اعمال سیاست‌های تقسیم اراضی به اشکال متعدد، منجر به اختلافاتی شد که نتایج منفی برای مردم در این منطقه به‌دنبال داشت؛ محروم کردن آسیای مرکزی از آب، تبدیل کردن آن‌جا به پنبه‌زار، خشک شدن دریاچه آرال، بخشی از سیاست‌های اعمال شده از سوی مأموران حزبی و دولتی تفکر بلشویکی روسی بود (شکوری، 1386: 161) این وضعیت به‌شکلی ادامه یافت که در سال 1983 موسسه جغرافیایی شوروی به‌علت کاهش آب‌های منطقه آسیای مرکزی، موظف گردید طرحی را با هدف مدیریت کشاورزی با شیوه آبیاری نوین، تشکیل مرکز هماهنگی پژوهش‌های بحران آب و دریاچه آرال را صادر نماید. اما پس از استقلال کشورهای آسیای مرکزی، اختلافات آبی در این منطقه اهمیت بسیار یافت. به‌شکلی که همایش‌های متعددی از جمله «بحران منابع و مدیریت آب‌ها در آسیای مرکزی»، (1991) و «آسیای مرکزی ارزش‌های استراتژیک و دورنمای منطقه‌ای» (1992) در آمریکا برگزار شد تا جوانب بحران آب در این منطقه را مورد بررسی جدی قرار بگیرد. از سوی دیگر، با شدت گرفتن وضعیت بحران آب و اختلاف میان کشورها در سال 1988 سازمان ملل متحد کتابی¹ در خصوص بحران آب در آسیای مرکزی منتشر نمود؛ به‌دنبال آن در سال 1999 دانشگاه کمبریج در انگلستان با چاپ کتابی² با عنوان «مشکلات و بحران‌های خزنده محیط زیستی و توسعه پایدار در حوزه دریاچه آرال» به بررسی وضعیت بحرانی منطقه آسیای مرکزی پرداختند (کسای، 1388: 154).

از منظر کارشناسان، آب مسئله‌ای کلیدی در منطقه است؛ به‌شکلی که 90٪ منابع آب در قرقیزستان و تاجیکستان متمرکز شده‌اند در حالی که مصرف کنندگان عمده یعنی ازبکستان و قزاقستان تنها قادر به تأمین به‌ترتیب 14٪ و 45٪ از نیازهای خود هستند. ازبکستان به‌تنهایی بیش از نیمی از منابع آب منطقه را مصرف می‌کند. قرقیزستان و تاجیکستان بر آب مورد نیاز ازبکستان و قزاقستان کنترل دارند و به‌ویژه به این دلیل که از لحاظ سایر منابع در تنگنا هستند به این منابع به‌عنوان کالایی برای تجارت می‌نگرند. کنترل بر منابع آب برای آنها مهم است، زیرا از این منابع برای تولید برق استفاده می‌کنند. هرچند این اختلافات می‌توانند با مذاکره رفع شوند، اما جالب توجه اینکه طرف مسلط در این مذاکرات در طول سال تغییر می‌کند. در تابستان کشورهای پایین دست به منابع آب کشورهای بالادست نیاز دارند در حالی که در زمستان با توجه به وابستگی کشورهای بالادست به زغال سنگ، گاز، نفت و مسیرهای حمل و نقل آنها طرف برتر مذاکره هستند. در این زمینه شمار زیادی از موافقت‌نامه‌های دوجانبه، برای حل‌وفصل مسئله آب به امضاء رسیده است (کارایف، 1387) البته یکی از مهم‌ترین دلایل کمبود آب در این منطقه به این دلیل است که در 50 سال اخیر حجم یخچال‌های طبیعی که

1- Central Eurasian Water Crisis, Caspian, Aral and Dead Seas.

2- Creeping, Environmental Problems and Sustainable Development in the Aral Sea.

منابع اصلی تأمین آب رودخانه‌های آمودریا و سیردریا هستند، تقریباً 40 درصد کاهش یافته‌اند در نتیجه در ترکمنستان، ازبکستان و جنوب قزاقستان برای تأمین آب شرب، مردم با مشکلات زیادی روبه‌رو شده‌اند (امیراحمدیان؛ نصری، 1392: 7) به‌شکلی که این دو کشور در حالی که به آب سیردریا در فصل بهار و تابستان نیاز دارند، آن‌را دریافت نمی‌کنند (Libert, 2008: 9).

2-2- روند اختلافات رودخانه‌های مرزی در آسیای مرکزی

امروزه آسیای مرکزی، بسیاری از ویژگی‌های «تعارض مدرن» را در بر دارد؛ نزاع برای کسب قدرت، اختلاف بر سر تقسیم دوباره قدرت و دستیابی به منابع، دیدگاه‌های متعارض، بنیادگرایی اسلامی درگیری‌های منطقه‌ای، مسائل مرتبط با حضور اقلیت‌های ملی و مرزهای بین کشورها، فاجعه‌های زیست محیطی و مداخله بازیگران فرامرزی و منطقه‌ای، نمونه‌هایی از این ویژگی‌ها است (لینک؛ ناومکین، 1391: 13) بدین ترتیب عوامل متعددی در بخش‌های داخلی و منطقه‌ای در وقوع بحران آب و به‌ویژه نزاع بر سر منابع آبی مشترک در آسیای مرکزی دخیل می‌باشند. به‌طور کلی، توزیع جغرافیایی منابع آب، سیاست‌های شوروی سابق و تبعات اقتصادی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بر کشورهای منطقه، استفاده از شیوه‌های سنتی بهره‌برداری از آب و در نهایت فقدان پیمان یا موافقت‌نامه مورد قبول تمامی کشورهای منطقه در خصوص منابع آب مشترک از جمله این عوامل می‌باشند. کشورهای آسیای مرکزی پس از استقلال بر اهمیت منابع آب مشترک برای تمامی کشورهای این منطقه اذعان داشته‌اند؛ ولی نقطه نظرات آنها در مورد نحوه بهره‌برداری از این منابع متفاوت است (رضایی اسکندری، 1389: 61-67).

برای حل این تعارضات، اولین بار در 6 آوریل 1992 به‌منظور تشخیص اهمیت آب و صدمات بحران دریای آرال، نمایندگان پنج کشور آسیای مرکزی ملاقاتی را ترتیب دادند و موافقت‌نامه‌ای را به امضا رساندند که طبق آن بر اشتراک مدیریت و حق مالکیت بر منابع آب منطقه موافقت کردند. اما حق کنترل مؤثر بر محصولات، کالاهای صنعتی و برق به‌دست آمده از آنها را برای خود حفظ کردند. موافقت‌نامه بر اهمیت همکاری تأکید داشت و نشان می‌داد که «تنها وحدت و توازن مشترک در فعالیت» به توسعه موقعیت زیست محیطی و اقتصادی در منطقه کمک خواهد کرد. در همین ملاقات رهبران آسیای مرکزی موافقت کردند که به معاهده موجود در مورد تخصیص آب وفادار بمانند و از نقض طرح‌ها در دیگر کشورها خودداری نموده و بالاخره اینکه تبادل آزاد اطلاعات برقرار کنند (اوهارا، 1379: 170).

2-3- قراردادهای آبی فی‌مابین کشورهای آسیای مرکزی (1991-2014)

در رابطه با اختلافات میان کشورهای آسیای مرکزی در حوزه رودخانه‌های مرزی و یا مسائل زیست محیطی باید گفت: که این کشورها در دوران سلطه اتحاد جماهیر شوروی، تحت نفوذ و دستورات مرکز (روسیه) را اجرا می‌نمودند. بعد از فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای آسیای مرکزی، از سال 1991 تا سال 2014 در حدود 30 قرارداد در زمینه رودخانه‌های مرزی، میان این کشورها منعقد شده است. متأسفانه به‌دلیل عدم دسترسی به تمام مفاد آن قراردادها در این بخش، 21 قرارداد مهم که در فاصله زمانی 1991-2014 منعقد شده‌اند به‌صورت خلاصه بیان کرده و در انتها، تحلیل آماری نسبت به مفاد آنها، انجام می‌دهیم.

الف. توافقنامه بین قزاقستان و چین در حفاظت از کیفیت آب‌های مرزی 2011

دامنه این موافقت‌نامه باید برای محافظت از رودخانه‌ها فرا مرزی در برابر آلودگی و برای اطمینان از حفاظت کیفیت آب از رودخانه مرزی باشد. اعضا انجام همکاری در زمینه‌های زیر را در نظر دارند (فائو، 2015).

ب. توافقنامه بین قزاقستان و چین مربوط به ساخت و ساز آب‌بند دوستیک¹ 2010 طرفین توافق کرده‌اند که برای ساخت تاسیسات آب بند دوستیک بر روی رودخانه هورگوس² باید به صورت مالکیت مشترک عمل کنند. البته از این آبراه باید در روند ساخت و سازی که تأثیر منفی بر زیست محیطی می‌گذارد، جلوگیری شو (فائو، 2015).

ج. توافقنامه بین قزاقستان و قرقیزستان برای اجاره زمین در منطقه ایسیک کول قرقیزستان 2010 در این توافقنامه، اعضا موافقت کرده‌اند که قرقیزستان باید به مناطق قزاقستان در خط ساحلی دریاچه ایسیک کول برای مدت 49 سال برای استفاده آب تفریحی، زمین واگذار کند. دولت قزاقستان همچنین باید اجاره‌نامه‌ای در قالب قراردادهای عنوان شده به مقدار توافقات مندرج، برای ساکنان مجموعه در قرقیزستان، زمین واگذار کند. دولت همچنین باید از آلودگی محیط زیست جلوگیری کند و اطمینان حاصل شود فضای سبز از قلمرو و دسترسی به منطقه آب تفریحی به ساکنان محلی باز است (فائو، 2015).

د. توافقنامه بین روسیه و قزاقستان در مدیریت مشترک منابع آبی فرامرزی 2010 در این موافقت‌نامه طرف‌های عضو، با تشخیص وحدت منابع آبی فرامرزی و با شرکا برای حفاظت و تولید منابع آب فرامرزی باید همکاری کنند (فائو، 2015).

ه. پروتکل اصلاح توافقنامه بین قزاقستان و چین برای همکاری‌های تجاری و اقتصادی 2008 این توافقنامه ادامه توافقنامه قبل از آن می‌باشد که توافقنامه بین دولت جمهوری قزاقستان و دولت جمهوری خلق چین در همکاری‌های تجاری و اقتصادی است که در 2004 مه 17 منعقد شده است. همچنین ماده 11 باید اصلاح شود که برای اضافه کردن عبارت زیر است: «کمیسیون مشترک مدیریت و حفاظت از رودخانه مرزی، مسئول همکاری بین طرف‌های عضو در حوزه مدیریت منابع آب از رودخانه مرزی است» (فائو، 2015).
و. توافقنامه بین وزارت کشاورزی قزاقستان و وزارت مدیریت آب چین برای هشدار بلایای طبیعی در رودخانه مرزی 2005

طرف‌های عضو باید روش‌هایی هشدار دهنده برای هنگام بروز بلایای طبیعی از جمله سیل و همچنین روش‌های مانیتورینگ برای دیدن بلایای طبیعی در رودخانه مرزی نصب کنند. هر یک از اعضا دیگر باید ترتیباتی برای کاهش عواقب چنین بلایای طبیعی انجام دهند و به اطلاع دیگر کشورها برسانند (فائو، 2015).

ز. توافقنامه چندجانبه بین قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان در مورد استقرار سازمان همکاری آسیای مرکزی 2002 طرف‌ها به انجام اقدامات هماهنگ به سمت مدیریت عقلانی و متقابلاً سودمند از منابع آبی، منابع برق-آبی و آب‌بند، توافق کرده‌اند (فائو، 2015).

ح. توافقنامه بین قزاقستان و چین در مدیریت و حفاظت از رودخانه مرزی 2001 طرفین متعهد به تعهد به منظور جلوگیری یا کاهش عواقب ناشی از جاری شدن سیل هستند.
ط. توافقنامه بین روسیه و قزاقستان در حمل و نقل کالا در حوضه رود ایتیش 2001

1 - Dostyk.
2 - Horgos.

این موافقت‌نامه بر اساس شرایط و ضوابط حمل‌ونقل، عملیات یدک و استفاده از آبراه داخلی از حوضه رودخانه ایتریش تنظیم شده است. طرفین متعهد شده‌اند و اطمینان داده‌اند که رودخانه برای ناوبری امن است (فائو، 2015).

ی. توافقنامه بین قزاقستان و قرقیزستان در رودخانه‌های چو و تالاس 2000

اعضا توافق دارند که در استفاده از منابع آب بهره‌برداری و تعمیر و نگهداری از امکانات آب استفاده ایالتی باید در جهت منافع متقابل از اعضا بر اساس منصفانه و معقول هدف قرار گیرد (فائو، 2015).

ک. توافق بین قزاقستان و قرقیزستان در مدیریت آب رودخانه‌های چو و تالاس 2000

طرفین نسبت به مدیریت آب، امکانات از وضعیت بین دولتی و امکانات مدیریت آب متعلق به جمهوری قرقیزستان را مشخص کنند؛ اعضا همچنین باید فعالیت‌های مشترک برای محافظت از مدیریت آب امکانات از وضعیت بین دولتی و مناطق مجاور از عوارض جانبی از سیل، سیلاب‌های گلی و دیگر بلایای طبیعی انجام دهند (فائو، 2015).

ل. توافقنامه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در مدیریت معقول و حفاظت از منابع آبی فرامرزی 1998

منابع آبی فرامرزی در نظر گرفته شده تمام منابع آبی سطح و منابع آبی زمین که محدود، عبور و یا در داخل مرزهای دو یا چند طرف واقع شده است را در بر می‌گیرد. بدین‌گونه اعضا برای ایجاد مشترک سیستم مانیتورینگ آب متعهد شده‌اند (فائو، 2015)

م. قرارداد بین قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان در استفاده از آب و منابع انرژی سیردریا 1998

مفاد مهم این قرارداد عبارت است از: (الف) برای اطمینان از توافق رژیم عامل از امکانات آبی فنی و مخازن از نارین-سیردریا و انتشار آب آبیاری، اعضا آن تشخیص لازم سالانه، برای هماهنگی و اتخاذ تصمیم در مورد: انتشار آب، تولید و حمل‌ونقل برق و غرامت برای خسارات انرژی، بر اساس معادل اعضا به شرح گفته شده توافق کرده‌اند. (ب) اعضا توافق دارند که عملیات، تعمیر و نگهداری و بازسازی تجهیزات آب و انرژی باید مطابق با مالکیت اموال مورد اشاره در ترازنامه و حق قانونی مالکیت پوشیده شده است، باشد (فائو، 2015).

ن. توافقنامه بین قزاقستان و ترکیه برای حفاظت از محیط زیست 1997

مهم‌ترین همکاری باید در زمینه‌های زیر انجام شود: (الف) پیشگیری از آلودگی هوا فرامرزی. (ب) کیفیت آب شیرین، تصفیه آب و تخلیه فاضلاب پساب. (ج) سرکوب حمل‌ونقل غیر قانونی زباله‌های خطرناک. (د) حفاظت از تنوع زیستی (فائو، 2015).

س. توافقنامه بین قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان در مدیریت منابع آب آسیای مرکزی 1996

اعضا در زمینه‌های زیر متعهد همکاری‌اند: (الف) مدیریت منابع آب از حوضه رودخانه سیردریا برای آبیاری. (ب) مسئولیت برای خسارات ناشی از مدیریت نادرست از منابع آب. (ج) مدیریت هماهنگ از سیستم مخزن پشت سر هم از منابع آبی نارین-سیردریا (د) طرف متعهد برای انجام سیاست مدیریت آب مشترک توافق کرده‌اند (ماده 6)، (فائو، 2015).

ع. توافقنامه بین ازبکستان و ترکمنستان در مدیریت آب 1996

دامنه توافقنامه حاضر برای تنظیم برخی از موضوع مورد آنبند مشترک، تنظیم فاضلاب به دریای آرال است (فائو، 2015).

ف. توافقنامه بین قزاقستان و اسرائیل در حفاظت از محیط زیست 1995

اعضا در زمینه‌های زیر همکاری دارند: (الف) مدیریت منابع آب، (ب) حفاظت خاک و مبارزه با بیابان‌زایی، (ج) حفاظت هوا، (د) بازیافت جامد، مایع و زباله‌های خطرناک، (ه) بازیافت فاضلاب پساب، (و) مناطق حفاظت شده، (ز) آموزش زیست محیطی، (ح) نظارت بر محیط زیست، (ماده 4) (فائو، 2015).

ض. توافقنامه بین ترکیه و تاجیکستان برای همکاری محیط زیستی 1995

در توافقنامه آمده است که طرف‌ها باید در زمینه محیط زیست بر اساس برابری و منافع متقابل در چارچوب قانون مربوط به هر یک از طرفین و از بودجه اختصاص داده شده برای این منظور همکاری کنند (فائو، 2015).

ق. توافقنامه بین قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان در احیای زیست محیطی دریای آرال و منطقه مجاور 1993

اعضا، با در نظر گرفتن کوچک شدن دریای آرال، تخریب محیط زیست ناشی از کمبود منابع آب در منطقه به شرح زیر توافق کرده‌اند: (الف) به منظور محدود کردن مدیریت منطقی از منابع زمین و آب در حوضه دریای آرال، (ب) برای حفظ استانداردهای کیفیت آب در رودخانه‌ها، منابع آبی و منابع آب‌های زیرزمینی از طریق کاهش فوری تخلیه فاضلاب تصفیه نشده و منع کل آن در آینده قریب الوقوع، (ج) برای اطمینان از تأمین آب پایدار به دریای آرال به منظور حفاظت از اکوسیستم آن (فائو، 2015).

ر. توافقنامه بین روسیه و قزاقستان در مدیریت آب فرامرزی و حمایت از آن 1992

منابع آبی فرامرزی در نظر گرفته شده تمام منابع آبی سطح و منابع آبی زمین که محدود، عبور و یا در داخل مرزهای اعضا (ماده 1) واقع شده است را در بر می‌گیرد. اعضا به منظور مدیریت مشترک، حفاظت و بازسازی منابع آبی به همکاری توافق کرده‌اند که به شرح زیر است: (الف) اذعان به حقوق و مسئولیت منطقی منابع آب شیرین و مدیریت و حفاظت برابر (ماده 2). (ب) برای جلوگیری از آلودگی آب شیرین با صرف نظر کردن از تخلیه مواد آلاینده به منابع آبی فرامرزی (ماده 3). (ج) اعتبار بین دولتی توزیع منابع آب فرامرزی، از جمله سیستم‌های آبیاری، کانال‌ها و دروازه (ماده 4) قبلاً به تفصیل شرح داده شده است؛ برای تبادل مستندات مدیریت آب وجود دارد (ماده 8) (فائو، 2015).

ش. توافقنامه بین قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان برای مدیریت منابع آب مشترک و حفاظت از منابع 1992

اعضا به شرح زیر توافق کرده‌اند: (الف) شناخت جامع و وحدت از منابع آب منطقه، اعضا دارای حقوق مساوی برای استفاده و مسئولیت خود را برای حصول اطمینان از استفاده منطقی و حفاظت از آنها هستند. (ب) هر یک از طرفین این توافقنامه موظف به جلوگیری از اقداماتی است که باعث تجاوز و باعث آسیب به آنها و منجر به انحراف از ارزش مورد توافق تخلیه‌های آب و آلودگی منابع آب، گردد (فائو، 2015).

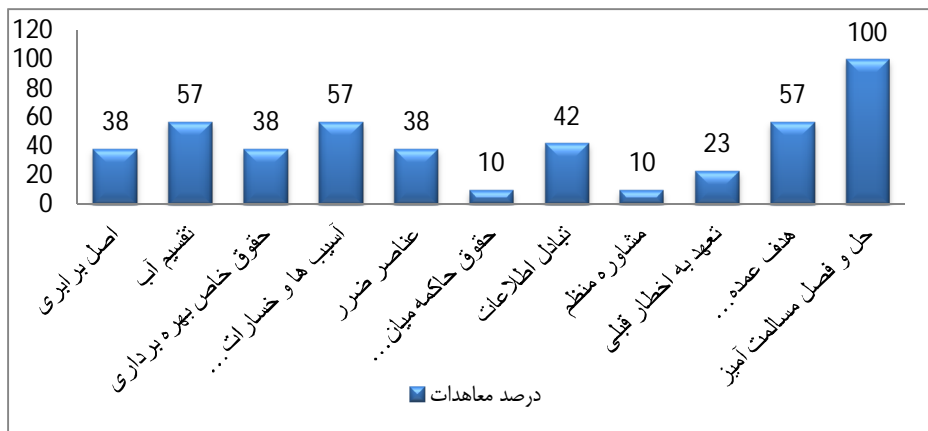
با توجه به قراردادهای منعقد شده میان کشورهای آسیای مرکزی در زمینه بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و آب و مسائل زیست محیطی، باید گفت: که برخی از این کشورها با مشکل کمبود آب روبه‌رو هستند این در حالی است که اغلب آنها به مسائل کشاورزی روی آورده‌اند. از همین رو سال‌هاست که با مشکل کم آبی و تقسیم آب مواجه‌اند. انعقاد قراردادهای آبی فراوان میان کشورهای آسیای مرکزی، نشان دهنده اهمیت بسیار بالای مدیریت رودخانه‌های این منطقه، خصوصاً در مبحث بهره‌برداری و مسائل زیست محیطی است. در بیش از نیمی از معاهدات، الزام صریح به رعایت محیط زیست آورده شده که خود، نشان دهنده اهمیت این مسئله در این منطقه است. از طرف دیگر در بیش از نیمی از معاهدات به

تأثیرات؛ آسیب‌ها و خسارات ناشی از استفاده نامناسب، متعهد شده‌اند که در این موارد هشدار قبلی داده، تا کشورها اقدامات لازم در این زمینه را به عمل آورند.

2-4- تحلیل آماری 21 معاهده آبی منعقد شده میان کشورهای آسیای مرکزی (1991-2014)

با توجه به بررسی 21 معاهده از، معاهدات و قراردادهای منعقد شده میان کشورهای آسیای مرکزی که به‌طور خلاصه به‌هر یک از آنها اشاره شد. در این میان ابتدا مفاد آنها مورد بررسی قرار گرفت، سپس پرسش‌هایی حول 9 محور شامل: مشارکت دولت‌های آبراه، استفاده منصفانه، اجتناب از ضرر مهم، برابری و حاکمیت ارضی، تبادل اطلاعات، مشاوره، اخطار قبلی، حفاظت از محیط زیست و حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات، مورد واکاوی قرار گرفت. نتایج حاصل از بررسی این پرسش‌ها این بررسی به‌صورت میانگین در آمده است که، بدین قرار است:

جدول شماره 1: درصد معاهدات آبی میان کشورهای آسیای مرکزی (1991-2014)



حدود 38 درصد از معاهدات، حاوی اصل برابری بوده‌اند. این نشان دهنده آن است که کمتر کشورهایی به فکر برابری در معاهدات بوده‌اند. حدود 57 درصد از معاهدات، سازوکار خاصی را برای تقسیم آب ذکر کرده بودند، این خود نشان دهنده اهمیت این بحث در میان کشورهاست. حدود 38 درصد از معاهدات، بیانگر این نکته بوده است که، دولت‌های عضو در خصوص حقوق خاص برای آب داشته و یا روشی را برای بهره‌برداری از آب برگزیده‌اند. بیش از 57 درصد از معاهدات، اشاره به این نکته دارند که، تأثیرات، آسیب‌ها و یا خسارات ناشی از استفاده نامناسب از آب یا اقدامات داخل حوضه آبراه، باید مورد توجه باشد. که این خود، نشان دهنده، اهمیت این موضوع در میان کشورهاست. حدود 38 درصد از معاهدات، توصیف مشخصی از عناصر ضرر دارند. حدود 5.9 درصد از معاهدات، این نکته را بیان می‌دارند که حقوق حاکمه میان دولت‌ها وجود دارد. در حدود 42 درصد از معاهدات، تعهد صریح برای تبادل اطلاعات دارند، با اینکه این آمار کمتر از 50 درصد است اما این خود نشان دهنده اهمیت این مسئله در میان معاهدات می‌باشد. در حدود 5.9 درصد از معاهدات، سازوکار دایمی یا نهادی را برای مشاوره منظم میان طرفین در نظر گرفته‌اند. بیش از 23 درصد از معاهدات، حاوی تعهد به اخطار قبلی برای صدمات مهم یا طرح‌های در دست توسعه به دیگر دولت آبراه‌ذی‌ربط است. بیش از 57 درصد از معاهدات، تمرکز عمده خود را بر محیط زیست گذاشته‌اند این خود نشان دهنده این مطلب است که در این منطقه، محیط زیست از اهمیت بالایی برخوردار است. از همه جالب توجه‌تر آنکه در تمامی معاهدات، ماده‌هایی گنجانده شده که طرفین را ملزم به حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات میان خود می‌کند. این خود نشان دهنده عزم راسخ این کشورها برای حل شدن مشکلات فی‌مابین در رابطه با مسئله بهره‌برداری از آب است.

در مجموع باید گفت: در کشورهای آسیای مرکزی، تقسیم آب و استفاده از آب‌های رودخانه‌های مرزی، یکی از محورهای مهم و جدال برانگیز میان این کشورها بوده است. روند رو به رشد توافقنامه‌ها و تلاش و عزم و اراده برای همکاری بیشتر کشورهای آسیای مرکزی توانسته است به‌رغم اختلافاتی که میان این کشورها وجود دارد، از همکاری هرچه بیشتر این کشورها با یکدیگر بر سر مسئله بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و مشترک به تفاهم رسیده و به یکدیگر نزدیک شوند. از سوی دیگر، بیش از 57 درصد از معاهدات به مسائل محیط زیست به مسئله جلوگیری از آسیب رساندن و خسارت زدن به رود و نحوه تقسیم رودخانه‌ها پرداخته شده است که نشان از عزم راسخ این کشورها به حل این مسائل دارد از سوی دیگر تمامی این کشورها در معاهدات خود به دنبال حل اختلافات آبی، از طریق مسالمت‌آمیز هستند که خود نشان دیگری از عزم آنها در حل و فصل اختلافات آبی دارد.

2-5- مدیریت آب در آسیای مرکزی

در ارتباط روش‌های مختلف بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی و مشترک در منطقه آسیای مرکزی، نظریه‌پردازان مختلفی در این مورد، اظهار نظر کرده‌اند که می‌توان به افراد متعددی اشاره کرد در ذیل به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره خواهیم کرد.

قودایبرگانف¹ سرپرست مرکز ساماندهی حوضه آبی آمودریا نیز به ویژگی‌های خاص مدیریت مشترک منابع آب در حوضه رودخانه آمودریا اشاره کرده است. از نقطه نظر وی، آب اصلی‌ترین عامل رفاه اجتماعی و سلامت اقتصادی در آسیای مرکزی است و تحقق بخشیدن به امر مدیریت مشترک منابع آب، یکی از منطقی‌ترین راه‌های دستیابی به رفاه در کشورهای این منطقه است. جالویاف² تحقق مدیریت مشترک منابع آب در آسیای مرکزی را از جنبه‌های مالی، اقتصادی و قانونی مطرح می‌کند و برای شفاف‌سازی این موضوع، پروژه مدیریت مشترک آب در دره فرغانه را مثال می‌زند. وی متذکر می‌شود که عملی شدن پروژه مدیریت آب در دره فرغانه، مستلزم اجرای قوانین گسترده‌تر بین‌المللی خواهد بود. دوخوفنی³ با تاکید بر منابع اهمیت آب، معتقد است که تنها عاملی که می‌تواند مسئله پیچیده مدیریت و محافظت منابع آب را حل کند، ایجاد و حفظ یکپارچگی و اتحاد بوده و این اتحاد حاصل نمی‌شود، مگر اینکه یک سطح در رأس همه سطوح سلسله مراتبی قرار گیرد تا میان آنها هماهنگی ایجاد کند (تویسرکانی، 1389: 175-172).

خمدیف⁴ و همکارانش معتقدند که منافع حاصل از آب‌های فرامرزی برای جمهوری قزاقستان برای تضمین آب آن کشور از اولویت برخوردار است. آنان مطرح می‌کنند که، دولت‌های آسیای مرکزی برای همکاری بلندمدت به‌منظور اشتراک منافع به قوانین مشترک در استفاده و مصرف آب نیازمند هستیم. (Seidakhmetov et al, 2014: 604) در همین زمینه سفیر قرقیزستان در ایران معتقد است که، امروزه همسایگان ما برای تأمین آب از ما تقاضا می‌کنند و البته از آنها می‌خواهیم در این رابطه با ما همکاری تنگاتنگ داشته باشند و از ما انرژی برق را به قیمت مناسب بخرند و در مقابل به ما موارد هیدروکربنی نظیر نفت و گاز ارائه دهند. مسئله‌ای که وجود دارد این است که ما آب را به آنها نمی‌فروشیم؛ بلکه برای جبران هزینه‌های احداث کانال‌ها و حفظ و نگهداری تاسیسات از آنها پول دریافت می‌کنیم (ملک آسا، 1388: 221)

1- khudaiberganov.
2- Jaloobayev.
3- Dukhovny.
4- Seidakhmetov.

از منظر کارشناسان امر در این حوزه، اولین و مهم‌ترین نکته این است که، برای مدیریت روابط متقابل و بر اساس قوانین آبی بین‌المللی، لازم است کشورهای آسیای مرکزی راه‌حلی برای توافق بر سر تسهیم برابر آب بیابند و از ایراد خسارت ملموس به یکدیگر اجتناب ورزند. به‌شکلی که در شرایط مطلوب، پنج کشور یاد شده به ایجاد نظام حل مناقشات و سیاست‌گذاری جامعی اقدام کرده و به‌منظور تبیین چگونگی حصول نتایج مشابه در بافت آسیای مرکزی، از نمونه‌های صورت گرفته در مورد بستر دیگر رودهای بین‌المللی اقتباس کنند (موسلو، 1387). به‌شکلی که برای مدیریت پایدار آب باید به‌طور هم‌زمان به‌دنبال دستیابی به دو هدف: یکی حفظ آب برای کشاورزی و امنیت غذایی و دیگری برای مسئله‌های حفظ محیط زیست طبیعی باشند (Caia et al, 2003: 1043).

مجموع سخن آنکه در کشورهای آسیای مرکزی، تقسیم آب و استفاده از آب‌های رودخانه‌های مرزی، از دیرباز یکی از محورهای مهم و گاه جدال برانگیز میان این کشورها بوده است. به‌شکلی که در برخی موارد، حتی با اعلام همکاری میان یکدیگر، از انجام آن سر باز زده‌اند، از این‌رو به‌نظر می‌رسد با ترویج دو اصل بنیادین استفاده منصفانه، معقول و منع ایراد ضرر مهم از مناقشات در میزان و چگونگی بهره‌برداری از منابع آبی کاسته و مدیریت بحران آب را با چشم‌اندازی امیدوارکننده روبه‌رو ساخته است. اصل نخست، حق دولت‌های سهیم در بهره‌برداری از منابع آبی مشترک و اصل دوم، مسئولیت دولت‌ها را در این بهره‌برداری نشان می‌دهد و در این میان، حمایت از محیط زیست با تأکید بر حق حاکمیت پیوند یافته است. بدین ترتیب در نظر گرفتن توأمان الزامات جغرافیایی و تاریخی در کنار توجه به نیازهای توسعه کشورهای سهیم در منابع آبی می‌تواند از اتخاذ رویکردهای یک‌جانبه بکاهد و همکاری را در عرصه بین‌المللی گسترش دهد. امری که در سپهر محیط زیست مشترک اجتناب‌ناپذیر می‌نماید (محمدعلی پور؛ امانی، 1393: 4).

با وجود مدل دولت-محور مدیریت آب، هنوز هم در منطقه واضح و مشخص است که مدیریت آب تاکنون تحت کنترل اجتماعی-سیاسی دولت‌ها بوده و هم‌چنان ادامه دارد (Abdullaev & Rakhmatullaev, 2015: 849) اما صاحب‌نظران در این زمینه پیش‌بینی می‌کنند که با وجود چالش‌های فعلی در تمام سطوح سازمانی، کشورهای آسیای مرکزی، باید به این مسئله توجه داشت که برای بهبود اوضاع، همکاری و توسعه بیشتر، نیاز به تقویت حکومت آب فرامرزی در این منطقه است (Janusz, 2015: 887) از این‌رو به اشتراک‌گذاری و یادگیری در این جنبه از طریق گفتگو بر روی مسئله آب، می‌تواند بسیاری از مسائل و درگیری بین، افراد، جوامع و ملت‌ها حل‌وفصل کند. (Abdullaev, 2006: 2). از همین‌رو است که برخی تحقیقات نشان داده‌اند که انطباق سیاست‌های منطقه‌ای مانند: مجموعه سازگار اطلاعات و انتشار، همکاری میان بخشی، ابتکار و ارتقاء مسئولیت ملی در میان کشورهای آسیای مرکزی، منجر به یک توافق در استراتژی منطقه‌ای شده است (Sorga, 2014: 68).

نتیجه‌گیری

امروزه با توجه به نیاز بشریت به آب به‌عنوان یک منبع مورد نیاز انسانی که حیاتش را تداوم بخشیده و اهمیتش روز به‌روز افزایش یافته؛ کشورهای مختلف درصد رفع اختلافات خود با دیگر کشورها در زمینه بهره‌برداری از آن (خصوصاً در محبت رودخانه‌های مرزی) می‌باشند. هم‌چنین با ذکر این نکته که در مناطق صحرایی و خشک و مناطقی که روند عبور آب در میان کشورهای همسایه باعث ایجاد اختلافات متعدد گردیده است، ما بر آن شدیم که در این پژوهش علاوه بر بررسی نظریه‌های حق حاکمیت در بهره‌برداری از رودخانه‌ها و منابع آبی مشترک به این مسئله در منطقه بحران‌آفرین آسیای مرکزی بپردازیم، پس از آن با رویکردی کل‌نگرایانه به معاهدات آبی منعقد شده میان این کشورها پس از فروپاشی

اتحاد جماهیر شوروی پرداخته، تا بتوانیم یک سیمای کلی نسبت به موضوع به‌دست آورده و نشان دهیم که قراردادهای فی‌مابین این کشورها توانسته است چه تاثیری بر این مسائل در این منطقه بگذارد.

مجموع سخن آنکه، مسئله استفاده از رودخانه‌های مرزی در آسیای مرکزی، میان کشورهای همسایه، باعث شده است که کشورهای مختلف، سعی در بهره‌برداری متفاوت از این رودخانه داشته باشند؛ از این‌رو در گذشته‌های دور اغلب آنها توانسته‌اند با اعمال زور (چه در بحث نظری و چه در بحث عملی) اقدام به استفاده بیشتر از این رودخانه‌ها کنند و یا اینکه در مواردی به‌کلی آب رودخانه را آن‌طور که می‌خواهند انحراف داده و تمام و کمال از آن بهره‌جویند. اما با بررسی معاهدات منعقد شده میان آنها پس از فروپاشی شوروی نشان داده شد به‌رغم اختلافاتی که میان این کشورها وجود دارد، روز به‌روز با تأسیس سازمان‌های منطقه‌ای و امضای تفاهم‌نامه میان این کشورها؛ عوامل مختلفی که باعث تشدید اختلاف میان آنها شده بود، کم‌رنگ شده و این کشورها اهتمام بر آن داشته‌اند تا در این زمینه با یکدیگر نه تنها همکاری تنگاتنگی داشته، بلکه به مدیریت صحیح و بهره‌برداری منصفانه و برابر گام برداشته و اختلافات موردنظر خود را به‌صورت مسالمت‌آمیز میان یکدیگر خود را از این طریق حل کنند.

1. امیر احمدیان، بهرام؛ نصری، مهدی (1392)، «بحران آب در آسیای مرکزی: با تاکید بر مناقشه کشورهای منطقه بر سر مسئله آب»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال ششم، شمار 12 بهار و تابستان.
2. اوهارا، سارا (1379)، «وضعیت آب در آسیای مرکزی» ترجمه: عباس رسولی، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره 30.
3. پاپلی یزدی، محمد حسین؛ وثوقی، فاطمه (1390)، **نگاهی به دیپلماسی آب ایران: هیدروژئوپلیتیک**، مشهد: انتشارات پاپلی (شرکت مهندسی مشاور آمایش و توسعه شرق).
4. توپسرکانی، مجتبی (1389) «تحقق مدیریت مشترک منابع آب در آسیای مرکزی»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره 70، تابستان.
5. جعفری ولدانی، اصغر (1388)، «استفاده از منابع آب رودهای مرزی ایران و عراق و حقوق بین‌الملل»، **پژوهش حقوق و سیاست**، سال یازدهم، شماره 26، بهار و تابستان، صص 63-92.
6. درخور، محمد؛ فرجی راد، عبدالرضا؛ میرهاشمی، علی (1392)، «بحران آب و نتایج زیست محیطی آن در آسیای مرکزی»، **مطالعات اوراسیای مرکزی**، سال ششم، شماره 12 بهار و تابستان، صص 41-54.
7. رحیمی، حسین (1386)، «ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و چشم‌انداز همگرایی‌های منطقه‌ای»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.
8. رضایی اسکندری، داود (1389)، «چشم‌انداز جهانی بحران آب، مطالعه موردی: بحران آب در آسیای مرکزی؛ دلایل و راهکارها»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شمار 69 بهار.
9. سایت فائو (2015)، دسترسی در تاریخ <http://faolex.fao.1394/5/15> <http://www.fao.org/watertreaties/index.htm>
10. شریفی طرازکوهی، حسین (1375)، **قواعد آمره و نظم حقوقی بین‌المللی**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات.
11. شکوری، شریف (1386)، **آسیای مرکزی: درآمدی بر روحيات مردم**، ترجمه منیژه قبادیانی و محمد شکوری بخارایی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
12. صالح آبادی، فاطمه (1393)، «بررسی چالش‌های هیدروپلیتیک منابع آب در منطقه ژئوپلیتیک آسیای مرکزی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، تابستان، شماره 109، صص 347-382.
13. ضیائی بیگدلی، محمدرضا (1390)، **حقوق بین‌الملل عمومی**، تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ سی‌وهشتم.
14. عالم، عبدالرحمن (1386)، **بنیادهای علم سیاست**، تهران: نشر نی، چاپ هفدهم.
15. عبدی، عطاء الله؛ مختاری، حسین (1384)، «نگاهی به فرصت‌ها و تهدیدهای هیدروپلیتیک ایران»، مجموعه مقالات دومین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران.
16. کارایف، زین‌الدین (1387)، سایت ایراس 5 مرداد 1387 دسترسی در تاریخ <http://www.iras.ir> 1393/9/22

17. کسای، علی‌رضا (1388)، «بحران ژئوپلیتیک منطقه‌ای آسیای مرکزی بهانه‌ای برای جنگ یا عاملی برای همکاری و صلح، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 67، پاییز.
18. کولایی، الهه (1388)، بازی بزرگ در آسیای مرکزی زمینه‌ها و چشم‌اندازها، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، چاپ دوم.
19. کولایی، الهه (1392)، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.
20. لینک، پیتر؛ ناومکین، ویتالی (1391)، آسیای مرکزی؛ دو دهه پس از استقلال. ترجمه مهدی سنایی و علیرضا عیاری، تهران: انتشارات ایراس (موسسه مطالعات ایران و اوراسیا).
21. محمدعلی پور، فریده؛ امانی، محمدرضا (1393)، «رویکردهای نظری در استفاده از منابع آبی مشترک؛ مدیریت بحران آب با تاکید بر رویکرد حاکمیت سرزمینی محدود»، همایش راهکارهای پیش‌روی بحران آب در ایران و خاورمیانه، شیراز: 20 اسفند ماه.
22. ملک‌آسا، ستاره (1388)، «سخنرانی آقای متدکان شریم کولوف سفیر قرقیزستان در تهران با موضوع بحران آب و انرژی در آسیای مرکزی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 66، تابستان.
23. موسلو، بیترایس (1387)، «آب در آسیای مرکزی»، ترجمه رضا مهدیان، مجله امور بین‌المللی پرینستون، بهار 2008.
24. موسوی، فضل‌الله (1389)، حقوق رودخانه‌های بین‌المللی با تاکید بر حوزه‌های اردن و لیبانی و مدیریت و برنامه‌ریزی آب‌ها، تهران: انتشارات دادگستر.
25. میان‌آبادی، حجت (1392 «الف»)، «مروری بر قوانین بین‌المللی آب»، هفتمین کنگره ملی مهندسی عمران، دانشکده مهندسی شهید نیکبخت، زاهدان، اردیبهشت.
26. میان‌آبادی، حجت (1392 «ب»)، «ملاحظات سیاسی و امنیتی حقوقی در مدیریت رودخانه‌ای مرزی»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره نهم، پاییز، صص 203-235.
27. ناظمی، مهرداد (1380-1381)، «دریای خزر و حقوق بین‌الملل، گزینه‌هایی متفاوت با توجه به آرای دیوان دادگستری»، دفتر خدمات حقوقی و بین‌المللی، شماره 26 و 27.
28. واعظی، محمود (1386)، ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز (بنیان‌ها و بازیگران)، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

ب) لاتین

1. Abdullaev Iskandar, Herath Manthritilake and Jusipbek Kazbekov, (2006), Water Security in Central Asia: Troubled Future or Pragmatic Partnership?, **International Conference**, 1-2 December 2006, Institute of Social Studies (ISS), The Hague Kortenaerkade 12, 2518AX The Hague, The Netherlands
2. Abdullaev, I. & Rakhmatullaev, S. (2015), Transformation of water management in Central Asia: from State-centric, hydraulic mission to socio-political control, **Environmental Earth Sciences** January 2015, Volume 73, Issue 2, pp 849–861

3. Alam, Undala; Et Al (2009). The Benefit-Sharing Principle: Implementing Sovereignty Bargains On Water. **Political Geography** 28 (2009) 90–100. A Centre For Water Science, Vincent Building, Cranfield University, Beds Mk43 0al, Uk. B 3705 Dupont Avenue, Kensington, Md 20895, Usa
4. Caia, Ximing. Daene C. McKinneyb, Mark W. Rosegranta (2003), Sustainability analysis for irrigation water management in the Aral Sea region, **Agricultural Systems** 76 (2003) 1043–1066 .
5. Janusz-Pawletta, B. (2015), Current legal challenges to institutional governance of transboundary water resources in Central Asia and joint management arrangements, **Environmental Earth Sciences**, January 2015, Volume 73, Issue 2, pp 887–896
6. Karthe, D., Chalov, S. & Borchardt, D, (2015), Water resources and their management in central Asia in the early twenty first century: status, challenges and future prospects, **Environmental Earth Sciences**, January 2015, Volume 73, Issue 2, pp 487–499
7. Libert Bo, Erkin Orolbaev, and Yuri Steklov (2008), Water and Energy Crisis in Central Asia, **China and Eurasia Forum Quarterly**, Volume 6, No. 3 (2008) p. 9-20 .
8. Mc Caffrcy, Stephen. C. (2001). **The Law Of International Watercourses, Non-Navigational Uses**, First Published, Oxford University Press .
9. Piguet, Estelle (2000). **National Sovereignty And International Watercourses Green Cross International**, First Produced And Distributed For The Occasion Of The 2nd World Water Forum, The Hague, March 2000. Cover And Layout Design By Estelle Piguet, Lausanne (Switzerland). Printed By Ruckstuhl Sa, Renens (Switzerland)
10. Seidakhmetov. Marat,& Alzhanova. Aigul, & Baineeva. Parida, & Abdramankyzy. Asel, & Bekmanova. Gulzhan, & Tymbaeva, Zhazira. (2014). Mechanism of Trans boundary Water Resources Management for Central Asia Countries. **Social and Behavioral Sciences**. 143: 604 – 609 .
11. Seligman, Daniel (2008), World’s Major Rivers An Introdutiion To Internatiional Water Law With Case Studies, **Colorado River Commission Of Nevada**, 555 E. Washington Avenue, Suite 3100. Las Vegas, Nevada 89101, Website: Http: //Crc. Nv. Gov
12. Sorga. A, b, B. Moselloc, G. Shalpykovad, A. Allanf, M. Hill Clarvisa, M. Stoffela, (2014), Coping with changing water resources: The case of the Syr Darya river basin in Central Asia, **Environmental Science & Policy**, Volume 43, November 2014, Pages 68–77 .
13. Sovereignty. (2015). **Encyclopædia Britannica. Encyclopædia Britannica Ultimate Reference Suite**. Chicago: Encyclopædia Britannica .
14. Tir, Jaroslav & Stinnett, Douglas (2011). The Institutional Design Of Ripariantreaties: The Role Of River Issues. **Journal Of Conflict Resolution**. 55(4)606-631. Sagepub. Com/Journalspermissions. Nav. Doi: 10. 1177/0022002710393917.

کشورهای نوظهور و ساختار اقتصاد سیاسی بین الملل

(برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی)

رضا شیرزادی*

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

چکیده

شروع هزاره سوم میلادی توأم با ظهور طیفی از قدرتهای جدید اقتصادی بوده است که از آنها با نام قدرتهای نوظهور یاد می‌شود و عمدتاً شامل کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی (بریکس) هستند. این کشورها بخش عمده‌ای از جمعیت و خاک کره زمین، تولید ناخالص و تجارت جهانی را در اختیار دارند. ظهور و بروز این کشورها، ایده جابه‌جایی قدرت سیاسی - اقتصادی را در سطح جهان مطرح کرده است. علاوه بر این، برخی دیگر از کشورها نسبت به پیوستن به این گروه ابراز تمایل کرده‌اند. حال با توجه به این تحولات، این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که شکل‌گیری و تقویت کشورهای بریکس از سال 2000 به بعد، چه تأثیری بر ساختار اقتصاد سیاسی بین‌المللی داشته است؟ به نظر می‌رسد شکل‌گیری و تقویت این گروه از کشورها موجب آغاز دگرگونی ساختار اقتصاد سیاسی بین‌المللی از شکل تک قطبی غرب‌محور به چندقطبی غیر غرب‌محور شده است. البته این گروه‌بندی در این راستا، امکانات و محدودیت‌هایی دارد. ایران در پیوستن به این گروه دارای فرصت‌هایی خواهد بود که در مقاله مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

کلید واژه‌ها

کشورهای نوظهور، اقتصاد سیاسی، تجارت جهانی، بریکس.

* Email: shirzadi2020@yahoo.com.

یکی از مشخصه‌های نظام بین‌الملل در هزاره سوم، پیدایی بازیگران جدید و طرح موضوع جابه‌جایی قدرت جهانی بوده است. این موضوع با قدرت‌نمایی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی نوظهور، در کانون توجهات و تأملات نظری سیاست جهانی قرار گرفته است. بر این اساس، در شرایط گذار کنونی حاکم بر جهان، کشورها و قدرت‌های اقتصادی مطرح، هر کدام به دنبال آن هستند تا از طریق تشکیل اتحادیه‌ها و بلوک‌های سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی، جایگاه خود را در نظم نوین جهانی بیش از پیش تحکیم و تقویت کنند. یکی از این تشکلهای نوظهور که در حال حاضر بیشتر جنبه اقتصادی دارد، گروه «بریکس» است. این گروه شامل پنج کشور برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی می‌باشد. پنج عضو بریکس حدود 30 درصد از مساحت کره زمین، تقریباً نیمی از جمعیت دنیا و حدود 28 درصد از تولید ناخالص جهان را در اختیار دارند. ذخایر ارزی کشورهای یاد شده، بالغ بر 4900 میلیارد دلار برآورد شده است.

ایده تشکیل بریکس ابتدا در سال 2001 با هدف جابه‌جایی قدرت اقتصادی جهان از کشورهای توسعه‌یافته، به کشورهای در حال توسعه، مطرح شد. نخستین نشست رهبران گروه «بریک» (برزیل، روسیه، هند و چین) در 16 ژوئن 2009 در «یکاترینبورگ» روسیه برگزار شد. آفریقای جنوبی در 24 دسامبر 2010 به عضویت بریک درآمد و رئیس جمهوری این کشور برای نخستین بار در نشست سوم سران این گروه در 14 آوریل 2011 در چین حضور یافت. بنابراین با اضافه شدن آفریقای جنوبی به این گروه، نام آن از «بریک» به «بریکس» تغییر یافت.

«جیم اونیل» اقتصاددان برجسته بانک «گلدمن ساکس» کسی است که برای اولین بار در سال 2001 از نام «بریک» برای اشاره به این گروه استفاده کرد. همه اعضای بریکس بجز روسیه، از جمله کشورهای در حال توسعه یا اقتصادهای در حال ظهور محسوب می‌شوند. این گروه از لحاظ ظرفیت اقتصادی بالای اعضای آن، در نشست‌های مختلف خود خواهان بازسازی و اصلاحات در نظام مالی جهان شده، تا از دید خود، نظام مذکور را به یک نظام کارآمد، مطمئن و باثبات تبدیل کنند. اعضای بریکس بر این باورند که بحران اقتصادی چند سال اخیر، ناکارایی و نقصان نظام مالی جهانی (با حاکمیت دلار) را به خوبی نشان داده و اکنون زمان اصلاح آن فرا رسیده است.

اگر چه اقتصاد تنها مولفه خیزش قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی نبوده، اما در پیدایی و نقش‌آفرینی قدرت‌های در حال ظهور، نقشی عمده داشته است. توسعه صنعتی و فناوریانه، نرخ رشد اقتصادی، میزان تولید ناخالص داخلی، نرخ درآمد سرانه، برخورداری از سهم شاخص در بازار تولید کالا و خدمات، نقش‌آفرینی در عرصه تجارت منطقه‌ای و جهانی، ظرفیت تولید علم، ضریب توسعه انسانی، نهادینه شدن تحقیق و توسعه در ساختار برنامه‌ریزی ملی و دستیابی به نرخ رشد دو رقمی در تولید گروهی از محصولات با فن‌آوری بالا از جمله معیارهایی می‌باشند که در تحلیل قدرت‌های نوظهور مورد ارجاع قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، قدرت‌های نوظهور از فرآیند جهانی شدن اقتصاد و تحولات نظام بین‌الملل در دوره پساجنگ سرد نیز اثر پذیرفته و با دستیابی به امکانات منطقه‌ای و جهانی جدید، به یکی از مولفه‌های مهم اقتصاد جهانی تبدیل شده‌اند. رشد اقتصادی و افزایش سهم این قدرت‌ها از صادرات و واردات جهانی، آنها را به رده ده اقتصاد برتر جهان ارتقا بخشیده است، به نحوی که اکنون در ادبیات اقتصاد جهانی، از بریکس به‌عنوان گروه‌بندی اقتصادی دوم جهانی در برابر گروه هفت کشور صنعتی جهان غرب، سخن رانده می‌شود. در بررسی جایگاه اقتصادی هر یک از اعضای گروه باید خاطر نشان ساخت که چین در رتبه دوم، هند در رده چهارم، روسیه در رده ششم و برزیل در رده هفتم اقتصادی جهان واقع شده‌اند.

اگرچه قدرت‌یابی کشورهای نوظهور به گسست بنیادی در نظام بین‌الملل موجود نینجامیده، اما منافع و نگرش‌های متفاوت بازیگران غیر غربی به‌عنوان مؤلفه جدید محیط بین‌المللی، می‌تواند تغییراتی را در آرایش و سرشت سیاست جهانی پدید آورد. تحرکات بین‌المللی قدرت‌های مزبور، گویای این واقعیت است که اعضای این گروه‌بندی متناسب با شرایط نظام بین‌الملل و موقعیت خود در آن، از طیفی از گزینه‌ها یعنی از همگرایی تا واگرایی پیروی می‌نمایند، اما هویت بین‌المللی و سمت و سوی آینده آنها در چگونگی شکل‌دهی به نظم بین‌المللی نقش‌آفرین خواهد بود، تا جایی که پیش‌بینی می‌شود در صورت ادامه و تقویت همکاری کشورهای عضو بریکس تا سال 2050، این گروه به یک بازیگر اقتصادی مهم در جهان مبدل گردد. پیوستن برخی از بازیگران منطقه‌ای و کشورهای دیگر به این مجموعه، این گروه‌بندی را بیش از پیش تقویت نموده و آن‌را از موقعیت برتری برخوردار می‌کند. با توجه به تحولات فوق، اکنون این سوال مطرح می‌شود که شکل‌گیری و تقویت کشورهای بریکس (برزیل، هند، روسیه، چین، آفریقای جنوبی) چه تأثیری بر ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل داشته است؟ چشم‌انداز همکاری ایران با آن، چگونه است؟ به نظر می‌رسد شکل‌گیری و تقویت کشورهای بریکس موجب آغاز دگرگونی ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل از تک قطبی (غرب محوری) به چند قطبی غیر غرب‌محور شده است و پیوستن ایران به این گروه، موجب ایجاد فرصت‌هایی برای این گروه و نیز خود ایران خواهد شد.

الف - نظام تک قطبی و زمینه‌های گذار

تجربه تاریخ بلندمدت گذشته همان‌طور که نشان دهنده چرخه‌های تجاری و نوسانهای ادواری رخ داده در فواصل زمانی 50 تا 60 ساله است، گویای چرخه‌های جابه‌جایی در قدرت هژمونیک نیز می‌باشد. آخرین مورد از این جابه‌جایی به اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد که طی آن، قدرت نوظهور آمریکا جای بریتانیای کبیر (قدرت هژمونیک قرون 18 و 19) را گرفت. تسلط انگلستان بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل از پایان جنگ‌های ناپلئونی تا پایان جنگ جهانی اول (1815-1918) حدود یک قرن استمرار داشت. سال‌های 1870 تا 1913 اوج سلطه بلامنازع انگلستان بود و در این دوره اقتصاد جهانی رشد بی‌سابقه‌ای را تجربه کرد (میلر، 1390: 26-11).

این جابه‌جایی همراه با تغییر نظم اقتصاد جهانی بود که در شکل‌گیری نظام ذخیره جهانی یا تسویه حساب‌های بین‌المللی جدید و نیز نظام حکمرانی نوین بازتاب یافت. در نتیجه، دلار جای پوند را به‌عنوان ذخیره جهانی گرفت، نظام اقتصاد بین‌الملل بر مبنای توافقات برتون وودز در سال 1944 تنظیم شد و در این چارچوب نهادهای جدید شامل بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و گات برای ساماندهی اقتصاد جهانی پا به عرصه حیات نهادند (گریفیتس، 1388: 968-966).

در دوره جنگ سرد الگوی مشخصی از نظم مبتنی بر نظام دوقطبی حاکم بود. رقابت نظامی بین دو ابرقدرت و متحدین آنها در بستر نظم شمال - جنوب و شرق - غرب معنا می‌یافت. نظم دنیای غرب مبتنی بر هژمونی آمریکا بود که نظام اقتصادی برتون وودز و سایر نهادهای بین‌المللی نیز در آن قرار می‌گیرند (Slaughter, 2004: 14). آمریکا هم‌چنان تلاش می‌کند که در یک نظام تک‌قطبی در روابط بین‌الملل، هژمونی خود را حفظ کند. این کشور از لحاظ قدرت نظامی بسیار پیشرو است، اما در زمینه‌های اقتصادی، مالی و صنعتی رقبایی دارد که می‌توانند تشکیل دهنده یک نظام چندقطبی در عرصه روابط بین‌الملل باشند و ساختار غرب‌محور موجود را به یک ساختار چندقطبی تبدیل کنند. قدرت‌های نوظهور در قالب گروه بریکس در این چارچوب قرار می‌گیرند.

به این ترتیب، در دهه‌های اخیر با ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید در جهان، ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل که شاکله آن توسط آمریکا و متحدان آن کشور پایه‌گذاری شده بود، مورد انتقاد قرار گرفته، چرا که این ساختار، عمدتاً حافظ منافع

آمریکا و اروپا بوده است. برای نمونه، نحوه مدیریت بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بر اساس تعداد حق رای اعضا است، اما طبق تصمیمات 70 سال پیش در برتون وودز، بیشترین حق رای از آن آمریکا و بعد، کشورهای اروپایی است. لکن کشوری نظیر چین که هم اینک دومین اقتصاد جهان به‌شمار می‌رود، در حد کشوری چون ایتالیا که اقتصادش یک پنجم چین است، حق رای دارد.

ب- اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تحولات جاری

اقتصاد سیاسی به پدیده‌هایی اشاره می‌کند که در کانون توجه رشته‌های اقتصاد و سیاست قرار دارند و توضیح می‌دهد که چگونه قدرت سیاسی بر پیامدهای اقتصادی تأثیر می‌گذارد و نیز چگونه نیروهای اقتصادی بر رفتار سیاسی مؤثر واقع می‌شوند. اقتصاد سیاسی بین‌الملل بیشتر بر فعالیت‌های میان بازیگران بین‌المللی از جمله دولت‌ها، شرکت‌های جهانی، سازمان‌های بین‌المللی و جنبش‌های اجتماعی تمرکز دارد و تا حدی جواب‌گوی ضعف پارادایم واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل است که سیاست را از اقتصاد جدا و قدرت را عمدتاً به‌معنای قدرت سیاسی - نظامی می‌داند (اسمیت و دیگران، 1392: 2-1). علاوه بر آن، اقتصاد سیاسی بین‌المللی بر خلاف نواقح‌گرایی، به سطح تحلیل بین‌المللی محدود نیست و مرزهای بین‌المللی و فراملی، مرزهای نفوذناپذیری محسوب نمی‌شوند (Craine, 1997: 3-27).

در چارچوب اقتصاد سیاسی بین‌الملل، یافته‌های آماری جاری نشان می‌دهند دگرگونی‌هایی در موقعیت و رتبه‌بندی اقتصادهای برتر جهان به‌وقوع پیوسته است. مهم‌ترین علائم این تحولات طی سال‌های اخیر، نرخ رشد اندک برای کشورهای توسعه یافته عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) و هفت کشور صنعتی (G7) و نرخ‌های رشد بالاتر برای کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای نوظهور به‌ویژه کشورهای عضو بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی) می‌باشد. در نتیجه این تحولات، پیش‌بینی می‌شود حداقل در نیمه اول قرن بیست‌ویکم، مرکز ثقل اقتصاد جهان از غرب به شرق منتقل شود و فصل جدیدی در تاریخ اقتصاد کلان بین‌الملل آغاز گردد که در آن ترکیب 10 قدرت برتر اقتصادی، کاملاً متفاوت با وضعیت قرن بیستم خواهد بود. در افاق 2050 چین، آمریکا و هند سه اقتصاد برتر جهان با فاصله قابل توجه نسبت به سایر کشورها خواهند بود و به‌ترتیب تولید ناخالص داخلی آنها برحسب شاخص برابری نرخ ارز؛ 53، 41 و 27 تریلیون دلار خواهد بود (قاسمیان، 1395: 1).

بر پایه مطالعات انجام شده توسط مؤسسه PWC، اقتصاد جهان طی سال‌های 2014 تا 2050 به‌طور متوسط سالیانه 3 درصد رشد خواهد داشت. تولید ناخالص داخلی جهان در سال 2037 دو برابر 2014 و در سال 2050 نسبت به 2014 سه برابر خواهد شد. یافته‌های اخیر نشانگر تنزل جایگاه اقتصادهای برتر کنونی و ارتقای رتبه اقتصادهای نوظهور است. مرکز ثقل اقتصاد جهانی در حال چرخش از آمریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن به سمت چین، هند، روسیه، برزیل و سایر کشورهای حوزه آسیا و به تعبیری از جوامع توسعه یافته به مناطق در حال توسعه است. پیش‌بینی می‌شود تولید ناخالص داخلی چین برحسب شاخص برابری نرخ ارز، در سال 2028 از آمریکا پیشی گیرد.

شواهد حاکی از تحولات جدی در عرصه اقتصاد بین‌الملل طی دهه‌های آتی است. وقتی ژاپن و آلمان درگیر بازسازی اقتصادی آسیب‌های ناشی از جنگ جهانی دوم بودند، تصور جایگاه این دو کشور در بین سه اقتصاد برتر جهان در استانه هزاره سوم، دشوار می‌نمود. نمونه دیگر، کره جنوبی است که در دهه‌های پیش به‌عنوان یک کشور با درآمد کم در آغاز راه توسعه قرار داشت، اما اینک به جمع کشورهای تازه صنعتی شده، پیوسته و در رتبه سیزدهم اقتصاد جهانی قرار دارد (قاسمیان، 1395: 12).

جدول 1: سی اقتصاد برتر جهان در مقاطع زمانی 2014، 2030 و 2050 میلادی

رتبه	2014		2030		2050	
	کشور	سی	کشور	سی	کشور	سی
1	آمریکا	416.17	چین	26667	چین	53553
2	چین	355.10	آمریکا	25451	آمریکا	41384
3	ژاپن	770.4	هند	7304	هند	27937
4	آلمان	820.3	ژاپن	5994	اندونزی	8742
5	فرانسه	902.2	آلمان	4734	برزیل	8534
6	انگلستان	848.2	برزیل	4056	ژاپن	7914
7	برزیل	244.2	انگلستان	3908	مکزیک	7087
8	ایتالیا	129.2	فرانسه	3663	روسیه	6610
9	روسیه	057.2	روسیه	3323	نیجریه	6354
10	هند	48.20	مکزیک	2881	آلمان	6338
11	کانادا	794.1	اندونزی	2660	انگلستان	5744
12	استرالیا	483.1	ایتالیا	2638	فرانسه	5207
13	کره جنوبی	449.1	کره جنوبی	2557	عربستان سعودی	4481
14	اسپانیا	400.1	کانادا	2391	ترکیه	4354
15	مکزیک	296.1	اسپانیا	2077	کره جنوبی	4142
16	هلند	880	عربستان سعودی	048.2	ایتالیا	3617
17	اندونزی	856	استرالیا	009.2	کانادا	3583
18	ترکیه	813	ترکیه	822.1	اسپانیا	3099
19	عربستان سعودی	778	نیجریه	756.1	استرالیا	2903
20	نیجریه	594	لهستان	161.1	مصر	2896
21	لهستان	552	هلند	128.1	فیلیپین	2747
22	آرژانتین	536	تایلند	990	پاکستان	2727
23	ایران	403	مالزی	930	مالزی	2676
24	کلمبیا	400	آرژانتین	926	تایلند	2658
25	تایلند	380	کلمبیا	922	ویتنام	2555
26	آفریقای جنوبی	341	فیلیپین	848	آفریقای جنوبی	2521
27	مالزی	337	ایران	848	کلمبیا	2485
28	فیلیپین	290	مصر	806	بنگلادش	2450
29	مصر	285	آفریقای جنوبی	767	لهستان	2422
30	پاکستان	233	پاکستان	729	ایران	2243

(Source: IMF WEO database for 2014 estimates)

بانک جهانی نیز در پیش‌بینی خود که در ماه ژوئن 2016 منتشر شد، اذعان می‌دارد چین به‌عنوان مهم‌ترین اقتصاد نوظهور، درصدد متوازن‌سازی مجدد اقتصاد خود و بازگشت به نرخ‌های رشد بالاتر است، در حالی‌که روسیه و برزیل

کماکان درگیر رکود اقتصادی خود هستند. طبق پیش‌بینی بانک جهانی، نرخ رشد اقتصادهای نوظهور و در حال توسعه در سال 2016 حدود 3/5 درصد (0/6 درصد کمتر از پیش‌بینی قبلی) بود. نرخ رشد اقتصادی این دسته از کشورها در سال 2017 با افزایش نسبی، 4/4 درصد برآورد شده است.

چین با وجود تدابیر ویژه برای متوازن‌سازی اقتصاد و بازگشت به نرخ‌های رشد بالا، طی سال‌های 2016 تا 2018 به ترتیب 6/7، 6/5 و 6/3 درصد رشد خواهد داشت که برخلاف میل و اراده سیاستگذاران این کشور، همچنان روندی نزولی را تجربه خواهد کرد. در حالی که در مورد هند، پیش‌بینی‌ها حاکی از نرخ رشد ثابت و نسبتاً افزایشی معادل 7/6، 7/7 و 7/7 می‌باشد. بدین ترتیب در میان اقتصادهای برتر جهان اعم از توسعه یافته‌ها و اقتصادهای نوظهور و در حال توسعه، هند بالاترین نرخ رشد را در اختیار خواهد داشت. برخی صاحب‌نظران بر این باورند که هند حداقل طی 10 سال آینده به روند رشد اقتصادی نسبتاً افزایشی ادامه خواهد داد. برزیل با آهنگ ملایم در حال خروج از رکود اقتصادی است و نرخ رشد 0/4-، 0/2- و 0/8 درصد را تجربه خواهد کرد. روسیه نیز وضعیت مشابهی دارد و با وجود رکود اقتصادی فعلی، تنها به لطف درآمد نفت و گاز در سال‌های آینده با آهنگ سریع‌تری نسبت به برزیل از رکود خارج خواهد شد و نرخ رشد‌های 1/2-، 1/4 و 1/8 درصد را تجربه خواهد کرد (قاسمیان، 1395: 24-22).

به این ترتیب، از جمع 10 اقتصاد برتر جهان در سال 2014؛ کشورهای فرانسه، انگلستان و ایتالیا دیگر در سال 2050 در جمع برترین‌های جهان نخواهند بود و جای آنها را اندونزی، مکزیک و نیجریه خواهند گرفت. آلمان نیز از رتبه چهارم به رتبه دهم تنزل خواهد کرد. ترکیب 10 اقتصاد برتر جهان در سال 2050 را هفت اقتصاد نوظهور چین، هند، برزیل، روسیه، اندونزی، مکزیک، نیجریه و تنها 3 اقتصاد توسعه یافته آمریکا، ژاپن و آلمان تشکیل می‌دهند.

ج - قدرت‌های نوظهور: شکل‌گیری و اجلاس‌ها

ایده شکل‌گیری گروهی به نام بریک، در سال 2001 توسط مؤسسه سرمایه‌گذاری گلدمن ساکس، برای پیش‌بینی وضعیت اقتصادی و قدرت‌های برتر جهان در نیم قرن آینده مطرح شد. جیم اونیل اولین بار نام مخفف این گروه را در سر تیترا یک روزنامه اقتصادی به کار برد (O'Neill, 2001). گفتگوهای مقدماتی برای شکل دادن به این گروه توسط وزرای امور خارجه کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین در شصت و یکمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد آغاز شد. بعد از این اجلاس، رهبران ارشد بریک، در 4 نشست دیپلماتیک دیگر (یکاترینبورگ، سائوپائولو، ژاپن و لندن) به منظور تحکیم پایه‌های این گروه شرکت کردند. بنابراین بریکس نام گروهی از کشورها به رهبری قدرت‌های اقتصادی نوظهور است که از به هم پیوستن حروف اول نام انگلیسی کشورهای عضو شامل: برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی تشکیل شده است. در ابتدا نام این گروه بریک بود اما پس از پیوستن آفریقای جنوبی به آن در سال 2010، به بریکس تغییر نام داد. اعضای گروه بریکس همگی به غیر از روسیه، در رده کشورهای در حال توسعه یا اقتصادهای در حال ظهور هستند، اما عموماً به واسطه اقتصادهایی با رشد پرشتاب و فراگیر و نفوذ تأثیرگذار بر امور جهانی و منطقه‌ای، از دیگر کشورها متمایز می‌شوند. بریکس نمایانگر نیمی از جمعیت جهان و 28 درصد از قدرت اقتصادی دنیا است. در سال 2012 ترکیب‌بندی اسمی تولید ناخالص داخلی این گروه، 13/6 تریلیون دلار آمریکا بود (Ram prasad, 2015: 4).

اولین اجلاس‌ها گروه بریکس در 16 ژوئن 2009 در یکاترینبورگ روسیه با حضور لوئیس ایناسیو لولا داسیلوا، دمتری مدودف، منموهن سینگ و هوچین تائو به‌عنوان نمایندگان کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین برگزار گردید و کشورهای عضو بر موضوعاتی نظیر روش‌های بهبود وضعیت اقتصادی و اصلاح نظام مالی جهان متمرکز گردیدند. همچنین این

کشورها در خصوص برقراری روابط پولی و تجاری نزدیک با یکدیگر و ایفای نقش موثر و بیشتر در امور اقتصادی جهان به بحث و تبادل نظر پرداختند (ایزدی؛ مطهری خوشینانی، 1394: 44-43).

به دنبال نشست یکاترینبورگ، رهبران کشورهای بریکس هشدار دادند که باید در نظام مالی جهان اصلاحاتی صورت بگیرد تا بتواند به یک نظام کارا، مطمئن و باثبات تبدیل شود. هر چند این کشورها منتقد سلطه دلار آمریکایی در نظام رایج ارزی نیستند، اما در این نشست نگرانی خود را نسبت به کاهش ارزش دلار ابراز کردند. در 21 مارس 2012 چهارمین اجلاس گروه بریکس در دهلی نو برگزار گردید. افزایش مبادلات تجاری با یکدیگر، همکاری ارزی، کاهش وابستگی به اروپا و ایالات متحده آمریکا و طرح تأسیس بانک توسعه جنوب- جنوب از موضوعات مطرح شده در این اجلاس بود. هم‌چنین پنجمین اجلاس در آفریقای جنوبی (2013)، ششمین اجلاس در برزیل (2014) و هفتمین اجلاس در اوفا در جمهوری باشقیرستان روسیه (2015) برگزار شد.

بنابراین کشورهای بریکس با توجه به جمعیت انبوه و قدرت اقتصادی در حال رشد خود، عمده‌ترین قدرت‌های در حال ظهور نظام بین‌الملل می‌باشند که با آگاهی از پیامدهای نامطلوب ناشی از موازنه سخت و مقابله مستقیم با برتری آمریکا، از استراتژی موازنه نرم برای مقابله با نظام تک‌قطبی و افزایش نفوذ و تأثیرگذاری خود در معادلات جهانی استفاده می‌کنند و با توجه به رشد اقتصادی و دیپلماسی فعال خود، به تدریج توانسته‌اند نفوذ بیشتری را در عرصه بین‌المللی و فرآیند تصمیم‌گیری جهانی کسب کنند.

د- تأسیس بانک و صندوق ذخیره بریکس

هم‌چنان که اشاره شد، در دهه‌های اخیر با ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید هم‌چون چین، هند و روسیه، سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مورد انتقاد شدید این کشورها قرار گرفت. چرا که این دو نهاد عمدتاً حافظ منافع آمریکا و اروپا بوده‌اند. نحوه مدیریت این نهادها بر اساس تعداد حق رأی اعضا است اما طبق تصمیمات 70 سال پیش در برتون وودز، بیشترین حق رأی از آن آمریکا و بعد از آن، کشورهای اروپایی است. از این‌رو، کشوری نظیر چین که هم اینک دومین اقتصاد جهان است، در حد کشوری چون ایتالیا که اقتصادش یک پنجم چین است، حق رأی دارد. انتقاد دیگری که به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول وارد شد، تداوم ریاست آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها بر این دو نهاد بین‌المللی بود که این موضوع نیز سبب تداوم جانبداری آنها از اقتصادهای آمریکا و اروپا در برابر سایر مناطق جهان می‌شد. ادامه این منازعات، سبب شد که از چند سال پیش خصوصاً بعد از بحران مالی اخیر جهان (2008)، بحث اصلاح ساختار مدیریتی صندوق بین‌المللی پول مطرح شود، به طوری که سهم کشورهای نوظهور هم‌چون چین، روسیه، برزیل و آفریقای جنوبی در مدیریت این نهاد افزایش یابد. اما به‌رغم وعده‌های آمریکا و اروپا برای اصلاح ساختار مدیریتی این دو نهاد، عملاً اتفاق مهمی رخ نداد و در نهایت، قدرت‌های اقتصادی نوظهور جهان را به فکر تشکیل نهادهای موازی انداخت.

بر همین اساس، کشورهای برزیل، چین، روسیه، هند و آفریقای جنوبی تصمیم به تشکیل یک بانک توسعه‌ای (جایگزین بانک جهانی) و یک صندوق ذخیره ارزی اضطراری (جایگزین صندوق بین‌المللی پول)، گرفتند. پیشنهاد تأسیس این بانک را نخستین‌بار هند در فوریه 2012 ارائه کرد. تأسیس این بانک در مرحله نخست به منظور تعمیق همکاری‌های اقتصادی و تجاری، تأمین مالی تجارت و انجام پروژه‌های زیرساختی در میان اعضا، صورت می‌گیرد. البته نهادهای نوظهور راهی طولانی برای رقابت با نهادهای مستقر دارند، اما با پیوستن سایر کشورهای در حال توسعه به تشکیلات جدید، به تدریج بر قدرت این نهادها افزوده خواهد شد (Griffith-Jones, 2014: 1-4). سرمایه اولیه این دو

موسسه، در مجموع 150 میلیارد دلار است، که می‌تواند برای جذب کشورهای در حال توسعه به کار گرفته شود و قدرت این موسسات مالی نوظهور را نیز افزایش دهد.

بر اساس توافق به‌عمل آمده در جریان اجلاس اوفآ (روسیه - ژوئیه 2015)، «بانک بریکس» بنا بود به‌طور رسمی در سال 2016 میلادی کار خود را شروع کند. سهم هر یک از پنج کشور برزیل، هند، چین، روسیه و آفریقای جنوبی در این بانک 10 میلیارد دلار است تا هیچ عضوی به دیگری برتری نداشته باشد. این بانک در شهر شانگهای در شرق چین مستقر می‌شود و ریاست دوره‌ای آن را در ابتدای کار، هند بر عهده می‌گیرد. ریاست نخستین دوره بانک توسعه بریکس شش ساله است و پس از آن، برزیل و روسیه هر یک به مدت پنج سال ریاست آن‌را بر عهده خواهند داشت. بانک بریکس باید در دوره بی‌ثباتی اقتصادی به تامین سرمایه و کمبودهای بودجه‌ای کشورهای عضو بپردازد و طرح‌های اجتماعی و یا اقتصادی را که صندوق بین‌المللی پول و یا بانک جهانی و دیگر بانک‌ها از سرمایه‌گذاری در آنها خودداری می‌ورزند، تامین سرمایه کند و به تامین رشد باثبات کشورهای عضو بپردازد. تفاوت قابل توجه بانک «بریکس» با صندوق بین‌المللی پول و دیگر سازمان‌ها از این نوع، فقدان فشار سیاسی است. یکی دیگر از نقاط تمایز مهم این بانک با سازمان‌های فوق‌الذکر، «تقسیم مساوی سهام» در این بانک است. هم‌چنین تاسیس یک صندوق ذخیره یکصد میلیارد دلاری به تصویب اعضای بریکس رسیده است که در این صندوق چین با حداکثر 41 میلیارد دلار، بیشترین و آفریقای جنوبی با پنج میلیارد دلار، کمترین سهم را خواهند داشت. هند، روسیه، برزیل هر یک 18 میلیارد دلار در این صندوق سهم می‌گذارند. این صندوق قرار است به نیازهای مالی فوری کشورها پاسخ دهد و همکاری این کشورها برای تقویت شبکه امنیت مالی جهانی را افزایش دهد (Schablitzki, 2014: 4-6).

ه - قدرت‌های نوظهور در عرصه نظام بین‌الملل

مسئله قدرت‌های نوظهور، موضوع اصلی مناظره‌های سال‌های اخیر در هر دو سطح منطقه‌ای و جهانی بوده است. تحرکات بین‌المللی قدرت‌های مزبور، گویای این واقعیت است که اعضای این گروه‌بندی متناسب با شرایط نظام بین‌الملل و موقعیت خود در آن، از طیفی از گزینه‌ها یعنی از همگرایی تا واگرایی پیروی می‌نمایند. نظر به اینکه فرآیند منطقه‌گرایی یکی از مشخصه‌های مهم روابط بین‌الملل معاصر به حساب می‌آید، قدرت‌های در حال ظهور هم نسبت استواری با این فرآیند یافته و درصدد برآمده‌اند تا از امکانات منطقه‌گرایی برای ارتقا جایگاه و بازیگری بین‌المللی خود سود جویند (Nolte, 2010: 889).

در این راستا، «منطقه»، نقطه آغاز قدرت‌نمایی جهانی این کشورها به شمار می‌آید. یکی دیگر از مختصات منطقه‌گرایی این دوره، چرخش تاریخی در نقش قاره آسیا در معادلات اقتصادی و سیاسی جهانی است. تعلق مهم‌ترین قدرت‌های نوظهور به این حوزه، جابه‌جایی ژئوپولیتیک مرکز جاذبه قدرت جهانی از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام و تبدیل قاره کهن به قدرت اقتصادی و بازیگر سیاسی تراز اول نظام بین‌الملل، سبب شده است تا تعبیر تبدیل سده بیست‌ویکم به «سده آسیایی» در ادبیات سیاست و اقتصاد بین‌الملل، رواج گسترده‌ای یابد (Shaw, 2007: 1260).

بر این اساس، چین در چشم‌انداز کلان، خود را قدرت شاخص آسیا تلقی کرده و به بازیگری در حوزه پیرامونی و نظام بین‌الملل چشم دوخته است؛ روسیه به احیای پیوندهای خود با حوزه شوروی پیشین می‌اندیشد. سازمان همکاری شانگهای از این حیث حائز اهمیت بوده و به ابزاری برای ارتباط نهادی روسیه، چین و کشورهای آسیای مرکزی تبدیل شده است. روابط قدرت‌های نوظهور میان دو گزینه رقابت و همکاری در نوسان بوده است.

با توجه به اینکه چین به آسیای شرقی چین محور، هند به اقیانوس جنوبی هندمحور، روسیه به قفقاز و آسیای مرکزی روسیه محور و برزیل به آمریکای جنوبی برزیل محور و آفریقای جنوبی به حوزه آفریقای سیاه چشم دوخته‌اند، اما هریک با موانع و چالش‌هایی در تحقق بخشیدن به این اهداف مواجه هستند. از طرف دیگر، قدرت‌های در حال ظهور، جملگی به جهان جنوب و کشورهای در حال توسعه یعنی حوزه‌ها و مناطق جغرافیایی غیرغربی تعلق دارند. به همین سبب تداوم این روند موجب خواهد شد تا مفاهیم «جهان سوم» و «جنوب جهانی» نیز بلاموضوع شوند، زیرا در این شرایط، قدرت‌های نوظهور در بازتعریف مفاهیم مزبور، ساختار نظام بین‌الملل را تحت تاثیر قرار داده‌اند (سلیمانپور؛ مولایی، 1392: 16-15).

با این حال نباید از نظر دور داشت که رقابت‌هایی هم در میان کشورهای عضو بریکس وجود دارد. هند و برزیل پیشتر از گروه چهار (هند، برزیل، آلمان و ژاپن) بوده و به دنبال عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل هستند، اما چین به دلیل رقابت‌های تاریخی با هند، از نوعی سیاست تثبیت وضع موجود در این زمینه جانبداری نموده و علاقه‌ای به عضویت هند و زمینه‌سازی برای عضویت ژاپن نشان نداده است. چین هم‌زمان در آسیای مرکزی با روسیه و در اقیانوس هند با هندوستان، به رقابت بر سر گسترش حوزه نفوذ می‌پردازد.

و- بحران مالی 2008 و تثبیت جایگاه کشورهای بریکس

در سال 2008، بحران مالی و سپس بحران اقتصادی جهانی، فصل جدیدی در قدرت‌نمایی کشورهای نوظهور در حوزه اقتصاد جهانی پدید آورد. اثرپذیری کمتر این اقتصادها از پیامدهای بحران مزبور، به ارتقا جایگاه آنها در اقتصاد جهانی کمک کرد و زمینه درخواست قدرت‌های سنتی از قدرت‌های نوظهور را برای نقش‌آفرینی در مدیریت پیامدهای این بحران، فراهم کرد. یکی از آثار این بحران، ایفای نقش اقتصادهای بریکس در بازسازی ثبات مالی جهانی و زمینه‌سازی برای تقویت جایگاه آنها در نهادهای اقتصادی و مالی چندجانبه و بین‌المللی است که آثار آن بر روند جابه‌جایی قدرت و بازتعریف نظم جهانی، انکارناپذیر است (Germain, 2009: 672).

در همین راستا، تحت الشعاع قرار گرفتن روایت تک‌قطبی در سیاست بین‌الملل و رواج پر دامنه و گسترده تعبیر «چندقطبی شدن» نظام جهانی و پیش‌بینی کاهش نسبی قدرت بازیگران سنتی جهان غرب، گویای افزایش قدرت و نفوذ بازیگران نوظهور بوده است. هم‌چنین اشاعه نهادهای چندجانبه و بین‌منطقه‌ای و جایگزینی غیررسمی گروه بیست به‌جای گروه هفت، به‌عنوان مهم‌ترین نهاد همکاری اقتصادی بین‌المللی، پیامد بحران اقتصادی و نشانه جابه‌جایی ژئوپولیتیکی از غرب و اقیانوس اطلس به شرق و اقیانوس آرام است. به این ترتیب، بحران اقتصادی و روندهای متعاقب آن، به نهادینه شدن جایگاه قدرت‌های نوظهور شتاب بخشید (Renard, 2009: 48).

ز- چالش برای نظم موجود بین‌المللی

باید توجه داشت که تاکنون، اقتصاد، محور اصلی جابه‌جایی قدرت‌های نوظهور و قدرت‌های سنتی بوده است، اما تنها جنبه فرآیند مرکزیت‌زدایی از قدرت‌های سنتی و جابه‌جایی قدرت جهانی را تشکیل نمی‌دهد و هم‌زمان آثار ژئوپولیتیکی داشته و نظم بین‌المللی مبتنی بر چیرگی اقتصادی و نظامی غرب را به چالش کشیده است. به نظر می‌رسد طی چند دهه آتی، فرآیند «انتقال و یا جابه‌جایی قدرت» از مهم‌ترین شاخصه‌های سیاست جهانی و از عوامل تعیین‌کننده در روابط قدرت‌های سنتی و قدرت‌های نوظهور خواهد بود. حال آیا قدرت‌های نوظهور به انطباق با نظام بین‌الملل پرداخته و با آن هم‌گرا خواهند شد و یا به واگرایی گرایش یافته و نظم موجود را به چالش خواهند کشاند؟ لیبرال‌ها معتقد به انطباق و هم‌گرایی قدرت‌های نوظهور و رئالیست‌ها به واگرایی و چالشگری آنها با نظام بین‌الملل باور دارند. با این‌همه، برخی نیز

به طرح امکان اتخاذ گزینه‌های سوم از سوی قدرت‌های نوظهور در جهت شکل‌دهی به نظام بین‌الملل موازی از سوی این قدرت‌ها، در فراسوی منازعه و یا همسویی با نظم موجود، پرداخته‌اند (Barma, 2007: 26).

به‌طور قاطع می‌توان گفت وجه مشترک قدرت‌های نوظهور، نگاه تجدیدنظرطلبانه آنها به توزیع قدرت، نفوذ، نقش و آرایش نظام بین‌الملل است؛ زیرا اعضای این گروه‌بندی هر یک به میزانی و با دیدگاهی از وضع موجود نظام بین‌الملل ناخرسندند و هر یک به‌سهم خود به ایفای نقشی متناسب با قدرت اقتصادی و نفوذ ژئوپولیتیکی خود می‌اندیشند. حمایت از چندجانبه‌گرایی، اصلاح نهادهای اقتصادی بین‌المللی به‌منظور افزایش سهم و آرا این کشورها و مشارکت در مدیریت و حکمرانی جهانی از نشانه‌های فراخوان بین‌المللی این قدرت‌ها در شرایط کنونی است.

ح- امکانات و محدودیت‌های کشورهای بریکس

تردیدی نیست که قدرت‌های نوظهور، یکی از واقعیت‌های مهم نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند. بریکس در مقام مهم‌ترین نماد قدرت‌های نوظهور، در حال حاضر دو فرآیند هم‌زمان «هویت‌سازی» و «نهادسازی» را به‌منظور تقویت موقعیت و افزایش امکان اثرگذاری خود در عرصه تجارت و اقتصاد بین‌الملل، در دستور کار قرار داده است. در عین اینکه جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل فرآیندی طولانی خواهد بود، مهم‌ترین عوامل تقویت‌کننده نقش و جایگاه بریکس را چنین می‌توان برشمرد:

1. تلاش برای کسب جایگاه بین‌المللی و مقابله با گسترش نفوذ سیاسی - اقتصادی آمریکا و اتحادیه اروپا
2. رشد طبقه متوسط در کشورهای عضو بریکس به‌واسطه رشد تولید و ثروت
3. توجه به اهمیت تجارت و بازرگانی به‌دلیل افزایش چشمگیر تولیدات کارخانه‌ای
4. اقتصاد رقابتی و در عین حال متمرکز دولتی
5. منطقه‌گرایی اعضای بریکس
6. دسترسی به منابع انسانی و نیروی کار فراوان.

در عین حال، این کشورها به‌رغم آنکه هم در عرصه منطقه‌ای و هم در صحنه جهانی از نفوذ درخور اعتنایی برخوردار شده‌اند، اما هنوز به‌دلیل تشتت درونی و شرایط بین‌المللی نامساعد، «قطب مقابل و یا موازنه‌گر» را در برابر قدرت‌های سنتی تشکیل نمی‌دهند و با وجود همسویی‌های متعدد کشورهای عضو بریکس، آنها در جنبه‌هایی از قدرت شباهت بیشتری با یکدیگر دارند. هند، برزیل و آفریقای جنوبی در قیاس با چین و روسیه که قدرت‌های هسته‌ای و عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل می‌باشند، هنوز قدرت‌های نامستقر در نظم بین‌المللی محسوب شده و در حاشیه جهان غرب به‌سر می‌برند و میان دو گزینه «تجدیدنظرطلبی» و «حفظ وضع موجود»، در نوسان هستند. در همین راستا، عمده‌ترین عوامل تضعیف‌کننده نقش و جایگاه بریکس عبارتند از:

1. ترکیب جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی متنوع و ناهمگون
2. عدم انسجام و هماهنگی درون گروهی
3. انگیزه‌های متفاوت و عدم تمایل برای مشارکت همه جانبه
4. رقابت اقتصادی بین کشورهای عضو
5. وجود پیوندهای ضعیف بین کشورهای عضو
6. حضور در سایر پیمان‌های منطقه‌ای

در مجموع، قدرت‌های نوظهور به‌رغم موانع و چالش‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی موجود، اینک فرآیند «هویت‌سازی بین‌المللی» را طی می‌کنند که فرجام آن، نقش‌آفرینی در جابه‌جایی قدرت و بازتوزیع نقش و نفوذ در حوزه‌های مختلف نظام بین‌الملل خواهد بود.

ط- ایران و گروه بریکس

برای کشورهای در حال توسعه مانند ایران که آمادگی ورود ناگهانی به تجارت آزاد را ندارند، منطقه‌گرایی می‌تواند مؤثرترین راه برای گشودن تدریجی اقتصادهای ملی این کشورها و ادغام آنها در اقتصاد جهانی باشد (سعیدی، 1393: 108). بنابراین روابط ایران و گروه بریکس را در این قالب می‌توان تحلیل کرد. در جدول 2، حجم مبادلات بازرگانی ایران و کشورهای بریکس را مشاهده می‌کنیم. طبق آمار این جدول، از مجموع صادرات 31/5 میلیارد دلاری ایران در سال 1392 حدود 10/2 میلیارد دلار به کشورهای بریکس صادر شده است که معادل تقریباً 33 درصد از کل صادرات جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. همچنین از مجموع واردات 49/7 میلیارد دلاری ایران در همان سال، 15/3 میلیارد دلار کالا از کشورهای بریکس وارد شده است که معادل حدود 31 درصد از کل واردات جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. بر مبنای آمار گمرک جمهوری اسلامی ایران، چین بزرگ‌ترین کشور وارد کننده از ایران بوده و کشور هند بعد از عراق و امارات متحده عربی صاحب رتبه چهارم است. علاوه بر این، چین بعد از امارات متحده عربی دومین کشور صادر کننده به ایران محسوب می‌شود و هند در رتبه سوم قرار دارد.

جدول 2: مبادلات بازرگانی ایران و بریکس در سال 1392 (میلیون دلار)

کشور عنوان	برزیل	روسیه	هند	چین	آفریقای جنوبی	مجموع (ایران و بریکس)	جمع کل (ایران و جهان)
صادرات	7/77	316/6	2443	7458	38/8	10264/17	31552/3
واردات	429/4	816/7	4344	9786	13/4	15389/5	49709/3
تراز تجاری	-421/63	-500/1	-1901	-2328	+25/4	5125/33	-18157

(منبع: گمرک جمهوری اسلامی ایران، آمار صادرات و واردات)

از آنجایی که ایران به‌دنبال عضویت در سازمان جهانی تجارت است، می‌بایست زمینه‌های لازم را برای دستیابی به این هدف را تحقق بخشیده و با کاهش موانع تجاری به‌ویژه تعرفه (چرا که بزرگ‌ترین مانع تجاری در کشورهای در حال توسعه به‌دلیل نیاز به درآمد حاصل از آن و بسته بودن اقتصاد، موانع تعرفه‌ای است) و ایجاد بسترهای مناسب برای توسعه روابط تجاری با کشورهای هدف و تشکیل بلوک تجاری، مراحل توسعه‌یافتگی را هرچه سریع‌تر طی نماید. از آنجا که کشورهای عضو گروه بریکس به‌عنوان قطب‌های اقتصادی بین کشورهای در حال توسعه مطرح شده‌اند، می‌توانند الگویی مناسب برای ایران بوده و حتی حضور در این گروه، ایران را به اهداف اقتصاد جهانی و سند چشم‌انداز 1404 نزدیک می‌نماید (سعیدی، 1393: 109).

هم‌چنان که در تحلیل جدول شماره 2 نیز اشاره شد، چین و هند جزو شرکای اصلی تجاری ایران محسوب می‌شوند و توسعه روابط تجاری ایران با کشورهای مذکور به‌طور قطع زمینه‌ساز روابطی بهتر از حال با کشورهای هم‌گروه آنها یعنی برزیل، روسیه و آفریقای جنوبی خواهد بود. به‌رغم وجود منافع مشترک قابل ملاحظه بین ایران و روسیه در منطقه خزر و بیش از همه در زمینه استخراج و انتقال ذخایر هیدروکربنی، توسعه مسیرهای بین‌المللی حمل و نقل برای انتقال و

ترانزیت بارهای دو کشور و نیز کشورهای خارجی در مسیر شمال - جنوب و حفظ و استفاده منطقی از ذخایر بیولوژیکی این دریا، سطح مناسبات تجاری بین دو کشور، در حداقل خود قرار دارد و توسعه روابط با کشورهای گروه بریکس می‌تواند زمینه‌ساز همکاری متقابل روسیه و ایران در بخش نفت و گاز، از جمله از طریق ایجاد مسیرهایی برای انتقال مواد خام هیدروکربنی شده، که نه تنها به لحاظ اقتصادی برای دو کشور سودمند است، بلکه موجب تحکیم سیاست خارجی کشور روسیه در جنوب آسیا، آسیای مرکزی، خاورمیانه و خاور نزدیک و در نهایت به تقویت امنیت اقتصادی این کشور در این منطقه منجر می‌گردد. در شرایط حاضر، ایران نیز با عنایت به شرایط پیرامونی خود و شرایط بین‌المللی، اهمیت زیادی برای توسعه روابط ایران و روسیه در سطح گفتگوهای بین دولتی در حوزه اقتصاد قائل است (سعیدی، 1393: 128).

علاوه بر آن، انرژی یکی از حوزه‌های مهم برای گسترش همکاری بین ایران و گروه بریکس محسوب می‌شود. در میان کشورهای بریکس، تقاضای انرژی داخلی چین دارای رتبه نخست است و به همین علت، امنیت دریافت انرژی به اولویت اول و انتخاب استراتژیک پکن در جهت تضمین تداوم نوسازی اقتصاد آن کشور مبدل شده است. این در حالی است که وابستگی شدید این کشور به واردات انرژی از خاورمیانه و حوزه خلیج فارس از طریق تنگه مالاکا و احتمال اقدام آمریکا در مسدود کردن این تنگه در صورت وقوع هر گونه حادثه‌ای، مقامات چینی را به فکر تنوع بخشیدن به مسیرهای ورود نفت و گاز طبیعی و توسعه خطوط لوله از ایران، آسیای میانه به‌ویژه قزاقستان، ترکمنستان و هم‌چنین روسیه انداخته است (ولی‌زاده، 1392: 108).

با وجود توافق 25 میلیارد دلاری مسکو و پکن برای اجرای خط لوله نفت به طول هزار کیلومتر به غرب چین، اصلی‌ترین منطقه تامین انرژی چین در حوزه نفت و گاز، خاورمیانه به‌ویژه منطقه خلیج فارس می‌باشد که البته حضور آمریکا در منطقه مشکلاتی را برای پکن ایجاد کرده است و یکی از دلایلی که ایران مورد توجه پکن می‌باشد، عدم نفوذ کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا در سیاست‌های تهران است.

در حقیقت چین و هند اگر چه از ذخایر و منابع فسیلی کشف شده‌ای برخوردارند، اما با ادامه روند رشد اقتصادی کنونی، ذخایر منجر به تولید در این دو کشور به ترتیب تا 21 و 11 سال دوام خواهند داشت، به‌طوری‌که شرکت بریتیش پترولیوم در گزارش سالانه خود از احتمال پایان یافتن کل ذخایر اثبات شده نفت خام هند تا دهه آینده خبر داده است. از سوی دیگر عمر ذخایر اثبات شده گاز طبیعی هندوستان نیز کمتر از 35 سال برآورد می‌شود. بنابراین پیش‌بینی می‌شود تا سال 2025 حدود 90 درصد از نیاز انرژی هند باید از طریق واردات تامین شود و در نتیجه این کشور در آن هنگام به سومین وارد کننده بزرگ انرژی در جهان مبدل خواهد شد. در این میان، ایران و روسیه به‌عنوان بزرگ‌ترین دارندگان ذخایر انرژی (نفت و گاز) و هم‌چنین تولیدکنندگان بزرگ آن در جهان، برای تشکیل یک نظام واحد انرژی منحصر به‌فرد در عرصه جهانی نیاز به استراتژی انرژی مشترکی دارند و همکاری‌های منطقه‌ای و سازمانی از جمله در سازمان شانگهای، اوپک و هم‌چنین در حوزه گروه بریکس موجب افزایش همکاری‌های مشترک در سطح جهان و حتی به چالش کشاندن نظم کنونی می‌شود (سعیدی، 1393: 111).

به‌ترتیب، ایران از ظرفیت‌های قابل توجهی برای عضویت در گروه کشورهای بریکس برخوردار است. اگر ایران به این گروه از اقتصادهای سریعاً در حال رشد بپیوندد، نه تنها از امکان توسعه سریع در سایه امکان‌های این گروه برخوردار خواهد شد، بلکه ظرفیت این اتحادیه را نیز تقویت خواهد کرد. ایران به‌عنوان یک عضو جدید بریکس، از ظرفیت‌های قابل توجهی برخوردار است. جمهوری اسلامی علاوه بر نفوذ ژئوپولیتیک قابل توجه خود، به‌رغم مواجهه با تحریم‌های اقتصادی، دارای اقتصادی در حال رشد و گسترش می‌باشد و برای تبدیل شدن به یک اقتصاد پیشرو در آینده مصمم

است. ایران مانند آفریقای جنوبی و برزیل به توانمندی هسته‌ای دست یافته، اما همچنان به مقررات ان.پی.تی پایبند باقی مانده، همچنین در هر فرصتی دستیابی به کلیه سلاح‌های کشتار جمعی از جمله سلاح‌های هسته‌ای را تقبیح کرده است. ایران به‌عنوان یک قدرت با نفوذ در محیط منطقه‌ای ناپایدار و بی‌ثبات خاورمیانه و غرب آسیا، همواره خواستار یافتن راه‌های مسالمت‌آمیز برای بحران‌های منطقه‌ای، اعم از بحرین یا سوریه، بوده است.

همان‌گونه که در اعلامیه و برنامه اقدام پنجمین اجلاس سران گروه بریکس در دوربان آفریقای جنوبی (26 و 27 مارس 2013) آمده است، بریکس برخلاف برخی دیگر از سازمان‌های غرب‌محور، خواهان اتخاذ رویکردی جامع و مبتنی بر همبستگی و همکاری با کلیه کشورها و ملت‌ها می‌باشد. این رویکرد آشکارا از خواسته ایجاد یک نظم نوین جهانی برمی‌خیزد. همان‌گونه که رهبران «بریکس» خاطر نشان ساخت‌ه‌اند، ساختار کنونی حکمرانی جهانی توسط نهادهایی کنترل می‌شود که در شرایطی شکل گرفته‌اند که چشم‌انداز بین‌المللی در کلیه وجوه آن با چالش‌ها و فرصت‌های متفاوتی مواجه بود.

قابل ذکر است که قراردادهای مبادله ارزی با چین و دیگر طرف‌های تجاری مانند هند، اول‌بار از زمانی توسط ایران منعقد شد که ایالات متحده و متحدینش تحریم‌های پولی و مالی یکجانبه‌ای برخلاف اصول بازار آزاد، علیه ایران وضع کردند و در نتیجه، ایران و دیگر کشورها را ترغیب نمودند تا در تجارت خارجی خود از «دلار» یا «یورو» استفاده نکنند. این امر در صورتی که «یوان» به‌طور کامل در بازارهای ارز خارجی قابل تسعیر شود، به چالشی جدی‌تر تبدیل خواهد شد. در اجلاس سران بریکس، در رابطه با موضوعات عمده بین‌المللی و مشخصاً برنامه هسته‌ای ایران، نگرانی از تهدید اقدام نظامی و نیز تحریم‌های یکجانبه اعلام شد، همچنین تأکید به عمل آمد که هیچ راه‌حل دیگری جز مذاکره در مورد مسئله هسته‌ای ایران وجود ندارد.

در ایران، طرفداران سیاست «نگاه به شرق» منافع مشترک فراوانی با بریکس پیدا خواهند کرد. رویکرد غرب به پرونده هسته‌ای ایران و تحریم‌های یکجانبه آن بیش از پیش ایرانیان را از غرب دور می‌سازد و آنان را به سمت «شرق» سوق می‌دهد و وارد شدن ایران در این گروه از تنش‌هایی که عمدتاً به‌دلیل سیاست‌های جانبدارانه غرب به‌وجود آمده، خواهد کاست و نقش‌سازنده ایران در بریکس بی‌شک به هدف ایجاد یک نظم بین‌المللی عادلانه‌تر یاری خواهد رساند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد با تمرکز بر ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل به بررسی چگونگی شکل‌گیری و تقویت کشورهای بریکس (برزیل، هند، روسیه، چین، آفریقای جنوبی) و ابعاد تأثیر آن بر ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل پرداخته شود. همچنان که اشاره شد، یکی از مشخصه‌های نظام بین‌الملل در هزاره سوم، پیدایی بازیگران جدید و طرح موضوع جابه‌جایی قدرت جهانی با قدرت‌نمایی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی نوظهور بوده است. یکی از این تشکلهای نوظهور که در حال حاضر بیشتر جنبه اقتصادی دارد، گروه «بریکس» است. این گروه شامل پنج کشور برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی می‌باشد که حدود 30 درصد از مساحت زمین، نیمی از جمعیت دنیا و 28 درصد از تولید ناخالص جهان را در اختیار دارند و ذخایر ارزی آنها بالغ بر 4900 میلیارد دلار برآورد شده است. همگی به‌جز روسیه، از جمله کشورهای در حال توسعه یا اقتصادهای در حال ظهور محسوب می‌شوند. با توجه به ظرفیت اقتصادی بالای خود، در نشست‌های مختلف خواهان بازسازی و اصلاحات در نظام مالی جهان شده، تا از دید خود، نظام مذکور را به یک نظام کارآمد، مطمئن و باثبات تبدیل کنند. توسعه صنعتی و فناوریانه، نرخ رشد اقتصادی، میزان تولید ناخالص داخلی، نرخ درآمد سرانه، برخورداری از سهم شاخص در بازار تولید کالا و خدمات، نقش آفرینی در عرصه تجارت منطقه‌ای و جهانی، ظرفیت تولید

علم، ضریب توسعه انسانی، نهادینه شدن تحقیق و توسعه در ساختار برنامه‌ریزی ملی و بعضاً دستیابی به نرخ رشد دو رقمی ویژگی‌های قدرت‌های نوظهور است. رشد اقتصادی و افزایش سهم این قدرت‌ها از صادرات و واردات جهانی، آنها را به رده ده اقتصاد برتر جهان ارتقاء بخشیده است، به‌نحوی که اکنون در ادبیات اقتصاد جهانی، از بریکس به‌عنوان گروه‌بندی اقتصادی دوم جهانی در برابر گروه هفت کشور صنعتی جهان غرب، سخن رانده می‌شود. اگرچه قدرت‌یابی کشورهای نوظهور به گسست بنیادی در نظام بین‌الملل موجود نینجامیده، اما منافع و نگرش‌های متفاوت بازیگران غیرغربی به‌عنوان مؤلفه جدید محیط بین‌المللی، می‌تواند تغییراتی را در آرایش و سرشت سیاست جهانی پدید آورد. علاوه بر این، در صورت ادامه و تقویت همکاری کشورهای عضو بریکس تا سال 2050، این گروه به یک بازیگر اقتصادی مهم در جهان مبدل خواهد شد. پیوستن برخی از بازیگران منطقه‌ای و کشورهای دیگر به این مجموعه، این گروه‌بندی را بیش از پیش تقویت نموده و آن را از موقعیت برتری برخوردار می‌کند. تجربه تاریخ بلندمدت گذشته همان‌طور که نشان دهنده چرخه‌های تجاری و نوسانهای ادواری رخ داده در فواصل زمانی 50 تا 60 ساله است، گویای چرخه‌های جابه‌جایی در قدرت هژمونیک نیز می‌باشد. در دوره جنگ سرد الگوی مشخصی از نظم مبتنی بر نظام دوقطبی حاکم بود و رقابت نظامی بین دو ابرقدرت و متحدین آنها در بستر نظم شمال - جنوب و شرق - غرب معنا می‌یافت. نظم دنیای غرب مبتنی بر هژمونی آمریکا بود که نظام اقتصادی برتون وودز و سایر نهادهای بین‌المللی نیز در آن قرار می‌گرفتند. در دهه‌های اخیر با ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید در جهان، ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل که شاکله آن توسط آمریکا و متحدان آن کشور پایه‌گذاری شده بود، به این عنوان که عمدتاً حافظ منافع آمریکا و اروپا بوده، مورد انتقاد قرار گرفته است. از سوی دیگر، یافته‌های آماری جاری نشان می‌دهند دگرگونی‌هایی در موقعیت و رتبه‌بندی اقتصادهای برتر جهان به‌وقوع پیوسته است. مهم‌ترین علائم این تحولات طی سال‌های اخیر، نرخ رشد اندک برای کشورهای توسعه یافته عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) و هفت کشور صنعتی (G7) و نرخ‌های رشد بالاتر برای کشورهای درحال توسعه و اقتصادهای نوظهور به‌ویژه کشورهای عضو بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی) می‌باشد. در نتیجه این تحولات، پیش‌بینی می‌شود حداقل در نیمه اول قرن بیست‌ویکم، مرکز ثقل اقتصاد جهان از غرب به شرق منتقل شود و فصل جدیدی در تاریخ اقتصاد کلان بین‌الملل آغاز گردد که در آن ترکیب 10 قدرت برتر اقتصادی، کاملاً متفاوت با وضعیت قرن بیستم خواهد بود. در افق 2050 چین، آمریکا و هند، سه اقتصاد برتر جهان با فاصله قابل توجه نسبت به سایر کشورها خواهند بود و به‌ترتیب تولید ناخالص داخلی آنها برحسب شاخص برابری نرخ ارز؛ 53، 41 و 27 تریلیون دلار خواهد بود. یافته‌های اخیر نشانگر تنزل جایگاه اقتصادهای برتر کنونی و ارتقای رتبه اقتصادهای نوظهور است.

به این ترتیب، مرکز ثقل اقتصاد جهانی درحال چرخش از آمریکای شمالی، اروپای غربی و ژاپن به‌سمت چین، هند، روسیه، برزیل و سایر کشورهای حوزه آسیا و به تعبیری از جوامع توسعه‌یافته به مناطق درحال توسعه است. از جمع 10 اقتصاد برتر جهان در سال 2014؛ کشورهای فرانسه، انگلستان و ایتالیا دیگر در سال 2050 در جمع برترین‌های جهان نخواهند بود و جای آنها را اندونزی، مکزیک و نیجریه خواهند گرفت. آلمان نیز از رتبه چهارم به رتبه دهم تنزل خواهد کرد. ترکیب 10 اقتصاد برتر جهان در سال 2050 را هفت اقتصاد نوظهور چین، هند، برزیل، روسیه، اندونزی، مکزیک، نیجریه و تنها 3 اقتصاد توسعه‌یافته آمریکا، ژاپن و آلمان تشکیل می‌دهند.

کشورهای بریکس با توجه به جمعیت انبوه و قدرت اقتصادی در حال رشد خود، عمده‌ترین قدرت‌های در حال ظهور نظام بین‌الملل می‌باشند که با آگاهی از پیامدهای نامطلوب ناشی از موازنه سخت و مقابله مستقیم با برتری آمریکا، از

استراتژی موازنه نرم برای مقابله با نظام تک‌قطبی و افزایش نفوذ و تاثیرگذاری خود در معادلات جهانی استفاده می‌کند و با توجه به رشد اقتصادی و دیپلماسی فعال خود، به تدریج توانسته‌اند نفوذ بیشتری را در عرصه بین‌المللی و فرآیند تصمیم‌گیری جهانی کسب کنند. از چند سال پیش خصوصاً بعد از بحران مالی اخیر جهان (2008)، بحث اصلاح ساختار مدیریتی صندوق بین‌المللی پول مطرح شود، به طوری که سهم کشورهای نوظهور هم‌چون چین، روسیه، برزیل و آفریقای جنوبی در مدیریت این نهاد افزایش یابد. اما به‌رغم وعده‌های آمریکا و اروپا برای اصلاح ساختار مدیریتی این دو نهاد، عملاً اتفاق مهمی رخ نداد و در نهایت، قدرت‌های اقتصادی نوظهور جهان را به فکر تشکیل نهادهای موازی انداخت. بر همین اساس، کشورهای برزیل، چین، روسیه، هند و آفریقای جنوبی تصمیم به تشکیل یک بانک توسعه‌ای (جایگزین بانک جهانی) و یک صندوق ذخیره ارزی اضطراری (جایگزین صندوق بین‌المللی پول)، گرفتند. در عین حال، اعضای این گروه‌بندی متناسب با شرایط نظام بین‌الملل و موقعیت خود در آن، از طیفی از گزینه‌ها یعنی از همگرایی تا واگرایی پیروی می‌نمایند.

جابه‌جایی ژئوپولیتیک مرکز جاذبه قدرت جهانی از اقیانوس اطلس به اقیانوس آرام و تبدیل قاره کهن به قدرت اقتصادی و بازیگر سیاسی تراز اول نظام بین‌الملل، سبب شده است تا تعبیر تبدیل سده بیست‌ویکم به «سده آسیایی» در ادبیات سیاست و اقتصاد بین‌الملل، رواج گسترده‌ای یابد. در سال 2008، بحران مالی و سپس بحران اقتصادی جهانی، فصل جدیدی در قدرت‌نمایی کشورهای نوظهور در حوزه اقتصاد جهانی پدید آورد. اثرپذیری کمتر این اقتصادها از پیامدهای بحران مزبور، به ارتقا جایگاه آنها در اقتصاد جهانی کمک کرد و زمینه درخواست قدرت‌های سنتی از قدرت‌های نوظهور را برای نقش‌آفرینی در مدیریت پیامدهای این بحران، فراهم کرد. در همین راستا، تحت الشعاع قرار گرفتن روایت تک‌قطبی در سیاست بین‌الملل و رواج پرده‌مانه و گسترده تعبیر «چندقطبی شدن» نظام جهانی و پیش‌بینی کاهش نسبی قدرت بازیگران سنتی جهان غرب، گویای افزایش قدرت و نفوذ بازیگران نوظهور بوده است. هم‌چنین اشاعه نهادهای چندجانبه و بین منطقه‌ای و جایگزینی غیررسمی گروه بیست به‌جای گروه هفت، به‌عنوان مهم‌ترین نهاد همکاری اقتصادی بین‌المللی، پیامد بحران اقتصادی و نشانه جابه‌جایی ژئوپولیتیکی از غرب و اقیانوس اطلس به شرق و اقیانوس آرام است.

برای کشورهای در حال توسعه مانند ایران که آمادگی ورود ناگهانی به تجارت آزاد را ندارند، منطقه‌گرایی می‌تواند مؤثرترین راه برای گشودن تدریجی اقتصادهای ملی این کشورها و ادغام آنها در اقتصاد جهانی باشد. مبادلات بازرگانی ایران و بریکس اعم از صادرات و واردات، بیش از 30 درصد کل را تشکیل می‌دهد. چین بزرگ‌ترین کشور واردکننده از ایران بوده و کشور هند بعد از عراق و امارات متحده عربی، دارای رتبه چهارم است. علاوه بر این، چین بعد از امارات متحده عربی، دومین کشور صادرکننده به ایران محسوب می‌شود و هند در رتبه سوم قرار دارد. کشورهای بریکس می‌توانند الگویی مناسب برای ایران بوده و حتی حضور در آن، ایران را به اهداف اقتصاد جهانی و سند چشم‌انداز 1404 نزدیک نمایند. در شرایط حاضر، ایران نیز با عنایت به شرایط پیرامونی خود و شرایط بین‌المللی، اهمیت زیادی برای توسعه روابط ایران و روسیه در سطح گفتگوهای بین دولتی در حوزه اقتصاد قائل است. علاوه بر این، انرژی یکی از حوزه‌های مهم برای گسترش همکاری بین ایران و گروه بریکس محسوب می‌شود. اگر ایران به این گروه از اقتصادهای سریع‌اً در حال رشد بپیوندد، نه تنها از امکان توسعه سریع در سایه امکان‌های این گروه برخوردار خواهد شد، بلکه ظرفیت این اتحادیه را نیز تقویت خواهد کرد. جمهوری اسلامی علاوه بر نفوذ ژئوپولیتیک قابل توجه خود، به‌رغم مواجهه با تحریم‌های اقتصادی، دارای اقتصادی در حال رشد و گسترش می‌باشد و برای تبدیل شدن به یک اقتصاد پیشرو در آینده،

مصمم است. وارد شدن ایران در این گروه از تنش‌هایی که عمدتاً به‌دلیل سیاست‌های جانبدارانه غرب به‌وجود آمده، خواهد کاست و نقش سازنده ایران در بریکس بی‌شک به هدف ایجاد یک نظم بین‌المللی عادلانه‌تر یاری خواهد رساند.

1. استیگلتز، جوزف (1387)، **تجارت منصفانه برای همه**، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشمه.
2. اسمیت، روی و دیگران (1392)، **اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سده بیست و یکم**، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی و روح‌الله طالبی آرانی، تهران: مخاطب.
3. ایزدی، جهانبخش؛ مطهری خوشینانی، مصطفی (1394)، «ائتلاف ناتمام بریکس و نسبت آن با جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل**، دوره 8، شماره 31، پائیز 1394.
4. برنر، رابرت (1385)، **بحران در اقتصاد جهانی**: گزارش ویژه درباره اقتصاد جهان (1950-1998)، ترجمه حسن مرتضوی، نشر اختران.
5. بوزان، بری (1388)، **آمریکا و قدرت‌های بزرگ**، ترجمه عبدالحمید حیدری، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
6. بوزان، باری؛ ویور، آل (1385)، «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل»، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، **فصلنامه امنیت**، سال پنجم، شماره 1 و 2، پاییز و زمستان.
7. بلیس، جان (1378)، **امنیت بین‌الملل در عصر پس از جنگ سرد**، ترجمه سید حسین محمدی نجم، تهران: خدمات نشر.
8. پوراحمدی، حسین (1386)، **اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چند جانبه‌گرایی هژمونیک تا یک جانبه‌گرایی افول**، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
9. توماس، کارولین (1382)، **حکومت جهانی، توسعه و امنیت انسانی**، ترجمه مرتضی بحرانی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
10. خضری، رویا (1390)، «استراتژی آمریکا و چین در منطقه آسیا- پاسفیک: همکاری و تعارض»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست و پنجم، شماره 3 (پاییز 1390)، صص 675-699.
11. دینی ترکمانی، علی (1391)، «چشم‌انداز نظام اقتصاد بین‌الملل: رویکرد آینده‌پژوهی»، **فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی**، سال بیستم، شماره 61، بهار 1391، صص 193-216.
12. روزنا، جیمز (1384)، **اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جهانی شدن**، ترجمه حسین پوراحمدی، تهران: قومس.
13. زمانی، ناصر (1392)، «چشم‌انداز اقتصادی - سیاسی بریکس»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست و هفتم، شماره 1 (بهار 1392)، صص 119-146.
14. سعیدی، رضا؛ سعیدی، خلیل (1393)، امکان‌سنجی ایجاد موافقتنامه تجارت ترجیحی ایران با کشورهای گروه بریکس، **فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی**، سال 22، شماره 69.
15. سلیمانپور، هادی (1393)، «آمریکا و چین و چشم‌انداز نظام بین‌الملل»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال نهم، شماره سوم، (تابستان 1393)، صص 111-143.
16. سلیمانپور، هادی؛ مولایی، عباداله (1392)، «قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل»، **فصلنامه روابط خارجی**، سال پنجم، شماره اول، صص 7-34.

17. سیمبر، رضا؛ قربانی، ارسلان (1388)، **روابط بین‌الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی**، چاپ دوم، تهران: سمت.
18. سیمبر، رضا؛ قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (1390)، «عناصر و روندهای موثر بر نظام بین‌الملل»، **دوفصلنامه پژوهشی سیاست نظری**، دوره جدید، شماره نهم، زمستان 1389 و بهار 1390، صص 103-125.
19. شیرخانی، محمدعلی؛ بایزیدی، رحیم؛ رضازاده، مجتبی (1393)، «موازنه نرم: بریکس و چالش برتری آمریکا»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، سال نهم، شماره سوم (تابستان 1393)، صص 145-176.
20. شیهان، مایکل (1388)، **امنیت بین‌الملل**، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
21. فرزین‌نیا، زیبا (1388)، «روابط هند و چین: همکاری و رقابت»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره 65 (بهار 1388)، صص 15-46.
22. قنبرلو، عبدالله (1389)، **اقتصاد سیاسی مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
23. کاظمی، علی‌اصغر (1370)، **نظریه همگرایی در روابط بین‌الملل: تجربه جهان سوم**، تهران: قومس.
24. گریفیتس، مارتین (1388)، **دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
25. گیلین، رابرت، جین ام. گیلین (1387)، **اقتصاد سیاسی جهانی: درک نظم اقتصاد بین‌الملل**، ترجمه مهدی میرمحمدی، محمود یزدان‌فام، علیرضا خسروی و محمد جمشیدی، تهران: موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد.
26. لینک لیتز، اندرو (1385)، **آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی**، ترجمه لیلا سازگار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
27. میلر، ریموند. سی (1390)، **اقتصاد سیاسی بین‌الملل: جهان‌بینی‌های متعارض**، ترجمه محمدعلی شیرخانی و دیگران، تهران: سمت.
28. والرشتاین، امانوئل (1388)، **مقدمه‌ای بر تحلیل نظام‌های جهانی**، ترجمه حسین عسگریان، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی معاصر.
29. ولی‌زاده، اکبر؛ هوشی سادات، سید محمد (1392)، «ژئوپلیتیک انرژی بریکس و جایگاه ایران»، **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره 43، شماره 2.

(ب) لاتین

1. Armijo, Leslie Elliott (2007), "The BRICs Countries as Analytical Category", **Asian Perspective**, Vol. 31, No. 4 .
2. Barma, Nazneen, Ratner, Ely and Weber, Steven. (2007), A World without the West, **The National Interest**, July/August 2007 .

3. Buzan, Barry (2004), **From International to world Society?**, Cambridge: Cambridge: University Press .
4. Carothers, Thomas (2003) "Promoting Democracy and Fighting Terror" , **Foreign Affairs**, January- February, vol. 82, no. 1, pp. 275-294 .
5. Griffith-Jones, Stephany(2014). **A BRICS Development Bank: A Dream Coming True?**, United Nations: Discussion Papers, No. 215 .
6. Hoffmann, Stanley (1998) **World Disorder: Troubled Peace in the Post-Cold War Era**, Lanham: Rowman and Littlefield .
7. Hurrell, Andrew & Sengupta, Sandeep. (2012), Emerging Powers, North-South Relations and Global Climate Politics, **International Affairs**, 88(3) .
8. Krahnman, Elke (2004) "American Hegemony or Global Governance? Competing Visions of International Security" , **paper for ISA Annual Convention**, Montreal, March .
9. Luis Enriquez .Sven Smit .and Jonathan Ablett .**Shifting tides: Global economic scenarios for 2015–25** .McKinsey & company .September 2015 .
10. Malone, David M. & Mukherjee Rohan(2010), "India and China: Conflict and Cooperation", **Survival**, vol. 52 no. 1, (February–March 2010) .
11. Nolte, Detlef. (2010), "How to Compare Regional Powers: Analytical Concepts and Research Topics", **Review of International Studies**, 36 (4) .
12. Nye, Joseph S (2004), **Soft Power: The Means to Success in World Politics**, New York: PublicAffairs .
13. O'Neill, jim(2001). Building Better Global Economic BRICs, **Global Economics**
14. **Paper No: 66, Goldman Sachs Economic Research Group**, in: [http://www. goldmansachs. com](http://www.goldmansachs.com)
15. PWC(Price Waterhouse Coopers)(2015). **The world in 2050; will the shift in global economic power continue** .February 2015 .
16. Ram prasad, Bandi(2015). **BRICS AND THE GLOBAL ECONOMY**, in: [http://www. nkibrics. ru/system/brics](http://www.nkibrics.ru/system/brics)
17. Renard, Thomas. (2009), "The Coming Order: Strategic and Geopolitical Impacts of the Economic Crisis", **World Politics Review**, Vol. 1, No. 3 .
18. Schablitzki, Jan(2014). **The BRICS Development Bank: A Newool for South-South Cooperation?**, BPC Policy Brief-V. 5 N. 1 .
19. Shaw, M. Timothy, Cooper, Andrew F. & Antkiewicz, Agata. (2007), "Global and/or Regional Development at the Start of the 21st Century? China India and (South) Africa", **Third World Quarterly**, 28(7) .

20. Slaughter, Anne-Marie (2004) **A New World Order**, Princeton: Princeton: Princeton University Press .
21. World Bank(2016). "**Global Outlook; Divergences and Risks: Global Economic Prospects**" June 2016 .
22. Young, Alasdair R. (2010), "Perspectives on the Changing Global Distribution of Power: Concepts and Context", **Politics**, Vol. 30, December .
23. Zakaria, Fareed (2008), **The Post-American World and the Rise of the Rest**, New York

درآمدی بر تاریخ تکوین و تحول جنبش صحوه در عربستان سعودی

گذار از اسلام سیاسی به اسلام مدنی

رضا حسینی*

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

مقاله پیش‌رو با تأملی تاریخی-اندیشه‌ای، به پیدایش و نضج تفکر و جنبش صحوه در عربستان سعودی خواهد پرداخت. وهابیت ارتدوکس که با تألیف محمد ابن عبدالوهاب پایه‌گذاری شد، با تشکیل دولت مدرن سعودی به تدریج نهادینه شده و همواره پشتوانه نظری و منبع مشروعیت‌ساز آن بوده است. لذا وهابیت بعد از دوران استقرار دولت را می‌توان وهابیت رسمی و دولتی دانست. از سوی دیگر از دهه 1980 با شنیده شدن زمره‌های انتقاد و مخالفت با سیاست‌های جاری دولت و سکوت تأییدآمیز وهابیت رسمی وهابیت انتقادی در قالب اندیشه‌های صحوی به‌عنوان یک نیروی بالقوه آلترناتیو به تدریج اشاعه یافت. صحوه عنوانی بود که علمای نسبتاً متجدد با الهام از موج برخاسته از اسلام سیاسی اخوان المسلمین مصر بر خود نهادند. صحوی‌ها با شعار بازگشت به تألیف‌های رهایی‌بخش محمد ابن عبدالوهاب و نفی پراگماتیسم سیاسی وهابیت رسمی به‌نوعی منادی اسلام سیاسی و ایدئولوژیک شده بودند. با این حال این جنبش سیاسی و فکری در سه دهه گذشته 4 دوره را از سر گذرانده است: الف) دوره منازعه ایدئولوژیک با دولت، ب) دوره حبس و زندان، ج) دوره همکاری و اتحاد با دولت و د) دوره اصلاح‌طلبی مدنی.

کلید واژه‌ها

وهابیت، صحوه، محافظه‌کاری اجتماعی، پراگماتیسم سیاسی، امر سیاسی.

* Email: htoulouei66@gmail.com

در باب تاریخ تکوین دولت-ملت سعودی و اتحاد استراتژیک آن با مذهب وهابیت به کرات سخن به میان آمده که ذکر مجدد آن چندان ضروری به نظر نمی‌رسد. با این وجود می‌دانیم که وهابیت در اوایل قرن هجدهم به تمرکزگرایی سیاسی هدایت شد و در شکل‌گیری نخستین امیرنشین سعودی-وهابی (1744-1818) نقش داشت. اتحاد تاریخی شیخ محمد ابن عبدالوهاب و محمد ابن سعود، به شکل‌گیری نخستین دولت سعودی انجامید. این دولت در عربستان با هدف پالایش ایمان از بدعت و اجرای شریعت گسترش یافت. لذا می‌توان سال‌های آغازین شکل‌گیری دولت سعودی را نوعی استقرار حکومت اسلامی دانست. شور و حرارت وهاب‌گیری و توسعه نظامی، در اوایل قرن نوزدهم باعث شد که مصر با حمایت سلطان عثمانی به عربستان حمله کند. با اینکه رهبری سیاسی، به‌ویژه آل سعود، موقتا از صحنه عربستان کنار رفت، اما جنبش وهابی زنده باقی ماند و پس از حمله مصر نیز از رویارویی مستقیم با امپراتوری عثمانی اجتناب کرد. با این حال، به نظر می‌رسد که وهابی‌ها از اضمحلال پایه‌های قدرت خود به‌دست مصریان در درعیه در سال 1818 درس مهمی فرا گرفتند. آنان آموختند که مصلحت‌گرا باشند. وهابی‌ها به این دلیل باقی ماندند که از قدرت سیاسی پشتیبانی کردند و این به‌معنای تعدیل تعصب مذهبی است. این نکته از آن رو اهمیت دارد که نشان دهنده آمیختگی پراگماتیسم و مذهب در وهابیت از سال‌های آغازین شکل‌گیری آن است. در واقع جنبش وهابیت از آغاز، متأثر از واقعیت انضمامی و حادث شده، مایه‌ای از پراگماتیسم سیاسی را در خود شکل داد. این نکته برخلاف پژوهش‌هایی است که جنبش وهابی را سراسر جزم‌اندیشانه، متعصبانه و صرفاً در تکاپوی اجرای شریعت قلمداد می‌کنند. در حقیقت این نکته در راستای سازه‌ی اصلی نظریات و اندیشه سیاسی اهل سنت است که در آن امر واقع بر امر دینی و شرعی تقدم می‌یابد.

اتحاد تاریخی وهابیت با دولت سلطنتی مطلقه به‌رهبری سلسله خاندان آل سعود، که بر اثر درآمدهای نفتی بسیار ثروتمند شده بود، جنبش را بیشتر وارد عرصه ساخت و در عین حال، به‌رهبری سیاسی مشروعیت بخشید. ثروت نفت، آموزش گسترده، صنعت چاپ، تکنولوژی، ارتباطات و حمل‌ونقل آسان را وارد عربستان سعودی کرد و همه این‌ها به تحکیم پایه‌های وهابیت رسمی انجامید. این چنین وهابیت نجدی پیش از موقع، با حمایت دولت سعودی فراملی شد. رسائل و مکتوبات مذهبی آبابی پایه‌گذار وهابیت و پیروان بعدی‌شان به تمام قاره‌ها منتقل شد. ثروت نفت باعث شد که رژیم سعودی به‌منزله بازیگر عمده بین‌المللی شناخته شود، اما وهابیت مشروعیت اسلامی آن‌را در میان مسلمانان، نه‌تنها در عربستان سعودی بلکه حتی در سطح جهانی، فراهم ساخت. این مشروعیت ناشی از این ادعا بود که دولت سعودی، دولتی توحیدی و پشتیبان شریعت و ارزش‌های اسلامی است و علاوه بر این، پاسدار مقدس‌ترین اماکن دینی اسلام است، اگر چه این دولت نه‌تنها در اواخر دهه 1920 بود که این نقش را به‌عهده گرفت (الرشید، 1393: 26).

محافظه‌کاری اجتماعی و پراگماتیسم سیاسی

بسیار حیاتی است که در تجزیه و تحلیل سیاست و جامعه عربستان سعودی دوگانه‌ی متناقض‌نمایی را در نظر آوریم. در واقع برای وهابیت رسمی تعصب و عملگرایی دو روی یک سکه‌اند؛ چراکه در حوزه اجتماعی سخت‌گیر و در حوزه سیاسی سهل‌گیر است. در سده اخیر همواره خاندان پادشاهی تمایل داشتند که از کفّار (در اصطلاح فقه حنبلی) حمایت‌های نظامی و مالی بطلبند. به‌عنوان مثال روابط سعودی‌ها با بریتانیا ثابت می‌کند که رهبری سعودی قادر به مصالحه بوده و حتی می‌توانسته در مورد روابط صمیمانه با قدرت‌های خارجی که در بیان وهابی‌ها دولت‌های کافر تلقی می‌شوند، سخت‌گیری نکند. این یعنی در عربستان به موازات تعصب، طردگرایی و رادیکالیسم در سپهر عمومی و اجتماعی، با

تساهل، پراگماتیسم و انقیاد در برابر قدرت در سپهر سیاسی و دولتی مواجهیم. این نکته‌ای است که بسیاری از پژوهشگران غربی در مورد وهابیت رسمی از آن بی‌اطلاع‌اند. آنها نمی‌توانند توجه کنند که سازش‌کاری سیاسی و خدمت به اقتدار سیاسی ویژگی مهم سنتی بومی است (اشاره به امنیت‌محوری و اقتدارگرایی در سنت مذهبی و فرهنگی اعراب حجاز) که در سایه شاهان سعودی رشد کرده است. برخی از پژوهشگران عرب معتقدند وقتی این سعود با مبارزان «اخوان» در دهه 1920 برخورد کرد؛ تصور می‌شد که این برخورد ناشی از مخالفت‌های آنان با روابط وی با بریتانیای «کافر» است؛ در حالی که کشمکش با اخوان، بیشتر به حاشیه‌نشین شدن جمعیت قبیله‌ای و شکست رهبری آن در حفظ جایگاهی در سیاست‌گذاری جدید سعودی‌ها مرتبط بود. در واقع این شورش واپسین کنش علیه خط‌مشی فریبکارانه ابن‌سعود بود که کسانی را که وی را به قدرت رسانده بودند، حذف کرد (الرشید، 1393: 26). این بیان شاهد دیگری بر هژمونیک شدن اصل «تقدم امر سیاسی نسبت به امر دینی» در عربستان سعودی است. وهابیت رسمی به‌سادگی می‌تواند گفت‌مانی باشد که اطاعت از اقتدار سیاسی را تقویت می‌کند. این گفت‌مان با ارتباط شاهزادگان و خاندان سلطنت با «کفار» - یعنی مسیحی‌ها و حتی یهودی‌ها - هیچ مشکلی ندارند، حتی برای آن توجیهی نیز دست‌وپا می‌کنند. به‌عنوان مثال گفته می‌شود پیامبر (ص) نیز از مسیحیان حبشه و یهودیان مدینه برای یارانش پناه خواسته بود. در قاموس تفکر سیاسی محافظه‌کار و منقاد آنان امام یا پادشاه بهتر می‌داند که چه چیزی به‌نفع مردم و به صلاح عموم است. طبقه علما مادامی که کنترل عرصه اجتماعی داخلی را که باید از نشانه‌های کفر پالوده باشد در دست دارند، رضایت دارند. این امر به یک تفکیک کارکردی خاصی انجامیده است. به‌لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی ما با سه ضلع قدرت در عربستان سعودی مواجهیم: الف) خاندان سلطنتی (ب) علمای رسمی (ج) تکنوکرات‌ها و فن‌سالاران (استنسیلی، 1393: 22). طبقه علمای رسمی و تکنوکرات‌ها معمولاً زیر نظر و کنترل خاندان سلطنت از یکدیگر مستقل‌اند. به‌صورتی که امور دینی و اجتماعی تحت سیطره وهابیت رسمی و امور سیاسی و اقتصادی در اختیار تکنوکرات‌های تحصیل‌کرده مدرن قرار دارد.

جایگاه امروزین وهابیت رسمی

تا اواسط قرن بیستم، سواد و دانش در انحصار علمای وهابی رسمی قرار داشت و طبقات دیگر جامعه از این امتیاز محروم بودند. این مسئله علمای رسمی را به فعال‌مآی‌شاء بدل کرده بود. هم‌چنین با استقرار دولت و پیدایش ثروت نفت و آموزش گسترده، آنها به یکی از گروه‌هایی بدل شدند که می‌توانستند ایده‌ها و تفاسیر دینی را مفصل‌بندی کنند (استنسیلی، 1393: 103). با ورود مدرنیسم به عربستان سعودی، چالش‌ها و دغدغه‌های بی‌شماری پیش‌روی آنان قرار گرفت که لاجرم می‌بایست برای آنها پاسخی درخور بیابند. وضع قوانین شرعی و صدور فتاوی از امکان و امتناع استفاده از ابزارآلات تکنولوژی مدرن تا کنترل ارتباط مرد و زن را در بر می‌گرفت. برای مثال فتاوی آنان در مورد تفکیک جنسیتی، پوشش زنان، مژه مصنوعی، مراکز ورزشی، حرکات بدنی، کوتاه کردن موی سر و سایر نوآوری‌های مربوط به ابعاد اجتماعی و فیزیکی زندگی زنان، شهره آفاق است (استنسیلی، 1393: 104). این نکته مورد اشاره منتقدین و مخالفین گفت‌مان وهابیت رسمی نیز هست که بعضاً به طعنه و کنایه علمای رسمی را مشایخ الحیض¹ می‌نامند.

مروری بر کتاب‌های متعدد فتاوی وهابیون، در کنار هزاران منبع صوتی در کانال‌های تلویزیونی سعودی محلی و ماهواره‌ای، نشانگر اهمیت مناسک شرعی در اندیشه و نظر وهابی‌ها است که برای کنترل حوزه اجتماعی به‌کار می‌رود که البته این فتاوی منعکس‌کننده تلاش‌های نومیدانه علما برای ابراز وجود در جهانی متغیّرند. در واقع این فتاوی نشانگر

1- اشاره به اینکه علمای رسمی به جای پرداختن به مسائل کلیدی سیاسی و اجتماعی و تلاش برای اصلاح ساختارها، صرفاً به صدور فتاوی در باب احکام جزئی و نه چندان مهم مانند حیض و نفاس و امثالهم می‌پردازند.

ناتوانی علمای وهابی در مواجهه با مدرنیته در فراسوی صورت‌بندی عقاید مربوط به حلال و حرام در حوزه اجتماعی و شعائر دین است. به عبارت دیگر علمای وهابی رسمی در عرف‌پسند نمودن مناسک شریعت که دغدغه بسیاری از جامعه دین‌دار (نه فقط جامعه سعودی) است، در مانده‌اند. به همین دلیل بعضا میان سیاست‌های خاندان پادشاهی و شریعت در می‌مانند. از سویی نمی‌توانند از شریعت عبور کنند و از سوی دیگر اطاعت از اقتدار سیاسی جزو هویت و سنت دیرپای آنان است. در این زمینه می‌توان به صدور مجوز رانندگی زنان از سوی پادشاه اشاره کرد. وهابیت رسمی در این مواقع یا سکوت اختیار کرده یا به زمره‌ها و نصایح انتقادی بسیار ملایم و پنهانی بسنده می‌کند.

ملاحظات فوق سبب شده تا وهابیت رسمی نگاهی گزینشی و کنترل مآبانه‌ای نسبت به ابعاد مدرنیته داشته باشد و زمانی به آن تن دهد که اطمینان حاصل کند همه چیز در کنترل و نظارت است. برای مثال، پس از مخالفت با تحصیل زنان در اوایل دهه 1960، علما تنها پس از عهده‌دار شدن تنظیم برنامه درسی و مدارس زنان، به تحصیل آنان رضایت دادند. به همین ترتیب وهابیون رسمی در اوایل دهه 1960 با تلویزیون مخالف بودند، اما وقتی مطمئن شدند که پخش برنامه‌ها زیر نظر آنهاست، با آن موافقت کردند. در دهه 1990، آنان تلویزیون ماهواره‌ای را تقبیح می‌کردند، اما پس از تضمین حضور مستمر آنان در برنامه‌های مذهبی، آن‌را تأیید کردند. هم‌چنین در ابتدا اینترنت را غیر اخلاقی می‌دانستند اما از سال 1998 به اینسو از طریق وب‌سایت‌ها و صفحات مباحثه شخصی به صورت فعال در فضای مجازی حضور دارند. آنان دهه‌ها بود که انتخابات را بدعت می‌دانستند، اما در سال 2005، علاوه بر اینکه انتخابات محدود شهرداری‌ها را پذیرفتند، نامزدهای انتخاباتی را نیز تأیید کردند. بعید است که آنها با انتخابات عمومی مخالفت کنند؛ البته اگر کنترل فرآیند انتخابات را به عهده آنان بگذارند. قدرت سیاسی نیز از این تحول استقبال خواهد کرد (استنسلی، 1393: 104).

نوآوری‌های مدرنیته، در کنار تکنولوژی ارتباطات، از یک جهت گفتمان وهابی رسمی را تقویت کرده و از دو جهت به چالش کشیده است. مدرنیته، گفتمان وهابی در داخل عربستان سعودی و خارج از آن را از طریق تبلیغات مذهبی و ایدئولوژیک تحکیم و توسعه بخشیده است، اما از سوی دیگر و به‌طور هم‌زمان این گفتمان را به چالش نیز کشیده است؛ چراکه از یکسو منتقدان و مخالفان گفتمان رسمی نیز از امکانی که تکنولوژی مدرن ارتباطی به آنها می‌دهد استفاده می‌کنند و از سوی دیگر جوهر گفتمان رسمی با مدرنیته فاصله‌ای قابل توجه دارد. نکته اخیر بسیار محل اعتنا است زیرا گواهی است از اینکه وهابیت رسمی به تکنولوژی به‌مثابه روش می‌نگرد و نه ارزش، در حالی که امروز به راحتی نمی‌توان از مصنوعات مدرنیته کمال استفاده را کرد؛ ولی به ارزش‌ها و روح حاکم بر آن بی‌توجه بود. خلاصه آنکه علمای وهابی رسمی نتوانسته‌اند با ابعاد سیاسی و اخلاق مدرنیته کنار بیایند.

برای علمای رسمی وهابی سیاست هم‌چنان حوزه‌ای ممنوعه است که فقط خواص یا الخاصه می‌توانند در مورد آن بحث کنند. خواص عمدتاً شامل امرا و کسانی است که قادر به تفسیر متون مقدس و نصیحت حاکم بر اساس تفسیرند (استنسلی، 1393: 107). مواجهه علمای سنتی با مسائل معاصر به محکوم‌سازی جامعه مدرن به علت فساد، مصرف‌گرایی، اباحه‌گری اخلاقی و انحراف ادعا شده آن محدود می‌شود. در واقع مبادی انسان‌شناسی آنان منفی است. به اعتقاد آنان جامعه از گناهکاران بالقوه و غیر رشید تشکیل شده که نیاز به رهبری دارند تا بد و خوب را به آنها به‌طور مداوم متذکر شود.

تکوین و پدیدایی صحوه

به‌طور کلی با ایجاد دانشگاه و پدیدایی رشته‌ها و مطالعات دینی غیرسنتی، در جامعه مدنی و حوزه غیر دولتی شکافی به وجود آمد. به عبارت دیگر جامعه مدنی به حوزه اتباع سرسپرده دولتی و از طرف دیگر حوزه افسون‌زدا از قدرت دینی و

سیاسی و مطالبه‌گر تقسیم شد. برای حوزه دوم، اسلام مناسک‌گرا و شریعت‌محور به‌تنهایی کافی نیست. در واقع باید گفت از درون سنت وهابی و در میان افرادی که بر پایه تعالیم آن رشد کرده بودند، صداهایی شنیده شد که از وهابیت زیر تسلط قدرت سیاسی ناخرسند بودند.

علمای صحوی گفتمان دینی-سیاسی وهابیت رسمی را تفسیح می‌کردند. آنان با الهام از الهیات محمد ابن عبدالوهاب، در مورد دولت سعودی کنونی و علمایش تردیدهایی جدی داشتند و آشکارا آنها را انحراف از تعالیم رهایی‌بخش شیخ قلمداد می‌کردند. به‌باور آنان رژیم کنونی قادر به اجرای روح پیام اولیه نبوده است. آنان تأکید می‌کردند، علمای وهابی کنونی از تعلیم نسل اول علمای مقتدر و شجاعی که در برابر سلاطین سعودی سابق استقلال خود را حفظ کرده بودند، جدا شده‌اند (همان). به‌عبارتی می‌توان میان تعالیم صحوی‌ها و نیای مذهبی شان ابن تیمیه و شیخ ابن عبدالوهاب پُلی زد. ابن تیمیه در تلاش برای زدودن و پالایش آن‌چه اضافات و تحمیلات بر اسلام اولیه خوانده می‌شد (از پیدایش فرقه‌ها گرفته تا مباحث فلسفی و کلامی و...) بود (قادری، 1387: 106). به‌همین سان برجستگان صحوه نیز به پالایش اضافات و انحرافات از تعالیم ابن تیمیه و شیخ توسط قدرت سیاسی و گفتمان دینی مستقر و لزوم بازگشت به گفتمان رهایی‌بخش وهابیت اولیه تأکید داشتند. البته برخی از علما و روشنفکران صحوی، از محافظه‌کاری اجتماعی وهابی دفاع می‌کنند، اما بعد دینی-سیاسی این سنت را رد کرده و به‌نوعی ندای اسلام سیاسی سر داده‌اند.

در گفتمان وهابی رسمی، صحوه محصول تفاسیر مذهبی بیگانه و جنبش‌های سیاسی اسلام‌گرا نظیر اخوان المسلمین مصر و سوریه، ایدئولوژی‌های طرفدار سید قطب و جریان‌های جهادی است. جالب است که هم لیبرال‌های سعودی و هم روحانیون رسمی از صحوه و صحویون متنفرند. هر دو طیف به پتانسیل تهدید کننده صحویون پی برده‌اند که نه‌تنها مدعی اسلامی سازی جامعه‌اند؛ چنان‌که جامعه تاکنون اسلامی شده است، بلکه مهم‌تر از همه، خواهان نابودی گفتمان وهابی رسمی خاموش و جایگزینی آن با نوعی گفتمان منازعه‌اند. لیبرال‌ها و وهابیون رسمی، هر دو از پتانسیل انقلابی گفتمان مذهبی-سیاسی صحوی هراسان‌اند؛ چرا که این گفتمان در تلاش برای شکستن انحصار لیبرال‌ها بر امور دولت و علمای رسمی بر قلمرو دینی است. در واقع صحویون تمایز دیرینه میان جامعه دینی و سیاست سکولار را تضعیف می‌کنند (قادری، 1387: 127).

برخی مطالعات بر تأثیر افرادی چون محمدقطب و شیخ سرورالدین زین‌الدین را بر صحویون تأکید کرده‌اند. بسیاری از پژوهشگران خارجی در دنیای انگلیسی زبان نیز جنبش صحوه را ثمره و محصول درهم آمیزی سنت اخوانی و وهابی می‌دانند (Alterman & McCants, 2012: 152). اما مهم این است که صحوه را پدیده سعودی مستقلی بدانیم که در قالب فعال‌گرایی سیاسی این کشور ریشه دارد. ممکن است صحوی‌ها از متفکران و روحانیون دینی خارجی تأثیر گرفته باشند اما در واقع، خودشان تجلی نوعی تحول محلی در جامعه سعودی‌اند که در دهه 1970 آغاز شده است. شیوه نفوذ صحوی‌های سعودی، به‌ویژه سلفی‌های آنان، بر سایر اسلام‌گرایان خارج از عربستان، عمدتاً نادیده گرفته شده است. برخی صحوی‌های سعودی مشهور دیگر شخصیتی محلی نیستند. به‌لطف جهانی شدن و انقلاب ارتباطاتی و تکنولوژیک، سخنرانی‌های آنان در میان مسلمانان سراسر جهان منتشر می‌شود. صحوی‌های سعودی مرزهای میان امر محلی و امر جهانی را از یکسو و هم‌چنین امرسیاسی و امر اجتماعی را از سوی دیگر درهم ریخته‌اند.

در حقیقت صحوه جنبشی است که به‌دنبال باز افسون‌گری جهان سیاسی افسون‌زدایی شده است (قادری، 1387: 128). صحوی‌ها صرفاً مناسک دین را خارج از عادت انجام نمی‌دهند؛ بلکه اغلب آگاهی خود از تقید به این مناسک و هم‌چنین مسائل عمومی را نیز به نمایش می‌گذارند. برای اکثر صحوی‌ها اسلام صرفاً مجموعه‌ای از مناسک تکراری (عبادات)

نیست، بلکه وضعیتی روانی و طرحی کلی برای مداخله اجتماعی و سیاسی در جهان معاصر است. «اسلام پروژه‌ای است که تحقق آن از «خود» شروع می‌شود، آن‌هم از طریق التزام و پابندی به پنج ستون تعیین شده سنت و «جوهر آن» (قادری، 1387: 129). اینکه صحوه را یک جنبش سلفی قلمداد می‌کنیم، به معنای گذشته‌گرا بودن این جنبش نیست، چراکه آنان از بیان گذشته برای دگرگون ساختن اکنون و آینده استفاده می‌کردند. عاوض القرنی، بیداری اسلامی را «احیای دین و حفظ اصالت آن» تعریف می‌کند:

ما به دین باز می‌گردیم تا به علایق معاصر و بسیار جدیدی که بر تمدن و جامعه غالب است، بپردازیم.... صحوه یعنی بازگشت به ریشه‌ها پس از دوران طولانی اغتراب (بیگانگی و جدایی) و زندگی ایستا (قادری، 1387: 130).

صحوه طبقه اجتماعی معینی ندارد. فارغ از آنکه رهبران آن اکثراً عالیم دینی‌اند، برخی از آنان دانشمند، پزشک، مهندس، شیمی‌دان، نویسنده و روزنامه‌نگارند اما احتمالاً مطالعات دینی جزو تعلیماتشان بوده است. بنابراین، همه آنان درجه‌ای از دانش مذهبی را دارند که بر پایه آن می‌توانند باورهایی در مورد متون دینی را مفصل‌بندی کنند. این امر آنها را در گروه مشهور به روشنفکران اسلامی قرار می‌دهد که در هرم دینداران بین گروه علمای سنتی و عوام الناس جای می‌گیرند. آنان روحانی مذهبی تلقی نمی‌شوند و حق صدور فتوا ندارند؛ اما به اندازه‌ای دانش سنتی دارند که بتوانند به متون مراجعه کنند و به اقتضای نیاز از آنها تفسیری ارائه دهند. برخلاف مذهبی‌های سنتی، صحوی‌ها از تعدد تفسیر و معانی‌ای که می‌توان به متن دینی منسوب کرد آگاه‌اند. مقصود این نیست که می‌توان صحوی‌ها را خود به‌خود معتقدان سرسخت تنوع تفسیر دینی دانست؛ بلکه صرفاً مقصود این است که آنان از تنوع آگاه‌اند؛ هر چند ممکن است آن‌را نپذیرند. آنها نیز می‌توانند مانند هر گروه اجتماعی دیگر در جامعه سعودی جزم‌اندیش باشند (قادری، 1387: 131).

هم‌چنان که از نظر گذراندیم، تمام روشنفکران صحوی، حاصل نظام آموزشی مدرن عربستان سعودی هستند. بسیاری از روشنفکران صحوی پیرو یک شیخ صحوی یا روحانی‌اند که از او علم شرع را اخذ می‌کنند و او را منبع الهام و اصالت می‌دانند. آنان با ادعای پیروی از یک شیخ صحوی، جویای شناسایی با واسطه‌اند. چنین روشنفکر صحوی اغلب «المفکر الاسلامی» تلقی می‌شود. گاهی آنها را متقف (با فرهنگ) نیز می‌دانند؛ یعنی روشنفکری که اغلب به دنبال کسب دانش غربی، به‌ویژه در رشته‌های هنر و علوم انسانی و اجتماعی است. روشنفکران صحوی اندیشه‌های خود را در کتاب‌ها، مقالات روزنامه‌ای، موعظه‌ها، سخنرانی‌ها و گاهی وب‌سایت‌های شخصی منتشر می‌کنند. روشنفکران صحوی از مخاطره تفسیر مذهبی بر این پایه دفاع می‌کنند که در اسلام گروهی به‌عنوان رجال دینی (روحانیون) وجود ندارد و هر مسلمان می‌بایست خودش دین را بشناسد. به‌باور اغلب صحویون واژه علما تنها ناظر به کسانی است که علم دارند و فرقی نمی‌کند که ماهیت این علم چه باشد (قادری، 1387: 131). لذا با این تفاسیر در می‌یابیم آن‌چه که در دهه‌های اخیر در عربستان سعودی در حال روی دادن است، یک دگردیسی بسیار جدی در شیوه دینداری و نیز مرجعیت دین در جامعه و سیاست است. این دگردیسی دامنه شمول گاه متناقض و پرنوسانی نیز داشته است؛ به‌طوری‌که از خشونت‌عریان تا تساهل، شناسایی اجتماعی و همزیستی مسالمت‌آمیز را در بر گرفته است.

صحویون از حزب سیاسی یا سازمان معین واحدی جانب‌داری نمی‌کند و ممکن است به جنبش‌های اسلامی مختلف تعلق داشته باشند. برای مثال، گروه‌هایی هستند که با دو شاخه اخوان المسلمین قرابت دارند؛ شاخه پیروان حسن البنا و شاخه پیروان سید قطب. اینها در چند سازمان ملی و پان‌اسلامیستی و نیز در چندین دانشگاه و حلقه فکری تمرکز دارند. با این حال، این برآورد بسیار کلی است و بر توصیف اخوان سعودی از موقعیت خودشان در نقشه دینی-سیاسی عربستان

سعودی تکیه دارد. هم‌چنین گروه‌هایی وجود دارد که جهت‌گیری سیاسی‌شان را از شیخ محمد سرور زین الدین سوری، از روحانیون سلفی می‌گیرند وی از اخوان المسلمین سوریه جدا شده و نیت خاص خودش را ایجاد کرده است (AI-Rasheed, 2002: 75).

امر سیاسی و امر دینی

در صفحات پیشین به جامعه دینی و سیاست سکولار در عربستان اشاره شد. در واقع در شرایطی که جامعه دینی و سیاست سکولار است، نهادهای سیاسی و دینی از یکدیگر مُنفک هستند اما به راحتی نمی‌توان امر سیاسی را از امر دینی منفک کرد. بسیاری از پژوهشگران در تحلیل سیاست و جامعه عربستان دچار اشتباه می‌شوند؛ چرا که دولت و جامعه را یکسره دینی و یا سکولار تلقی می‌کنند، در حالی که نه دینی و نه سکولار است؛ زمانی که امر سیاسی و دینی با هم درآمیزند، نباید جدایی «نهاد» دین و سیاست را نشان از سکولاریسم دانست، زیرا در این صورت به ورطه تقلیل‌گرایی و سطحی‌انگاری قدم نهاده‌ایم. در بدو پیدایش صحوه، این اعتقاد بن‌مایه اصلی آن‌را شکل می‌داد که امر سیاسی و امر دینی در هم ممزوج‌اند و علاوه بر این نهاد سیاست و نهاد دین نیز باید در تداخل یکدیگر باشند. به عبارت دیگر با فعال‌گری و ایدئولوژیک نمودن تعالیم دینی خواهان پالایش وجوه سیاسی دین و گذار از محافظه‌کاری به فعال‌گری هستند. در این مقال معنای سلفی بودن صحوه بیش از پیش عیان می‌شود چراکه این فعال‌گری سیاسی بازگشت به تعالیم و جنبش سیاسی و فکری محمد ابن عبدالوهاب و نفی تهی شدن سیاست از دین و یا به صورت انحرافی از دین هم‌چون گفتمان رسمی وهابیت است. لذا در اندیشه آنان «توحید» صرفاً دعوت به یگانگی خداوند نیست؛ بلکه پالودن عمل مذهبی و سیاسی از شرک است. به همین جهت تکلیف اساسی برای صحوی‌ها، دعوت اسلامی است. دعوتی که به تأسیس حکومت اسلامی و اجرای شریعت می‌انجامد نه صرفاً پیراستن دین از شرک.

ادوار صحوه

با در نظر گرفتن یک سیر تاریخی می‌توان صحوه را به سه دوره زمانی تقسیم کرد:

1. دوره منازعه ایدئولوژیک با دولت (1994-1990)
2. دوره حبس و زندان (1999-1994)
3. دوره همکاری و اتحاد با دولت (1999-2008).
4. دوره اصلاح‌طلبی مدنی (2008 – تا کنون)

منازعه ایدئولوژیک با دولت

آن‌چه که تا کنون در باب چگونگی تکوین صحوه و جوهره اندیشه‌ها و مواضع‌شان گفته شد پتانسیل آنان در ایستادگی در برابر قدرت سیاسی و گفتمان رسمی دینی را شکل می‌داد. با این حال برخی رویدادهای تاریخی نیز نزاع را کاملاً هویدا کرد.

با حمله صدام حسین در 1990 به کویت و آغاز جنگ «خلیج فارس» هیأتی از رهبران سیاسی و نظامی آمریکا، حاکمان سعودی را ترغیب کردند تا با احتیاط به آمریکا اجازه دهند که پایگاه نظامی بزرگی را در خاک سعودی تأسیس کند. بنابر دلایل تاکتیکی و استراتژیکی خاندان حاکم می‌توانست استدلال کند که این تصمیم برای حفظ کشور ضروری است و باید به ایالات متحده قول مساعد داد اما در آموزه وهابیت و شریعت براساس قاعده نفی سبیل¹ نمی‌توان از کفّار طلب کمک و یاری خواست. هم‌چنین در فقه حنبلی و وهابی چنان‌چه اشاره شد، حضور کفّار و مشرکین در سرزمین حجاز

ممنوع است چراکه حجاز سرزمین و حاشیه حرم (کعبه و حرم نبوی) قلمداد می‌شود. افزون بر آن، سیاست خارجی نامطلوب آمریکا در خاورمیانه به‌ویژه حمایت از اسرائیل بی‌شک باعث می‌شد که بخش زیادی از جامعه بنابر احساسات ناسیونالیستی، به ورود نیروهای آمریکایی اعتراض کند. برای رفع این دوگانگی و تناقض، طبقه حاکمه روحانیت وهابی رسمی را برای صدور فتوایی در باب جواز یاری‌خواهی از ایالات متحده تحت فشار قرار داد. هیأت علمای رسمی، این درخواست را پذیرفت و در 14 آگوست 1990 فتوای لازم را صادر کرد (کامنیز، 1393: 272). این فتوا با اشاره به «جرائم زشتی» که در کویت رخ داده بود، اشعار می‌دارد که یاری خواستن رهبران عربستان سعودی از کشورهای عرب و غیرعرب برای دفع این خطر احتمالی بلامانع است. در این فتوا نامی از آمریکا نیامده است. هم‌چنین برای اجتناب از رویارویی مستقیم با قاعده نفی سبیل، گفته نشده که نیروهای غیرمسلمان یعنی کافر عربستان را یاری دهند. به‌جای آن به نیروهای مسلحی که در دل افراد خواستار حمله به این کشور وحشت می‌اندازند، اشاره مبهمی شده است (کامنیز، 1393: 273). این مسئله تضاد صحوه با خاندان حاکم و علمای رسمی را علنی ساخت. شیوخ صحوی نظیر سلمان العوده و سفر الحوالی و... این فتوا را به چالش کشیدند. حتی در خارج از عربستان سعودی برخی از گروه‌های اسلام‌گرا و جهادی که به تسامح می‌توان گفت تحت تاثیر جنبش صحوه بودند، هر چند در آغاز حمله صدام برای دفاع از عربستان سعودی داوطلب شده بودند، با صدور این فتوا از رژیم بعثی عراق در مقابل سعودی حمایت نمودند. به‌عنوان مثال می‌توان به اخوان المسلمین مصر و اردن اشاره کرد (کامنیز، 1393: 273). به‌عبارت دیگر این فتوا سبب شد برای اولین بار اسلام‌گرایان از یک رژیم بعثی سکولار علیه یک کشور مدّعی اسلامی حمایت کنند. در فوریه 1991 اخوان المسلمین اردن با انتشار بیانیه‌ای عهد کردند «سرزمین مقدس فلسطین، نجد و حجاز را از وجود صهیونیست‌ها و سلطه‌جویان پاک خواهند کرد». هم‌چنین در سپتامبر 1990 سفر الحوالی در مسجدی در ریاض اعلام کرد جدّی‌ترین تهدید پیش‌روی عربستان، نه عراق بلکه آمریکا است؛ چرا که این کشور برای اشغال عربستان و ایجاد پایگاه‌های نظامی خود، بحران کویت را بهانه کرده است (کامنیز، 1393: 279). به‌باور صحویون و دیگر انشعابات اسلام‌گرایی در خاورمیانه آمریکا زیرکانه نقشه کشیده است تا به بهانه بحران کویت، بر منابع نفتی خلیج فارس چیره شده و منافع اسرائیل را پیش ببرد که در این راه رژیم سعودی بدون در نظر گرفتن شریعت و مصالح مسلمین با آنها همراه شده است. هم‌چنین فتوای شیخ بن باز در 1993 در مشروعیت دادن صلح به اسرائیل نیز مسئله را بحرانی‌تر ساخت (الرشید، 1393: 153). این رویدادهای تاریخی نقطه عزمی برای طرح منازعه‌های فکری و به چالش کشیدن حکومت و گفتمان رسمی مذهب شد. این چنین بود که صحوی‌ها اقدامات حکومت را خلاف شریعت و تعالیم وهابی دانسته و علمای وهابی را نیز به توجیه و همراهی با حکومت متهم کردند. به‌عقیده آنان پراگماتیسم سیاسی می‌بایست به فعال‌گری ایدئولوژیک بدل می‌شد و مشروعیت حکومت منوط به اجرای شریعت است و لاغیر.

حبس و زندان

در سال‌های 1990 تا 1993 نامه‌های زیادی از طبقات مختلف اجتماعی به خاندان حاکم و شخص پادشاه نوشته می‌شد که محتوای اکثریت آنها گوشزد نمودن لزوم اصلاح ساختار سیاسی و اجتماعی و هم‌چنین کارآمدسازی گفتمان رسمی دینی بود. نویسندگان این نامه‌های انتقادی، از روزنامه‌نگاران و روشنفکران لیبرال و سکولار تا علمای منتقد وهابی و از جمله صحوی‌ها را در بر می‌گرفت. در دسامبر 1990 برخی از نمایندگان طیف لیبرال نامه سرگشاده‌ای نوشته و در آن به چهار مسئله اساسی پرداختند: الف) لزوم تدوین چارچوبی روشن برای اعمال حاکمیت هم‌چون قانون اساسی. ب) ایجاد نهادهای نمایندگی در سطوح ملی و محلی. ج) برقراری برابری حقوقی و سیاسی میان شهروندان و رفع طردگرایی و

تبعیض‌ها. د) لزوم بازنگری جامع در برنامه‌های درسی مدارس و رسانه‌های جمعی و اعطای آزادی بیشتر به آنها (کامنیز، 1393: 276). شبیه این نامه را شیوخ منتقد وهابی نیز نوشتند با این تفاوت که آنها به لزوم حفظ و اجرای شریعت و حفظ اخلاقیات نیز پرداخته بودند. هم‌چنین آنان به موارد دیگری نیز هم‌چون لزوم تاسیس «شورای مشورتی» برای رفع مسائل سیاست داخلی و خارجی، اصلاح نهادهای قضایی، زد قوانین مغایر با اصول شریعت، دفاع از اماکن مقدس و متبرکه، توزیع عادلانه ثروت‌های عمومی، حذف مالیات و کاهش اجرت‌های سنگین و ممنوعیت رباخواری (که مورد اشاره لیبرال‌ها نبود) و... اشاره کردند (کامنیز، 1393: 277). در سپتامبر 1992 نیز نامه سوم با محتوای مشابه نامه‌های پیشین ارسال شد که مجدداً خطاب به طبقه حاکم از بن باز، مفتی اعظم خواست امضاکنندگان این نامه‌ها را به‌علت ایجاد تفرقه در کشور، نقض قانون ممنوعیت انتقاد عمومی و نادیده انگاشتن نقاط مثبت کشور محکوم کند (کامنیز، 1393: 278).

مجموع مواضع صحویون و منازعه‌های ایدئولوژیک آنان به‌ویژه پس از جنگ خلیج فارس و فتوای ضد و نقیض علمای رسمی و هم‌چنین نامه‌های سرگشاده آنان خطاب به حاکمان سبب شد اکثریت منتقدین به حبس و زندان محکوم شوند. در 1994 مقامات سعودی تصمیم گرفتند مشایخ صحوه را تحت فشار قرار دهند. از این‌رو آل سعود، هیئت علمای اعلام را مأمور کرد تا نوشته‌ها و سخنرانی‌های ضبط شده آنان را بررسی کند. رهبران وهابی حکم داده‌اند که شیوخ صحوه آرای نادرستی ابراز کرده و به آنها دستور دادند سخنان و مواضع خود را تکذیب کنند که مورد مخالفت و رد صحویون قرار گرفت. در نتیجه این امر، شیخ عبدالعزیز بن باز آنها را از سخنرانی در میان مردم بازداشت و کوتاه زمانی پس از آن، حکومت آنها را به زندان افکند (کامنیز، 1393: 281). نتیجه‌ی غیر قابل اجتناب اقدام حکومت افزایش محبوبیت و قدرت نرم رهبران جنبش و بالطبع رادیکال‌تر شدن بدنه جنبش و رهبران میانی آن شد؛ به‌صورتی که شخصیت‌های غیر محبوس و تبعیدی (هم‌چون سعد الفقیه و محمد المسعری که کمیته دفاع از حقوق مشروع را بنیاد نهادند)، لندن را به‌عنوان پایگاه فعالیت و تبلیغات ضد رژیم خود برگزیدند.

همکاری و اتحاد با دولت

نقطه عطف گذار صحوه به مرحله سوم واقع 11 سپتامبر و موج خشونت‌ی که شهرهای سعودی را فراگرفت، بود. صحوی‌های برجسته در برابر فرصتی که رژیم برای تحت فشار قرار دادن آنها پیدا کرده بود، در موضع دفاعی قرار گرفتند. رژیم با دستگاه‌های تبلیغاتی خود خشونت جهادی را محصول اندیشه‌ها و آراء صحویون قلمداد کرد. رژیم با این تبلیغات دو هدف را دنبال می‌کرد: از یکسو دامان خود را از تروریسم که ادعای غربی‌ها و دولت آمریکا بود پاک کند و از سوی دیگر اتهامات غربی‌ها که متوجه خود رژیم بود را متوجه اپوزیسیون جهادی نماید و توجیهی برای پاکسازی آنها بیابد. در این دوره حساس، رابطه بین حکومت و صحوی‌ها با وابستگی متقابل مشخص می‌شود. با ادامه اتهامات، صحوی‌ها خودشان را نه‌تنها از گفتمان جهانی اسامه بن لادن و ایدئولوگ‌های جهادی محلی، بلکه از اسلام‌گرایان مخالف خارجی نیز دور نگه داشتند. بلافاصله پس از یکی از مرگبارترین حملات تروریستی در می 2003، الحوالی، العوده و بسیاری از شیوخ صحوی دیگر با انتشار بیانیه‌ای این حملات را محکوم کرده و جهادی‌ها را که به‌نوعی محصول آراء و اندیشه‌های دوره اول آنان بودند، به‌عنوان جوانانی گمراه و نادان نکوهش کردند. از آن پس، انتشار چنین بیانیه‌هایی پس از هر حمله تروریستی در عربستان سعودی و خارج امری متعارف شد. با انتشار فهرست تروریست‌های تحت تعقیب از سوی حکومت، شیوخ صحوی از جهادی‌ها خواستند که از خشونت عریان دست بردارند و خونریزی و ناآرامی‌ها را کنار بگذارند. از این‌رو

شیوخ صحوی برای تبریته خود از به‌عهده گرفتن مسئولیت طغیان جهاد و جهادی‌ها، در تکاپو افتادند (الرشید، 1393: 153).

صحوی‌ها می‌پندارند که در حوزه عمومی آنان را به غلط جناح سیاسی جنبش‌های جهادی و مبشر مبارزه مسلحانه تلقی کرده‌اند و در این راستا داعیه‌داران مذهب رسمی و لیبرال‌ها و سکولارها به‌رغم فاصله عمیق فکری‌شان باهم متفق القول‌اند. با این حال، در عربستان امروز، صحوی‌ها مجبورند موضع خود را بازنگری کنند و از رویارویی مستقیم با نهاد دین رسمی و مهم‌تر از آن با دولتی که می‌خواهد تمام قدرت اجبارگرس را علیه مخالفان آشکار سیاست‌هایش به‌کار گیرد، اجتناب کنند (الرشید، 1393: 153). لذا در دوره سوم حیات جنبش صحوه متأثر از اتفاقات و رویدادهای سیاسی و اجتماعی و بین‌المللی، رهبران جنبش، با اتخاذ یک موضع پراگماتیستی و همکاری‌جویانه به سازش با قدرت دولتی روی آوردند. شاید اگر از چشم‌انداز آنان بنگریم چاره‌ای جز این نداشته‌اند اما این مسئله تبعاتی نیز داشته است. مهم‌ترین پیامد این وضعیت «انشقاق و چندپاره شدن بدنه جنبش» بوده است. به‌عبارت دیگر ایفای نقش میانجی‌گری توسط بزرگان صحوه جهت مُجاب کردن جهادیون برای عدم کاربرد خشونت، عملاً به شکست انجامید.

هم‌چنان‌که شیوخ صحوی در حال ادامه دادن تلاش‌های خود برای کنترل جهادی‌ها بودند، توجهشان به گروه دیگری از معترضان جلب شد که از پایگاه خودشان برخاسته بودند. چنان‌چه اشاره کردیم «نهضت اصلاح اسلامی در عربستان»¹ به‌رهبری سعد الفقیه و نهضت احیای اسلامی به‌رهبری محمد المسعری که هر دو در لندن فعال‌اند، به‌عنوان دو جنبش مخالف جداگانه، از دل کمیته دفاع از حقوق مشروع در عربستان اواسط دهه 1990 سر برآوردند. این دو نهضت یک مخرج مشترک داشتند: «هر دو رژیم سعودی را نفی می‌کردند و اصلاح آن‌را ناممکن می‌دانستند و هر دو خواهان کنار گذاشتن کل رژیم بودند». با این حال، این دو جنبش تفاوت‌های عمده سیاسی در مذهب دیگری هم داشتند (الرشید، 1393: 158). نهضت اصلاح اسلامی محصول صحوه بود. طی دهه 1990 این جنبش مصائب علمای صحوی زندانی و پیروانشان را به اطلاع عموم رساند. با طغیان خشونت در عربستان سعودی پس از 11 سپتامبر، صحوی‌ها یک کمپین دشمن‌انگاری را علیه نهضت اصلاح اسلامی در عربستان و رهبر آن به‌راه انداختند. دوست صحوی سابق، محسن العواجی رهبری حملات شخصی به سعد الفقیه را به‌عهده گرفت. از سوی دیگر سعد الفقیه نیز از لندن خواهان برگزاری چند تظاهرات در شهرهای عربستان در دسامبر 2004 شد. علمای صحوی با انتشار اعلامیه‌ای، «خارج‌نشینی را که قصد تضعیف کشور و رفاه» آن‌را دارند، محکوم کردند. صحوی‌ها با محکوم‌سازی تظاهرات‌ها به‌عنوان فعالیت سیاسی نامشروع، دیدگاه وهابیت رسمی را اتخاذ کردند. در ژوئن 2005، چهل‌ویک شیخ بیانیه‌ای را در تقبیح «اقدامات موجد فتنه» امضا کردند (الرشید، 1393: 153). اما هر چند صحوی‌ها در داخل کشور با وهابیت رسمی نسبتاً هم‌صدا شدند، در موضع‌گیری‌ها در سطوح خارجی و منطقه‌ای استقلال خود را حفظ کردند. مهم‌ترین تجلی این مطلب «آمریکاستیزی» آنان بود. صحوی‌ها به جبران همکاری خود در داخل، توجه خود را به کشمکش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی معطوف ساختند. آنها در سطح منطقه‌ای به بیان ضد آمریکایی دهه 1990 خود پایبند ماندند.

اشغال عراق از سوی آمریکا و سقوط بغداد فاصله موضع حکومت و وهابیت رسمی با صحوه را هرچند خارج از عربستان، مجدداً طرح کرد. حکومت سعودی و پیرو آن، گفتمان رسمی وهابی سخت تلاش می‌کردند تا رابطه دوستانه‌ای با آمریکا برقرار کنند و خودشان را به‌عنوان یک نیروی میانه‌رو در منطقه معرفی کنند، در حالی‌که صحوی‌ها با پشتیبانی سخت از نگرش ضد جنگ، نشان دادند که هنوز هم می‌توانند برای حکومت خود مشکل‌آفرینی کنند. اکثریت آنان به نفی کامل

جنگ پرداختند و آن‌را با شعارهایی چون «توطئه امپریالیسم صهیونیستی-مسیحی» و «جنگ صلیبی جدید» محکوم ساختند (الرشید، 1393: 167).

تفرق و تکرر جریان صحوه که در صفحات پیشین به آن اشاره شد، با سقوط مجسمه صدام در میدان مرکزی بغداد کمتر شد. به عبارت دیگر اختلافات صحوه‌ها در خارج از کشور برخلاف داخل، برچیده شد؛ چرا که همگی خواهان برکناری کامل صدام حسین بودند و او را «چهره دیگر امپریالیسم آمریکا» می‌دانستند (الرشید، 1393: 168). صحوه‌های سعودی بیانیه مشترکی منتشر کردند که امضاکنندگان آن روحانیون و کارشناسان مسلمانی از پاکستان، سودان، یمن، مراکش و فلسطین بودند. در این بیانیه، موضع این امضاکنندگان به صورت زیر خلاصه شده است:

هدف آمریکا در این جنگ، نابودی هویت مسلمانان منطقه و جایگزین کردن فرهنگ آمریکایی است. آمریکا خواهان کنترل ثروت اقتصادی کشور است تا بر شکست خود در افغانستان سرپوش گذارد. آمریکا هم‌چنین، به دنبال اشغال منطقه با جنگ و ناآرامی بیشتر است تا امنیت اسرائیل را حفظ و قیام فلسطین را سرکوب کند (الرشید، 1393: 168).

با ملاحظه رخدادهای سیاسی و اجتماعی موسوم به بهار عربی در سال‌های اخیر و نمایش اعتراضات خیابانی و نافرمانی‌های مدنی در کشورهای عربی-اسلامی و هم‌چنین مطالبه سقوط رژیم‌ها و تغییرات اساسی، علمای رسمی سعودی فوراً نسبت به هرج و مرج و انقلاب هشدار داده و هرگونه اعتراض را ممنوع اعلام کردند. هم‌چنین خواستار حفظ حرمت نظام‌های سیاسی و لزوم اطاعت از مقامات سیاسی از سوی مردم شدند. با این‌وجود ممکن بود آنها از شورش و اغتشاش برای جایگزین شدن رژیم‌های فرسوده با احزاب و جنبش‌های اسلامگرا در مصر، تونس و... حمایت کنند، اما زمانی که تب‌وتاب انقلابی به قلب سرزمین‌های عربی در حال نزدیک شدن بود، مجدداً مشی محتاطانه خود را در پیش گرفتند. زمانی که برخی از شهروندان سعودی به‌سوی تظاهرات، نافرمانی مدنی و ایجاد تغییر از طریق اینترنت و شبکه‌های مجازی سوق پیدا کردند، نخبگان مذهبی از تأیید آنان سرباز زدند. در عوض، آنها عزم راسخ و شجاعت معترضین عرب در خارج از کشور را تحسین می‌کردند، در حالی که در داخل همراه با رژیم تمرکز خود را از بازداشت زندانیان عقیدتی، مشروعیت اقدام جمعی مسالمت‌آمیز و حق‌نمایدگی مردم در مجمع منتخبین به نبردها و نزاع‌های محلی معطوف کردند (Al-Rasheed, 2014).

اصلاح‌طلبی مدنی

در استانه خیزش‌های عربی، صحويون خود را به‌عنوان فعالان سیاسی صلح‌طلب و مسالمت‌جویی که در جستجوی اصلاح رژیم هستند، مطرح کردند. در واقع در طول این دوره آنها جایگاه خود را در نقشه عربستان سعودی بازتولید کردند. آنها استراتژی خود را در جهت باقی ماندن در کانون مباحثات مربوط به آینده کشور قرار داده و توسعه بخشیدند. در حقیقت خیزش‌های عربی منجر به تجدید قوای آنها شد، هم‌چنان که دو حزب اسلام‌گرا-النهضة در تونس و اخوان المسلمین در مصر- به قدرت رسیدند. هم‌زمان آنها از فعالان سیاسی تونس، مصری، لیبیایی، یمنی و سوری که خود را هواداران بیداری اسلامی می‌خواندند، حمایت کردند. بسیاری از صحويون تحولات سوریه را تماماً زیر ذره‌بین سیاست‌های فرقه‌گرایانه دانسته و شورشیان و معترضین سوریه را مدافعین و هواداران تجدید حیات اهل سنت در مقابل هژمونی اقلیت علوی در نظر گرفتند (Al-Rasheed, 2014).

در خیزش‌های بحرین، برخی از آنان با رژیم سعودی در تلقی کردن انقلاب بحرین به‌عنوان یک توطئه شیعی-ایرانی برای تضعیف کردن امنیت خلیج فارس هم رأی و هم نظر بودند. هم‌چنین آنها تحرکات شیعی در استان‌های نفت‌خیز شرق عربستان را محکوم کردند. آنان شیعیان را به فرصت‌طلبی متهم نموده و آنها را به‌خاطر تحریک کردن رژیم به

افزایش فشارها و سختگیری‌ها و محدود کردن فعالیت‌های صحوی‌ها سرزنش می‌کردند. برخلاف اکثریت علمای رسمی سعودی، سلمان العوده به اقدام انقلابی و جمعی مسالمت‌آمیز در چارچوب اسلام با تلفیق تفاسیر انسان‌گرایانه غربی تمرکز نمود. وی در الحاق کردن چشم‌اندازهای فکری غربی بر سرچشمه‌های فکری سلفی خود توفیق نسبی یافت.

سلمان العوده مخاطبین خود را با انتشار کتاب اسئله الثوره در سال 2012 شگفت زده کرد. العوده در این کتاب مفهوم انقلاب را بعد از دهه‌ها که از یکسو علما و اندیشمندان سنی آن را مترادف با بی‌ثباتی، هرج‌ومرج، دانسته و آن را تحت مفهوم «فتنه» مفصل‌بندی می‌کردند، بازسازی کرد. از سوی دیگر این کتاب مفروضات اصلی انقلاب در اندیشه‌های جهادی را نیز ویران کرد. جهادپویان ایدئولوژیک انقلاب را دارای چنین بار معنایی می‌دانستند: «حمایت مادی و معنوی از امت اسلامی، متکفل آزادی دعوت به حق و عدالت و از بین برنده طاغوت که مانع رسیدن پیام دعوت اسلامی به مردم می‌شود، مسئولیت استقرار قدرت و حاکمیت الله و مبارزه با متجاوزان به این حاکمیت که برای خود حق‌اِشتراع و قانون‌گذاری قائلند» (موصلی، 1388: 34). لذا این کتاب وی را در موضعی متفاوت از علمای رسمی و سنتی وهابی و هم‌چنین ایدئولوگ‌های جهادی که استراتژی‌های خشن محلی و جهانی را اتخاذ کرده بودند، قرار داد. نیازی به گفتن نیست که کتاب فوراً در عربستان سعودی ممنوع شد و بلافاصله مؤلف آن را در اینترنت منتشر ساخت. گفته‌های العوده در کتاب پرسش از انقلاب، او را به‌عنوان یکی از چهره‌های شاخص در یک لحظه تاریخی و مهم در عرصه عمومی عربستان و جهان عرب بدل نمود. در حقیقت العوده فرصت را مغتنم شمرد و متنی نگاشت که فارغ از دوگانگی‌های امکان و امتناع در الهیات سیاسی اسلامی بود (Al-Rsheed, 2014).

العوده اندیشه سیاسی غربی در باب مفهوم انقلاب در نظر مارکس، پوپر و قانون را با میراث اسلامی-سلفی خود در جهت تولید یک گفتمان دورگه که هدف آن فرا رفتن از حلقه‌های مطالعات دینی معمول است، ترکیب کرد. «او انقلاب را به‌عنوان یک سازه‌ای در گذشته، دارای وجوهی از اصلاح و نوسازی به‌جای ویرانی تعریف می‌کند. به اعتقاد او انقلاب در آغاز به‌صورت مسالمت‌آمیز و مصلحانه است؛ اما در ادامه زمانی که با سرکوب مواجه می‌شود ممکن است به نظامی‌گری و خشونت بدل شود. او می‌نویسد: «انقلاب میوه‌ای است که ممکن است زودتر از موعد برسد یا دیرتر به ثمر بنشیند» (Al-Rsheed, 2014).

در این دوره در باب تساهل بسیار سخن گفته شده است. به‌باور صحویون تساهل به‌معنای تعامل با عقاید مختلف و یا به رسمیت شناختن هویت‌های دیگر و نفی غیریت‌سازی است. سلمان العوده با ذکر حدیثی از پیامبر (ص) به این موضوع می‌پردازد: «هرکس به‌کسی که با ما در پیمان است ستم رساند یا باری بر دوش وی گذارد که تحملش را ندارد و یا بدون رضایت او چیزی از وی بستاند در روز رستاخیز به منازعه با من برخاسته است» (Al-Awdah, 2007).

امروز به‌باور العوده و دیگر صحویون، اقلیت‌های دینی و مذهبی در جامعه باید در مورد احترام باشند کما اینکه در دولت نبوی و خلفای راشدین مورد احترام بودند. مسلمانان در طول تاریخ با غیرمسلمانان بدررفتاری نکردند. این در صورتی است که برای سال‌های طولانی مسلمانان بر بخش وسیعی از جهان حکم رانده‌اند. غیرمسلمانان در تمام این دوران در عمل به مناسک و عقاید خود آزاد بوده‌اند. خداوند در این باره می‌فرماید: «به مؤمنان بگو، کسانی که مصائب و بلاهای الهی را فراموش می‌کنند را بیخشانید تا خداوند خودش آنان را در برابر کارهایی که کرده‌اند کیفر دهد».¹ هم‌چنین در جای دیگری

خطاب به پیامبر می‌فرماید: در برابر کسانی که ایمان نمی‌آورند، از آنان روی برگردان و بگو: «سلام بر شما»، اما آنان به زودی خواهد دانست.¹

هم‌چنین العوده در مقاله‌ای با عنوان «ما باید همزیستی را بیاموزیم» می‌نویسد: «همزیستی به معنای انکار داشتن نظر شخصی نیست. هم‌چنین به معنای نفی اعتقادات مذهبی نیز نیست؛ چرا که نظر شخصی و اعتقادات مذهبی جزوی از هویت فردی است و هیچ‌کس حق ندارد دیگران را مجبور به تغییر آنها نماید؛ بلکه همزیستی به معنای پایان بخشیدن به تعصبات کور و حقیقان‌آور و هیجان‌ها و اضطراب‌های گمراه‌کننده است (Al-Awdah, 2007).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش به آشنایی با نحوه پیدایش و تکوین جنبش سیاسی-فکری صحوه در پرتو تأملی تاریخی پرداختیم. ابتدا به‌طور اجمالی به وهابیت رسمی پرداختیم. ائتلاف شریعت و سیاست منجر به تشکیل دولت مدرن در عربستان شد؛ اما به تدریج تقسیم کاری میان آنها به‌وجود آمد به طوری که شریعت در حوزه جامعه و دولت در حوزه سیاسی محدود شدند. در نتیجه وهابیت رسمی را می‌توان به محافظه‌کاری اجتماعی توأم با پراگماتیسم سیاسی تعریف کرد. به همین ترتیب صحوه نیز محصول فاصله میان شریعت و سیاست در دهه 1980 است. با ورود نسبی مدرنیته و تأسیس دانشگاه‌های مدرن و خارج شدن آموزش از انحصار علمای وهابی رسمی در داخل کشور و هم‌چنین تأثیر رویدادهای جهان اسلام و شهرت گروه‌های اسلامی خارج از عربستان هم‌چون اخوان المسلمین، جنبش صحوه به‌عنوان تکاپوی دیگری از اسلام سیاسی تکوین یافت. شیخ سفر الحوالی، شیخ سلمان العوده، شیخ عائض القرنی و... بنیان‌گذاران این جنبش بودند. در حقیقت صحوه به‌عنوان جنبشی فکری-سیاسی، به دنبال باز افسون‌گری جهان سیاسی افسون‌زدایی شده (توسط وهابیت رسمی) بود. در دوره اول که دوره منازعه ایدئولوژیک با رژیم بود، صحوی‌ها مخالف انجام صرفاً مناسک فقهی بوده و به‌نوعی خواهان استقرار دولت مجری شریعت و نفی پراگماتیسم بودند. با اوج گرفتن نسبی انتقادات و تحت تأثیر قرار گرفتن عرصه عمومی رژیم تصمیم به حبس و زندانی نمودن رهبران صحوه (نظیر الحوالی و العوده و...) گرفت و دوره دوم صحوه آغاز شد. دوره سوم با رادیکال شدن بدنه جنبش و بروز خشونت‌های عربان در برخی از شهرها و هم‌چنین تبلیغات جهانی‌های سعودی خارج از کشور در راستای لزوم مبارزه با رژیم و تکفیر دولت که تا پیش از آن سابقه نداشت، رهبران صحوه از مواضع سابق خود عقب‌نشینی کرده و تلاش نمودند، دامان خود را از خشونت شاگردان سابق خود پاک نمایند. نتیجه ناگزیر این مسئله هم‌سویی خواه‌ناخواه آنان با رژیم و علمای وهابی رسمی بود، هرچند که آنان همواره این موضوع را تکذیب کرده‌اند. دوره چهارم که متأثر از دگردیسی نسبی ایجاد شده در اندیشه آنان در دوره سوم بود با تغییرات موسوم به بهار عربی آغاز شد. در این دوره صحوه بسیاری از تمایلات اسلام سیاسی و ایدئولوژیک خود را به نفع اسلام مدنی و اجتماعی کنار گذاشته است. در این دوره سخنی از اجرای شریعت به‌شبهه دوران اول به میان نمی‌آید؛ در عوض سخن از روح شریعت و دستیابی به مقاصد شریعت بود. در واقع صحوه امروز جنبشی فکری-تبلیغاتی است. سلمان العوده یکی از برجسته‌ترین مشایخ صحوه در این دوره است. وی در آثار متأخر و هم‌چنین وب‌سایت خود آشکارا از دموکراسی، تساهل، شمول‌گرایی در مقابل طردگرایی، همزیستی مسالمت‌آمیز و به رسمیت شناختن مذاهب و اقلیت‌ها دفاع می‌کند. کلام آخر آنکه اگر دوران اولیه صحوه را متناظر با دوران متقدم اخوان المسلمین مصر با محوریت آثار و اقوال سید قطب بدانیم، به‌همان میزان می‌توانیم دوره چهارم صحوه را نیز متأثر از دوره متأخر اخوان دانست که رقابت حزبی، دموکراسی، پارلماناریسم و... را در حوزه پراتیک سیاسی و فقه المقاصد و ارائه تفسیری دموکراتیک از دین را در حوزه معرفت‌شناسی دینی وارد کرده است.

1. الرشید، مضاوی (1393)، **عربستان سعودی و جریان‌های اسلامی جدید**، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
2. کامنیز، دیوید (1393)، **وهابیت و عربستان سعودی**، ترجمه مجتبی فاضلی، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
3. استیگ، استنسی (1393)، **جامعه‌شناسی سیاسی قدرت در عربستان سعودی**، ترجمه نبی‌الله ابراهیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
4. قادری، حاتم (1387)، **اندیشه‌های سیاسی اسلام و ایران**، تهران: انتشارات سمت.
5. موصلی، احمد (1388)، **مبانی نظری بنیادگرایی**، ترجمه محمدرضا آرام و علیرضا نظری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
6. ریسی نژاد، آرش (1389)، **قدرت و خشونت در اسلام سیاسی**، **پایان‌نامه** کارشناسی ارشد دانشگاه تهران.

ب) لاتین

- 1- Al-Rasheed, Madawi (2002). **A History of Saudi Arabia**, University of London .
- 2- Alterman & McCants, Jon B & William (2008). **Saudi Arabia: Islamist Rising and Falling**, London: Macmillan .
- 3- Jones, Toby Craig (2005). **The clerics, The Sahwa and the Saudi State**, center for contemporary conflict, California, United States .
- 4- Lacroix, Stephane (2014). **Saudi Islamists and the Arab Spring**, the London school of economic and political science, London .
- 5- Al-Awdah, Salman (2007). **The Scope of Freedom in Islam**, at <http://en.islamtoday.net/artshow-413-421.htm>
- 6- Al-Awdah, Salman (2010). **Tolerance** , at <http://en.islamtoday.net/artshow-414-508.htm>
- 7- Al-Awdah, Salman(2002). **Understanding Moderation**, at <http://en.islamtoday.net/artshow-414-402.Htm>.

تحول عملی و تئوریک در سیاست خارجی عربستان پس از 2003

حمیدرضا کاظمی*

کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه دانشکده روابط بین‌الملل

چکیده

عربستان سعودی در طی دهه های متمادی با توجه به سنت‌ها و ویژگی‌های نظام سیاسی این کشور سیاست خارجی محافظه‌کارانه‌ای داشته ولی در سال‌های اخیر به ویژه پس از سقوط صدام حسین در عراق در سال 2003 و تغییر در موازنه قوا سیاست خارجی عربستان از قالب سنتی خارج شده است. حملات گسترده به یمن، دخالت نظامی در بحرین و حمایت همه جانبه از مخالفان دولت سوریه و مسلح کردن آنها؛ در کنار تقابل مستقیم سیاسی - امنیتی با ایران در منطقه و فراتر از آن، نمونه‌هایی از این رفتار است. این پژوهش تلاش دارد تا با واکاوی سیاست خارجی عربستان تحول نظری و عملی در سیاست خارجی این کشور را نشان دهد و ابعاد نظری شکل دهنده به این رفتار به صورت تحلیلی با رویکرد مبتنی بر نمونه های تاریخی با تمرکز بر دو دوره قبل از سرنگونی صدام و پس از سرنگونی صدام مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها

عربستان، سیاست خارجی، محافظه‌کاری، نواقح گرای، خلیج فارس.

* Email: hrezak92@gmail.com.

بیان مسأله

تغییر در سیاست خارجی عربستان را در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی قابل بررسی است و باید به این سؤال پاسخ داد که چرا پس از 2003 رفتار سیاست خارجی این کشور دچار تحول شده است و هم‌چنین مشخص کرد که آیا زمان دقیق تحول در سیاست خارجی عربستان 2003 بوده یا پس از انقلاب‌های عربی در 2011 و یا اینکه تغییر از دوره ملک سلمان آغاز شده است؟. علاوه بر زمان دلیل این تغییر هم مهم است که آیا این تغییر آن‌گونه که خودشان ادعا دارند ریشه در سیاست‌های ایران در منطقه دارد و یا آن‌گونه که برخی کارشناسان می‌گویند ایران بهانه است و موج فزاینده مشکلات داخلی، تصمیم‌سازان سعودی را به این سمت سوق می‌دهد. برخی از صاحب‌نظران بر این باورند که سیاست تهاجمی عربستان در شرایطی است که در سطح داخلی مشکلات سیاسی درونی از جمله رقابت بین شاهزادگان و امرا در حاکمیت و به‌نوعی بحران جانشینی و هم‌چنین فشار طبقه متوسط تازه شکل گرفته در این کشور که به دلیل فقدان اصلاحات سیاسی و اقتصادی بار اضافه برای ساختار سیاسی ایجاد کرده که می‌تواند عاملی برای روی آوردن عربستان به سیاست خارجی تهاجمی در منطقه باشد؛ تا از این طریق برای کاهش فشار داخلی به سیاست‌هایی که می‌تواند توجه مردم را به موضوعات خارجی سوق دهد و احساسات آنها را برانگیزد، تمایل پیدا کند.¹

در سطح منطقه هم افزایش قدرت ایران و شیعیان در حاشیه خلیج فارس با سرنگونی صدام حسین، حل مناقشه هسته‌ای در چارچوب برجام بدون وقوع جنگ، که به‌زعم برخی ناظران منجر به برهم خوردن موازنه قدرت در منطقه شده و گسترش نفوذ ایران در سوریه، یمن و عراق منجر به نگرانی روزافزون ریاض شده است و شرایط به‌گونه‌ای است که رهبران سعودی را به این نتیجه رسانده که در این شرایط حساس منطقه، عربستان با سیاست‌های متفاوت خود به‌شکلی آشکار بر نقش خود تاکید می‌کند تا از سرعت تحولات عقب نماند. عربستان با بهره‌مندی از حمایت ایالات متحده، به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری ترامپ، اعتماد به‌نفس بی‌سابقه‌ای برای ایفای نقش فعال‌تر در تعارضات منطقه‌ای به‌دست آورده است. نکته تعارض‌آمیز مسئله در این است که عدم تمایل ایالات متحده برای دخالت مستقیم نظامی، عربستان سعودی را بیش از پیش برای ایفای نقش فعال ترغیب کرده و آنها این را درک را به‌دست آورده‌اند که الگوی سنتی نفت-امنیت با توجه به بی‌نیازی آمریکا به واردات این سوخت فسیلی متحول شده و از سوی دیگر، نیروهای نظامی روسیه در حالی که برای اولین بار در تاریخ هیچ ابرقدرتی را در مقابل خود نمی‌بینند و آزادانه عملیات‌های نظامی‌شان در خاورمیانه را به‌پیش می‌برند و از نگاه مقامات سعودی، ایالات متحده در چارچوب سیاست محور شرق² آنها را رها کرده‌اند؛ تا نبرد موازنه قدرت با ایران و متحدش روسیه را به‌تنهایی پیش ببرد.³ این تحقیق در نظر دارد ضمن گونه‌شناسی رفتار سیاست خارجی عربستان سعودی پاسخ دهد که کدام‌یک از موارد بالا عامل اساسی و اصلی تحول عملی و نظری در سیاست خارجی این کشور است و آیا خطر ایران و روسیه عربستان را نگران کرده یا اینکه تلاشی هدف‌گذاری از سوی هیئت حاکمه جدید عربستان در جریان است تا با بهانه ایران، مشکلات داخلی را مخفی کند؟

1- وب سایت نشنال اینترست، بازدید شده در 96/10/5

Trump and Saudi Arabia: Missing a Generational Opportunity,
<http://nationalinterest.org/feature/trump-saudi-arabia-missing-generational-opportunity-237>
2- The pivot east.

3- وبسایت مرکز مطالعات The ARABIA FOUNDATION بازدید شده در مورخ 96/10/6

Saudi Arabia's new foreign policy doctrine, <http://www.arabiafoundation.org>.

چارچوب نظری

بررسی ادبیات پژوهشی در ارتباط با عربستان و دیگر کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس نشان می‌دهد که فعالان سیاسی، اصحاب رسانه و حتی مولفان¹ تاکید دارند که از واژه محافظه‌کار² طی سال‌های متمادی در توصیف سیاست خارجی این کشور بهره گرفته‌اند و در تبیین این مفهوم تصریح می‌کنند که محافظه‌کاری به‌عنوان یک نظریه و اندیشه سیاسی خود را هوادار عقل سلیم می‌داند. کسانی که خود را طرفداران این مکتب می‌دانند خود را واقع‌بین معرفی می‌کنند که از تغییرات ناگهانی اجتناب می‌ورزند. محافظه‌کاران با هرگونه طرح و اندیشه خیالی و انتزاعی برای ایجاد دگرگونی‌های عمیق در جامعه و سیاست مخالف هستند و تحقق چنین طرح‌هایی را ناممکن می‌دانند. محافظه‌کاری غالباً دلالت بر نگرشی دارد که در آن حفظ سنت‌ها اهمیت بیشتری از تغییرات دارد و هرچند برخی از آن برای به نقد کشیدن و تمسخر بهره می‌گیرند؛ اما از نگاه طرفدارانش این واژه در مقابل رادیکال قرار می‌گیرد. در سیاست داخلی در کشور انگلیس یکی از دو حزب اصلی با این عنوان در رسانه‌ها شناخته می‌شود و در برخی از کشورهای اسکاندیناوی نیز احزابی با این عنوان حضور دارند؛ اما در روابط بین‌الملل واژه محافظه‌کار بیش از هرکسی برای کلمنس و نتسل مترنیک³ سیاستمدار سرشناس اتریشی در قرن نوزدهم اطلاق می‌شد. این دانش واژه سیاسی بیشتر برای توصیف وضعیت اجتماعی قبل از صنعتی به کار می‌رود که جامعه دارای ذهنیت‌های رسته‌های اجتماعی با ریشه‌های حفظ سنن است. قانون گذاشته نمی‌شود بلکه کشف می‌شود (پی، واینر، 1385: 388). محافظه‌کاران با هرگونه طرح و اندیشه خیالی و انتزاعی برای ایجاد دگرگونی‌های عمیق در جامعه و سیاست مخالف هستند و تحقق چنین طرح‌هایی را ناممکن می‌دانند؛ لذا آنها پایبند به امور مانوس و ترس از آنچه تجربه ندارند را دارند. محافظه‌کار خود را عمل‌گرا یا پراگماتیست می‌داند و سیاستمدارانی که خود را در این دسته جای می‌دهند خود را به‌عنوان فرآورده‌های تاریخ در وضع خاص اجتماعی و تاریخی می‌پندارند که مقابل تحولات سریع برای تغییر ناگهانی وضع موجود می‌ایستند (بشیریه، 1373: 175).

حوزه عملی هم رفتار سیاست خارجی عربستان طی 5 دهه حاکی از آن بوده است که ریاض کوشیده بر پایه اعمال نفوذ سیاسی⁴ در کشورهای همسایه هم‌چون یمن و عراق تحولات سیاسی را مدیریت نماید. عربستان با به‌کارگیری دیپلماسی ریا⁵ بازیگران را به‌خود نزدیک نماید. سنت سعودی‌ها میانجی‌گری و تلاش برای فیصله دادن بحران‌ها منطقه‌ای هم‌چون جنگ داخلی در یمن، جنگ عراق با ایران و جنگ داخلی در لبنان بود و برای نیل به این هدف با بهره‌گیری از ثروت و مشروعیت اسلامی ناشی از اماکن مقدس وارد عمل می‌شدند. بازی دادن ماهرانه متحدان و رقبا هم ابزار دیگری برای سیاست خارجی سعودی‌ها بود؛ آنها در یمن طی سال‌های متمادی جنگ و بحران سیاسی تمایلی به ورود مستقیم نظامی نداشتند و با به‌کارگیری متحدان خود در یمن هم‌چون امامی‌ها علیه نیروهای مارکسیست، آنها را مهار می‌کردند یا در مواجهه با ایران و انقلاب اسلامی در حالی که تهران را دعوت به مصالحه می‌کردند؛ هم‌زمان به طرف عراقی برای ادامه نبرد وام اعطا می‌کردند (محمدی، 1381: 65). عربستانی‌ها از زمان تاسیس حکومت سعودی به این سیاست شهره بودند که از برخوردهای مستقیم اجتناب می‌کنند و سیاست محافظه‌کاری در راستای تحکیم جایگاه سیاسی رژیم حاکم در

1- واژه نظام‌های محافظه‌کار برای سال‌های متمادی در توصیف سیاست‌های کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در رسانه‌ها و کتب اطلاق می‌گردید و از اولین منابع فارسی زبان که به‌طور ویژه به بحث درخصوص نظام سیاسی عربستان و ویژگی محافظه‌کاری در این کشور پرداخته، کتاب «سیاست و حکومت در عربستان سعودی» نوشته سید داود آقایی در سال 1368 است.

2 - conservative.

3 - Klemens von Metternich.

4 - Political influence.

5 - Rial diplomacy.

داخل (با تاکید بر آموزه‌های مذهبی وهابی) و در خارج (با سیاست محافظه کار و غیرتقابلی) از این کشور بنا شده است (Gold & Berry, 1986: 5-21) به باور متخصصان در امور عربستان دلیل تمایل رهبران این کشور به محافظه کاری شاکله نامتقارن و متناقض این کشور است. عربستان یک قدرت منطقه‌ای غیر متعارف است که در مقایسه با ایران، ترکیه و مصر از لحاظ نظامی ضعیف تر است و این در حالی است که این کشور از لحاظ تولید ناخالص داخلی رتبه اول را در جهان عرب دارد و در خاورمیانه پس از ترکیه قرار دارد (گاس، 1390: 352).

این کشور به عنوان کشوری که حرمین شریفین در آن قرار دارد و با توجه به اینکه بزرگ‌ترین تولید کننده نفت در جهان است و ثروتی هنگفت در اختیار دارد، داعیه دار رهبری جهان اسلام است. عربستان قدرتی منطقه‌ای است و برای رسیدن به جایگاه قدرت برتر به اتحاد با قدرت‌های خارجی نیاز دارد؛ که همین اتحاد در مقابل تهدیدها، یک امتیاز برای عربستان به حساب می‌آید؛ چرا که از جانب رقبای منطقه‌ای تحت فشار قرار دارد. برای درک سیاست خارجی عربستان باید اهداف آن را مد نظر قرار داد و گریگوری گاس این اهداف را این گونه ذکر می‌کند:

الف) حفاظت در برابر سلطه خارجی یا تهاجم نظامی

ب) تضمین ثبات داخلی حکومت آل سعود

سیاست خارجی در واقع یکی از ابزارهای تامین ثبات داخلی و حفظ حکومت خانواده سلطنتی به حساب می‌آید. ریاض سیاست خارجی خود را بر اساس ارائه اسلام برای رهبری بر جهان اسلام بنا نهاده و با توجه به علائق ایدئولوژیک سعی دارد تا اسلام غیر انقلابی را ترویج کند؛ تا این گونه به حفظ طبیعت رژیم حاکم نیز کمک کرده باشد (گاس، 1391: 358). عربستان به طور سنتی تلاش می‌کند تا به گونه‌ای دقیق سیاست‌های خود را موازی با طرح‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای حامی خود به اجرا بگذارد.

ابزاری چون تطمیع، سیاست نفتی¹، سیاست ریالی، تبلیغات و اهرم مذهبی از مهم‌ترین ابزار پیش برد سیاست خارجی عربستان در منطقه پیرامونی این کشور به حساب می‌آید. عربستان سیاست خارجی خود را در سه حوزه اصلی اجرا می‌کند که اولی، دایره خلیج فارس است که قلب و عمق استراتژیک منطقه‌ای عربستان به حساب می‌آید؛ که آن را از طریق شورای همکاری خلیج فارس اجرا می‌کند. دومی، دایره عربی است که عمق استراتژیک قومی (عربی) است که عربستان با اتحادیه عرب و سازمان‌های وابسته، آن را اجرا می‌کند و به دلیل اینکه قومیت عربی در داخل این کشور که به شکل قبیله محوری اداره می‌شود، دارای اهمیت بالایی است. دایره اسلامی نیز عمق استراتژیک معنوی سیاست خارجی سعودی‌ها است. این استراتژی از طریق سازمان کنفرانس اسلامی و ده‌ها سازمان وابسته به آن با تبلیغ و حمایت مالی از گروه‌های مذهبی و ترویج نگاه مذهبی نزدیک به حاکمیت عربستان به اجرا گذاشته می‌شود. سیاست خارجی عربستان در سطح بین‌المللی نیز تلاش می‌کند با اتحاد راهبردی با آمریکا و ایفای نقش به عنوان قدرت منطقه‌ای عمل کند. این کشور با همین اتحاد، تلاش می‌کند مقابل همسایگان قدرتمندتر خود در خاورمیانه موازنه برقرار کند. راهبرد سعودی‌ها در رابطه با یک سطح (سطح بین‌المللی) مناسب است، ولی زمانی که وارد تحلیل در سطح منطقه و داخلی عربستان می‌شویم، این مسئله مشکل‌زا می‌شود. اتحاد با آمریکا در سطح بین‌المللی در داخل عربستان مشکل اساسی با ماهیت به هم تنیده حکومت شکل گرفته برپایه مذهب در این کشور دارد. تاکید بر اینکه حکومت عربستان اسلامی‌ترین است باعث شده تا اتحاد با آمریکا برای این کشور به یک چالش مشروعیتی مبدل شود. مدیریت این تناقضات است که سیاست خارجی عربستان را محتاط بار آورده و دولت ریاض کوشیده است بین این نقاط تناقض آمیز مصالحه ایجاد کند و

هرجا که از ایجاد مصالحه ناتوان بوده به انتخاب صریح روی آورده است (زراعت پیشه، 1384: 181-258). همان‌طور که تصریح شد، عربستان در طول چند دهه گذشته سیاست خارجی خود را با روش مدارا و جذب¹ و کاهش تشنج با کشورهای مجاور و دولت‌های ذی‌نفع پی‌گیری کرده است. عربستان در این مسیر بیش از همه از «دیپلماسی ریالی» بهره گرفته است؛ به‌طوری‌که هر زمان به مشکلی بر می‌خورد با بهره‌گیری از ثروت نفتی خود مواضع کشورها را به‌نفع خود تغییر داده است.

سیاست خارجی عربستان پیش از تحول

در خاورمیانه عربی تا سال 1945 اغلب کشورها و مستعمره بودند و در این سال تنها 4 کشور مصر، عراق، یمن و عربستان استقلال داشتند و پس از این دوره به‌ترتیب سوریه، لبنان و اردن در سال 1964 و سوئد، مغرب و تونس در سال 1965 و دیگر کشورها نیز پس از این دوره استعمارزدایی شدند.

1- ایفای نقش حاشیه‌ای: خانواده سلطنتی هاشمی که از حجاز به اردن تبعید شده بود در این کشور قدرت را در دست داشت، آل سعود و خانواده سلطنتی فاروق نیز در عربستان و مصر حکومت را در اختیار داشتند که اولین حادثه مهم در سال 1952 با کودتای افسران آزاد در مصر و سرنگونی حکومت سلطنتی ملک فاروق روی داد. این دوره شاهد دخالت زیاد انگلیس و فرانسه در منطقه بود و آمریکا تنها در عربستان نفوذ داشت و در مقابل انگلیس در ایران، مصر و عراق و فرانسه نیز در سوریه و لبنان حوزه عمل داشت. تلاش آژانس یهود برای ورود بیش از پیش یهودیان به فلسطین نیز ادامه داشت و عربستان در این برهه که عبدالعزیز سلطنت را برعهده داشت، تلاش داشت تا با قرار گرفتن در کنار دیگر اعراب جلو یهودی‌سازی فلسطین را بگیرد. عربستان تا سال 1951 که زمان مرگ عبدالعزیز بود با وجود مصر نقشی حاشیه‌ای در نبرد اعراب و اسرائیل داشت و استراتژی دفاع از وضع موجود را در پیش گرفته بود و از همین‌رو بود که طی این سال‌ها اختلاف مرزی خود با عراق و اردن هاشمی را که از سال‌های 1935 و 1936 باقی مانده بود را حل و فصل کرد و از هرگونه تقابل و ماجراجویی منطقه‌ای خودداری می‌کرد. در این دوره عربستان تلاش داشت با کمک مصر مانع از قدرت گرفتن خانواده هاشمی اردن شود که در واقع به سلطنت عربستان چشم داشتند. از سوی دیگر عربستان از پیوستن به پیمان بغداد در ازای دریافت کمک‌های نظامی از مصر برای تشکیل ارتش مدرن خودداری کرد و بر تقویت همکاری با اتحادیه عرب در مقابل پیمان بغداد تاکید کرد، این تصمیم ریاض با مشورت قاهره صورت گرفت، هم‌زمان با این توافق نظامی بین ریاض و قاهره جنگ بین مصر با فرانسه، انگلیس و اسرائیل به‌وقوع پیوست که در واقعه نقطه تحویل در موازنه قوا منطقه بود؛ چرا که آمریکا و شوروی برای اولین‌بار با جدیت وارد مسائل خاورمیانه شدند و با دخالت خود مانع از ادامه حملات به کانال سوئز شدند. عربستان در این دوره کمکی 100 میلیون دلاری به مصر برای ساخت سد اسوان ارائه کرد و سفرای خود از لندن و پاریس را فراخواند و هم‌چنان در تلاش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی با واشنگتن و قاهره هماهنگ بود (مسلم، 2000: 43-76).

2- ایفای نقش فعال: عربستان در دهه 60 و 70 میلادی از یک سیاست خارجی فعال‌تر برخوردار شد که بر ضدیت با ناسیونالیسم ناصری متمرکز بود تا آن‌را مهار کند. عربستان در این دوره با توجه به افزایش قدرت نفتی و مالی، پایان‌داری در داخل خاندان بین فیصل و سعود، تقویت روابط راهبردی با آمریکا و در مقابل تضعیف جایگاه و مصر پس از شکست از اسرائیل، توانست نقش پررنگ‌تر در منطقه خاورمیانه داشته باشد. ملک فیصل پادشاه قدرتمند سعودی پس از

دخالت‌های عبدالناصر در یمن برای نشان دادن اینکه جزیره العرب خط قرمز این کشور است، برای ایفای نقش فعال وارد تحولات این منطقه شد. بحران یمن در دهه 60 محور سیاست خارجی عربستان بود؛ به طوری که پس از خروج از این بحران عربستان توانست قدرت عمل دیپلماسی خود را به رخ بکشد. ناصری‌ها در 1962 حکومت سلطنتی «امام‌الله» را در یمن شمالی سرنگون کردند و همین مسئله که یک حکومت چپ‌گرا در حیاط خلوت آل سعود شکل گیرد خطر جدی شناخته می‌شد (فاست، 1386: 387).

عربستان در این دوره تلاش کرد تا با ارسال سلاح و تقویت قبایل شمال یمن آنها را علیه جمهوری خواهان وارد عمل کند و با دیپلماسی ریال خود عشایر مناطق مرزی را تقویت کرد و با نیروهای خود جمهوری خواهان ناصریست را تحت فشار قرار داد و این در شرایطی بود که فشار جنگ‌های اعراب و اسرائیل مصر را وادار کرد تا نیروهای خود را از یمن شمالی خارج کند، جمال عبدالناصر در نشستی در خارطوم با فیصل توافق کرد که دست از حمایت‌های خود بردارد که این مسئله در نگاه «سلال» رهبر انقلابیون یمن شمالی به مثابه خنجر از پشت بود. سلال پس از خروج نیروهای مصری کابینه‌ای تشکیل داد که در آن طرفداران ناصر کمتر بودند، ولی این راهکار پاسخ نداد و وی سرانجام در 1967 در کودتایی حکومت را از دست داد و با حمایت عربستان «قاضی ایرانی» جانشین وی شد. ایرانی به طور علنی از کنار آمدن با سلطنت‌طلبان سخن گفت و با وجود تلاش‌های جمهوری خواهان، این طرفداران عربستان بودند که قدرت بیشتری داشتند. عربستان در هر زمان که لازم بود با اشاره به عشایر طرفدارش جنگ داخلی را برای تضعیف بازماندگان سلال دامن می‌زد.

عربستان از این طریق توانست به بهانه ناتوانی «حسن العمری» نخست‌وزیر یمن شمالی که از بازماندگان سلال بود را وادار به کناره‌گیری کند و سرانجام طرفداران سلطنت‌طلب به رهبری «امام البدر» پس از 8 سال برای پایان جنگ داخلی با دولت جدید صلح کردند؛ اما بازمه عربستان با فشارهای سیاسی و حمایت‌های پشت پرده شرایط را متشنج می‌کرد. «محسن العینی» جانشین حسن العمری که خواستار وحدت یمن شمالی با یمن جنوبی بود و همین دلیلی شد تا عربستان وی را نیز از سر راه بردارد. سرهنگ «ابراهیم الحمیدی» با کودتا به قدرت رسید، ولی وی نیز پس از مدتی با آشکار شدن تمایل برای وحدت دو یمن ترور شد؛ اما جانشین وی «احمد الفشیمی» نیز که مورد وثوق ریاض بود به سرنوشت الحمیدی گرفتار شد. اوضاع یمن شمالی هم‌چنان متشنج و ناآرام بود که در سال 1979 علی عبدالله صالح در این کشور به قدرت رسید، وی کاملاً هماهنگ با سیاست‌های آل سعود بود و تا سال‌ها تلاش کرد تا مایه دل آزرده‌گی عربستان را فراهم نکند. عربستان در همین زمان موضعی کاملاً متخاصم در قبال یمن جنوبی داشت و دائماً با تحرکات پشت پرده و توطئه‌ها و تحریک مخالفان حکومت عدن را تحت فشار قرار داده بود. اصول سوسیالیستی و ملی‌گرایانه در یمن جنوبی در تعارض با اصول محافظه‌کارانه حکومتی سلطنتی آل سعود بود. عربستان در یمن شمالی از شیوه‌های مختلفی برای فشار بر دولت استفاده می‌کرد که مهم‌ترین آن رشوه به رجال سیاسی و تحریک قبایل بود و این‌گونه این کشور را تحت تسلط در آورده بود؛ ولی در یمن جنوبی دیپلماسی ریال همانند همسایه شمالی موفق نبود. عربستان در سال 1968 با کمک آمریکا شورش‌های داخلی گسترده‌ای را در یمن جنوبی هدایت کرد و پس از آن در سال 1971 یمن شمالی را تحریک کرد تا با همسایه جنوبی وارد جنگ شود. عربستان به‌طور مستمر به فشارهای خود علیه دولت عدن ادامه داد. الگوی رفتاری عربستان در قبال بحران یمن طی سال‌های 1960 تا 1980 نشان از آن می‌دهد که حتی در سال‌های ابتدایی این بحران دیگر سعودی‌ها با وجود فوریت تهدید خارجی در محیط امنیتی نزدیک به خود تنها به تلاش‌های

پنهان¹ و زیرزمینی تمایل داشت تا حمله مستقیم نظامی؛ ابزار مالی و سیاسی اولویت اول برای سعودی‌ها بود. نگاه سعودی‌ها در این رویکرد بر جلوگیری از جنگ و جلوگیری از تغییر در معادله امنیتی متمرکز بوده و رویکرد آنها بر اساس اتحادها و ائتلاف‌ها قابل درک است (سلامه: 1980: 80-150).

در این بخش به‌طور مفصل سیاست خارجی عربستان در قبال یمن به‌عنوان اصلی‌ترین پرونده سیاست خارجی سعودی از زمان تاسیس، مطرح گردید تا به‌خوبی روشن شود که ریاض با چالش یمن در بحرانی‌ترین شرایط یعنی حتی در زمان دخالت ارتش مصر در یمن چگونه عمل کرده و از طریق رابطه با تمام طرف‌های یمنی و بازی‌های سیاسی سعی در کنترل اوضاع داشت. این در حالی است که در سال‌های اخیر ارتش عربستان در دو نوبت عملیات نظامی در مرزهای جنوبی خود انجام داد که در دومین مورد که از سه سال قبل آغاز گردید، همراه با بمباران مستمر و محاصره اقتصادی بوده که هیچ سنخیتی با رویکرد تاریخی عربستان در قبال یمن ندارد.

نوع رفتار عربستان در قبال وقوع انقلاب اسلامی در ایران نیز متأثر از رویکرد امنیتی ریاض نسبت به مسائل منطقه بوده است. عربستان در مواجهه با خطر ایران انقلابی بر بازدارندگی² و حفظ وضع موجود تاکید داشت. عربستان و متحدان این کشور در حاشیه خلیج فارس را برای افزایش همکاری‌های چند جانبه ترغیب کرد. ریاض که هم از قدرت ناسیونالیسم بغداد نگران بود و هم از انقلاب ایران، جنگ دو دشمن را به‌سود خود دید (ابراهیمی، 1383: 25). ایران و عربستان با وجود همکاری‌های دوجانبه در چارچوب سیاست دو ستونی برای مقابله با کمونیسم در قبال از انقلاب نیز با یکدیگر اختلاف داشتند؛ اما چالشی که جمهوری اسلامی ایران برای عربستان ایجاد کرده بود با مبارزه‌جویی ناشی از بعثی‌ها و ناصری‌ها متفاوت بود. از یکسو ایران قوی‌ترین کشور خلیج فارس بود و از سوی دیگر سیاست اسلامی محافظه‌کارانه عربستان که تجلی آن در اتحاد با غرب بود در نقطه مقابله حکومت انقلابی جدید ایران بود که قصد تغییر وضع موجود را داشت. سیاست کلان عربستان در قبال ایران پس از انقلاب از یکسو به‌نوعی سیاست بازدارندگی و از سوی دیگر بر دیپلماسی و سیاست آشتی جویانه³ مبتنی بود که در نهایت دولتمردان ریاض را به تامین اهداف و منافع خاصی سوق داد. نگرانی از انقلاب و آثار آن عامل اصلی رفتار دوگانه عربستان در قبال ایران بود، آنها با بازدارندگی و مصالحه‌جویی هم‌زمان تلاش داشتند تا از یک‌طرف ایران موازنه منطقه‌ای را برهم نزنند و در مقابل عراق هم از برتری نظامی خود در پی از هم‌پاشیدگی برای تسلط به امنیت خلیج فارس بهره نگیرند، از این‌رو عربستان در طی 8 سال رفتاری دوگانه و موازنه‌گرا را به اجرا درآورد؛ چرا که نه پیروزی عراق و نه پیروزی ایران برای آنها خوشایند نبود. نمود رفتار عربستان برای مصالحه‌جویی در تلاش این کشور در پایان جنگ و دعوت طرفین برای خاتمه به درگیری‌ها تبلور داشت و این تحرکات دیپلماتیک به‌نحو ظریفی با بُعد دیگر استراتژی یعنی مهار⁴ و بازدارندگی در آمیخته بود، به‌طوری‌که تشخیص این دو سیاست را سخت می‌نمود (مهدی‌زاده، 1382: 32-40).

مسئله توازن قدرت در منطقه یکی از متغیرهای مؤثر در اتخاذ سیاست مزبور عربستان بود و حفظ وضع موجود قوی‌ترین عنصر سیاست خارجی عربستان است که در شکل‌دهی به رفتار این کشور در طول جنگ ایران و عراق نقش بسزایی داشت. عربستان در این مرحله تاریخی یعنی از 1979 تا 1989 بر اساس سنت محافظه‌کاری که از زمان فیصل باقی مانده بود؛ در این دوره نیز در سیاست‌گذاری‌های این کشور تاثیر داشت. وزیر خارجه عربستان در سال 1985 به‌دعوت

- 1- Hidden efforts.
- 2- Deterrence.
- 3- Conciliatory policy.
- 4- Containment strategy.

همتای ایرانی‌اش به تهران سفر کرد و پس از این زمان تلاش‌های ریاض برای پایان جنگ وارد مرحله جدید شد و دو کشور رایزنی‌ها و تماس‌های خود را تا تمام شدن جنگ ادامه دادند، این در شرایطی بود که در همین زمان رایزنی‌های ریاض - بغداد نیز جریان داشت و کمک‌های بلاعوض و وام‌های بلندمدت به عراق می‌داد. عربستان با پی‌گیری این سیاست توانست روابط خود را با ایران در پرونده‌های مشترکی چون نگرانی از اشغال افغانستان توسط شوروی، نگرانی از قدرت‌گیری بعث در منطقه ادامه دهد.

می‌توان گفت که عربستان با پی‌گیری سیاست محافظه‌کارانه در طی 5 دهه یعنی از زمان تصدی پست وزارت خارجه توسط فیصل بن عبدالعزیز و تثبیت نقطه نظرات وی به‌عنوان چراغ راهنمای سیاست خارجی عربستان در کنار بهبود توان مالی این کشور، جایگاه و نقش خود را در منطقه از یک کشور تابع به بازیگری تاثیرگذار مبدل کند؛ بدون اینکه وارد تقابل مستقیم نظامی با کشوری شود. قدرت عربستان از توان مالی و توان اثرگذاری این کشور در کنار حرمین شریفین است. علاوه بر این عربستان با استفاده از شرایط مطلوب منطقه‌ای و درگیری و مشغول بودن رقبای عمده‌اش در چالش‌های گوناگون موقعیت خود را ارتقا دهد (سلامه، 1980: 72-90). عربستان طی دهه 70 با کمک ایران به مقابله با ملی‌گرایی در عراق و مصر پرداخت و پس از آن با کمک عراق و مصر به مهار ایران انقلابی پرداخت و نکته این است که با تشویق متحدان آنها را وارد جنگ با دشمن مقابل می‌کرد و خود تنها در بیرون میدان به حمایت لجستیک می‌پرداخت و سهم خود را از نبرد اخذ می‌کرد (احمدیان، 1389: 17). عربستان در این دوره با وجود ارتقا جایگاه خود موازنه را برهم نزد و حتی پس از وقوع انقلاب در ایران و نگرانی از تهدید نزدیک هرگز نگاهی خوشبینانه به اهداف عراق در حمله به ایران و تمایل به واژگون‌سازی¹ روابط قدرت میان کشورهای منطقه نداشت؛ هرچند به جرح و تعدیل قدرت که موضع نسبی کشورها را تغییر نمی‌داد، علاقه‌مند بود. رفتار عربستان در طی سال‌های 50 تا 80 میلادی نشانی از یک رفتار امپریالیستی نداشت، بلکه بیشتر به دنبال اصلاح وضعیت به سود خود بوده و هیچ‌گاه اقدام به برهم زدن نظم منطقه نکرده است. «گراهام فولر²» در کتاب قبله عالم درباره مقایسه سیاست خارجی ایران و عربستان در مقام رقابت در منطقه خلیج فارس این‌گونه می‌نویسد: «ریاض در مقابل همسایگان نیرومند خود فقط در شرایط بحرانی، در دفاع و زمانی که راه‌های دیگر را آزموده باشد، به زور متوسل خواهد شد؛ چرا که در وهله اول برای ورود به عرصه نظامی باید ارتش را تقویت کرد که تقویت نیروهای مسلح می‌تواند علیه رژیم به کار رفته شود. در وهله دوم اینکه هر شکستی هرچند کوچک به وجهه و چهره رژیم حاکم تاثیر می‌گذارد. فرمول سیاست خارجی عربستان بر این پایه بوده که تا حد امکان خونسرد باش و بگذار مسائل خود به‌خود حل شوند. این خطوط راهنمای سیاسی غریزی که هیچ‌گاه بیان نشد و به پذیرش آن نیز اعتراف نشد، به عربستان سعودی کمک کرده است تا طی نیم قرن گذشته در جایگاه خوبی قرار داشته باشد» (فولر، 1371: 83-150). همین مسئله باعث شده تا این کشور از ایفای نقش رهبر و نوک پیکان بودن خودداری کند؛ زیرا عهده‌دار شدن نقش رهبری متضمن خطراتی است. این خصوصیات منعکس‌کننده احتیاط و محافظه‌کاری حکومتی است که ثروت نفتی و سیاست‌های انعطاف‌پذیر خود را با موفقیت به کار گرفته است.

پیش زمینه تغییر در سیاست خارجه محافظه‌کارانه عربستان

دهه 80 با روزهای خوبی برای ریاض همراه بود و این کشور به لطف سرمایه نفتی خوبی که در اختیار داشت و درگیری رقبای منطقه از جمله ایران، عراق و مصر به مشکلات داخلی و جنگ توانست جایگاه خود را ارتقا دهد؛ اما با آغاز دهه

1 - Subversion.
2 - Graham Fuller.

90 شرایط دچار تغییر شد. در سال 1990 رژیم صدام حسین به کویت حمله کرد و این کشور را به خاک خود ضمیمه کرد. وقوع بحران خلیج فارس و حمله نظامی عراق به کویت و پس از آن به عربستان سعودی تاثیر زیادی بر سیاست خارجی ریاض داشت، چرا که نشان داد دیپلماسی ریالی و سیاستمداران و جذب این بار به شکست انجامیده است. عربستان سعودی در اولین گام وادار شد، برای نجات خود از حمله ارتش عراق از آمریکا درخواست کمک کند و به نیروهای این کشور اجازه داد در شبه جزیره پایگاه نظامی ایجاد کنند که این مسئله علاوه بر تبعات استراتژیک برای عربستان که به نوعی تقسیم حیات خلوت خلیج فارس با آمریکا بود، در عرصه داخلی نیز مشروعیت رژیم سعودی را زیر سؤال برد و برای حاکمان این کشور به ویژه در میان اسلام‌گرایان سنتی مشکل ایجاد کرد؛ هم‌چنین هزینه‌های جنگ هم برای عربستان قابل چشم‌پوشی نبود.¹ جنگ خلیج فارس به‌عنوان یکی از آثار تغییر در نظام دوقطبی بین‌المللی در منطقه بر سیاست خارجی عربستان سعودی نیز اثر گذاشت و آن را می‌توان به‌عنوان پیش‌زمینه‌ای برای تحول در سیاست خارجی عربستان طی سال‌های بعد در نظام بین‌المللی و منطقه‌ای دانست. پس از بحران خلیج فارس و حمایت برخی از کشورهای عربی هم‌چون اردن، سوئد، یمن و تشکیلات خودگردان، ریاض در سیاست محافظه‌کارانه خود تجدیدنظر کرد؛ اولین تغییر در محافظه‌کاری سعودی‌ها دعوت از آمریکا برای نبرد علیه عراق بود و گام بعدی اعمال سیاست خارجی مبتنی بر انتقام از حامیان صدام حسین و اجرای سیاست شدت عمل در قبال این کشورها بود (عابدینی، 1373: 46).

همان‌طور که گفته شد جنگ خلیج فارس در داخل منجر به لطمه خوردن مشروعیت سیاسی رژیم و در عرصه خارجی از نفوذ عربستان در سه فضای خلیج فارس، جهان اسلام و جهان عرب شد. کشورهایی چون اردن، سوئد و یمن پس از رفتار انتقام‌جویانه سعودی‌ها روابط خود با ایران و مصر را تقویت کردند. از سوی دیگر بحران خلیج فارس روابط آمریکا و عربستان را تغییر داد و این رابطه را که در گذشته بر پایه وابستگی دوجانبه نفت و سلاح بین دو طرف بود را به وابستگی نامتقارن² نفت و امنیت تبدیل کرد. ورود آمریکا به خاک عربستان و هم‌زمان تاکید بر اسلامی‌ترین کشور بودن به‌عنوان عنصر مهم مشروعیت سعودی‌ها در داخل محیط منطقه باعث شده تا حاکمان ریاض تلاش بیشتری برای مدیریت تناقضات در سیاست داخلی با سیاست خارجی خود داشته باشند؛ که همین مدیریت تناقضات منجر می‌شود، سیاست سعودی‌ها در دوره پس از جنگ و تا آغاز عملیات اشغال نظامی عراق محتاط‌تر از گذشته باشد تا میان فشارهای متعدد داخلی و خارجی مصالحه ایجاد کنند (اسدی، 1391: 205).

هم‌چنین بحران خلیج فارس نشان داد که ساختار نامتعارف عربستان چگونه آسیب‌پذیر است؛ کشوری که به‌دلیل در اختیار داشتن منابع مالی بالا در کنار موقعیت ممتاز مذهبی ناشی از حریم شریفین داعیه‌دار رهبری در جهان اسلام است، دارای ارتشی ضعیف است که در تحولات منطقه نمی‌تواند اهرمی قابل اشاره باشد، سعودی‌ها به‌دلیل جمعیت کم و نگرانی از کودتای نظامیان همانند کودتای افسران ناصری در دهه 60 میلادی، تمایلی به تقویت ارتش نشان نداده‌اند که همین مسئله بر اتکای آنها به آمریکا در زمینه امنیتی افزوده است (شعرباف، 1391: 234).

1- عربستان در کنار آمریکا و نیروهای ائتلاف و با هزینه‌ای بالغ بر 61 میلیارد دلار عراق را از کویت عقب راند. وزارت دفاع آمریکا هزینه جنگ دوم خلیج فارس را عددی بالغ بر 61 میلیارد دلار اعلام کرد که 54 میلیارد آن توسط کشورهای ائتلاف پرداخت شد و دو سوم 54 میلیارد یعنی 35 میلیارد دلار توسط کشورهای حاشیه خلیج فارس پرداخت شد. عربستان بخش اصلی هزینه‌های نیروهای آمریکایی شامل غذا، آب، سوخت، جابه‌جایی و امکانات نیروهای آمریکایی را پرداخت کرد آمریکا عددی بالغ بر 7 میلیارد دلار یعنی 12 درصد از مجموع را در این جنگ هزینه کرد.

2- Asymmetric interdependency.

سرنگونی حکومت عراق؛ تغییر موازنه و آغاز تحول

وقوع جنگ سوم خلیج فارس که به اشغال عراق توسط آمریکا منجر شد در شرایطی برای عربستان رقم خورد که این کشور هم‌چنان با فشارهای داخلی گروه‌های تندرو مذهبی از یکسو و مطالبه دموکراسی‌خواهانه اقشار مردم در داخل مواجه بود. عربستان که مخالف اشغال عراق بود، بارها پیش از آغاز حمله، اعلام کرد که اشغال عراق می‌تواند تبعات متعددی برای منطقه از جمله برهم خوردن موازنه سنتی بین اعراب و ایران در خلیج فارس داشته باشد.

عربستان پس از اشغال عراق توسط آمریکا و به قدرت رسیدن شیعیان در این کشور تلاش کرد تا مانع از ادامه قدرت گرفتن ایران و به تبع آن گروه‌های شیعه در منطقه شود، عربستان که سیاست محافظه‌کارانه و الگوی امنیتی مبتنی بر اسلوب مدارا و کاهش دشمنی را با دیپلماسی ریالی از دهه 50 میلادی و حتی قبل از آن به اجرا می‌گذاشت؛ پس از بحران عراق و تغییر در ساختار سیاسی این کشور به سود نیروهای نزدیک به ایران، کنار گذاشت و سعی کرد، عملکرد خود را برای احیا موازنه سابق با سیاست خارجی تهاجمی دنبال کند (موسوی، 1395: 11). پس از این دوره ما شاهد تغییر در سیاست خارجی عربستان به شکل واضح‌تری هستیم. ریاض بر اساس سیاست خارجی محافظه‌کارانه در راستای حفظ وضع موجود تلاش می‌کرد تا مانع از برهم خوردن موازنه در محیط امنیتی خود به‌ویژه در منطقه شود. آنها در قبال تلاش‌های مصر برای برهم زدن اوضاع در یمن به سودشان با موازنه‌سازی نیروهای داخلی و دیپلماسی فعال در این کشور اوضاع را تحت کنترل درآورد. در بحران 1973 نیز تلاش کرد تا مانع از برتری راهبردی اسرائیل بر مصر شود. در جنگ ایران و عراق 1980 نیز با موازنه‌سازی اجازه نداد که نیروهای انقلابی در ایران بعضی‌ها در عراق موازنه سنتی در خلیج فارس را دگرگون کنند؛ اما پس از تغییر در موازنه که ناشی از خلا قدرت در عراق و ظهور هلال شیعی در خاورمیانه بود، نگرانی از نقش ایران در نزد نخبگان سیاسی سعودی را افزایش داد. از نظر آنها حضور روز افزون ایران در مسائل که به‌طور سنتی مربوط به جهان عرب می‌شده، بسیار نگران‌کننده است. از این نظر ابزار اصلی ایران در افزایش قدرت منطقه‌ای خود، گروه‌های شیعه در عراق، لبنان و یمن است. این نگرانی سه جنبه دارد. نخست ماهیت ایدئولوژیک؛ دوم بسیج توده‌های شیعه در جهان عرب و وفاداری آنها به ایران و سومین جنبه آن، آن‌چه که بهره‌برداری فرصت‌طلبانه و گسترش‌خواهانه تهران از ظرفیت‌های جهان عرب با هدف افزایش نقش منطقه‌ای خوانده می‌شود، در واقع از نظر عربستان تحولات عراق و تشکیل اولین حکومت شیعی در یک کشور عربی این نگرانی را ایجاد کرده است که شیعیان منطقه کم‌کم خواهان نقش بیشتری در نهادهای قدرت سیاسی و اقتصادی کشورهایی چون بحرین، لبنان، یمن و حتی عربستان شوند؛ که این امر در درازمدت نه تنها می‌تواند منجر به افزایش درخواست‌ها برای آزادی‌های مدنی، سیاسی و اقتصادی شیعیان شود؛ بلکه با فشار بر نظام‌های حکومتی و در نهایت کنار رفتن نخبگان سنی حاکم از حکومت‌ها منجر شود (کریمی، 1391: 377).

نگرانی از شیعیان و ایران که سعودی‌های پرچمدار مقابله با آن هستند؛ پیش از این نیز در جهان عرب سابقه داشت، صدام حسین نیز به بهانه قدرت‌افزایی شیعیان در کنار دیگر مسائل هم‌چون اختلافات مرزی در سال 1980 جنگ علیه ایران را آغاز کرد. بر همین اساس عربستان در دوره پس از 2003 رفتار متفاوتی در قبال تهدیدات خارجی دارد، این تغییرات را در یک جمله می‌توان به این شکل توصیف کرد که ریاض به‌سرعت از راهبرد تعامل بر پایه نفوذ معنوی روی هم‌پیمانان محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به راهبرد تقابل بر پایه اعمال قدرت تغییر مسیر داده؛ حمله عربستان به شمال یمن به بهانه مقابله با شبه‌نظامیان الحوثی نمونه‌ای از این رفتار تهاجمی است. برنامه هسته‌ای ایران عرصه دیگر برای نمایش سیاست خارجی تهاجمی عربستان در منطقه بود و ریاض به‌همراه کشورهای متحدش در شورای همکاری

خلیج فارس برای مقابله با برنامه هسته‌ای ایران انجام دادند. آنها ابتدا به بهانه مسائل زیست محیطی تلاش کردند تا وارد پرونده هسته‌ای شوند و پس از آن در تحریم‌های نفتی علیه ایران نقش فعال به‌عهده گرفتند و با اعلام افزایش 4 میلیون بشکه‌ای نفت، خلا ناشی از حذف ایران در بازار جهانی را جبران کنند و در اوج مذاکرات هسته‌ای و قرار گرفتن پرونده در مسیر دستیابی به راه‌حل دیپلماتیک، برخلاف روند بین‌المللی هم‌زمان با اسرائیلی‌ها کوشید تا مذاکرات را به چالش بکشاند (برزگر، 1388: 121). نکته حائز اهمیت در اینجاست که تغییر در سیاست خارجی عربستان بعد از توافق هسته‌ای میان ایران و 1+5 نه‌تنها روند رو به کاهشی را طی نکرد؛ بلکه با به قدرت رسیدن ملک سلمان و ارتقا جایگاه محمد بن سلمان به‌عنوان ولیعهد این روند سرعت فزاینده‌ای به‌خود گرفته است. عربستان همراه با اسرائیل تلاش قابل توجهی انجام داد تا در کنگره و سنا توافق هسته‌ای ایران را زمین‌گیر نماید و وقتی که با رای شورای امنیت عملاً پرونده هسته‌ای ایران از ذیل بند 7 منشور خارج گردید، ریاض فاز جدیدی را برای تقابل با ایران برگزید و تلاش نمود با استفاده از تقویت همکاری‌های اقتصادی با شرکای احتمالی ایران در دوره پسا برجام هم‌چون چین، ژاپن، کره جنوبی و اتحادیه اروپا مانع از رهایی اقتصاد ایران از مشکلات ناشی از سال‌های تحریم گردد (دریج، 2016: 337-361). البته ایران تنها قربانی سیاست‌های تهاجمی عربستان نبود و دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه طعم سیاست خارجی تهاجمی عربستان را چشیدند که نمونه آن‌را می‌توان در اقدامات عربستان در تقابل با قطر با اعمال تحریم‌های همه‌جانبه و ماجرای بازداشت سعد الحریری نخست‌وزیر لبنان در نوامبر 2017 مشاهده کرد. در خصوص تحول سیاست خارجی عربستان و ورود این کشور به فاز تهاجمی و تقابلی مراکز تحقیقاتی «THE ARABIA FOUNDATION» - نزدیک به حکومت عربستان - در مقاله‌ای در تشریح سیاست خارجی جدید این کشور می‌نویسد: دکترین جدید سیاست خارجی عربستان بر اساس سه پایه شکل گرفته: 1. تقویت نظامی‌گری 2. ارزیابی مجدد اتحادها 3. تقابل تهاجمی با توسعه‌طلبی ایران. علی‌الشبهایی نویسنده این مقاله در ادامه تصریح می‌کند: «برای دهه‌های متمادی سیاست خارجی عربستان به دیپلماسی دسته چک، میانجی‌گری آرام، توافقات مخفی، ضمانت‌های ایالات متحده برای امنیت اهداف سیاست خارجی، وابسته بود. تلاش برای خرید دشمنان تقریباً ناکام ماند. همسایگان توافق‌نامه‌های مخفی که با اعتماد به نفس با یکدیگر داشتند را زیر پا گذاشتند و اعتماد نسبت به تضمین‌های آمریکایی کاهش یافت. از سویی دیگر، تغییرات قابل توجه ژئوپلیتیکی نیز با این ناامیدی همراه گردید. شکل یافتن تهدیدات جدید، عربستان را به این نتیجه رساند که نمی‌تواند برای مقابله با آن سیاست‌های قدیمی را پیگیری نماید. با نمایان شدن دوران کاهش حضور آمریکایی‌ها در خاورمیانه عربستان به‌سرعت به سمت وضعیتی رفته که ارتش بیش از پیش به آمریکا وابسته نباشد و ظرفیت‌های مواجهه با تهدید رو به گسترش ایران و گروه‌های جهادی‌ها را داشته باشد؛ از سوی دیگر بخش دوم استراتژی در خصوص ارزیابی توافقات دوجانبه و چندجانبه با هدف اخذ اطمینان از اتحادهای سعودی صورت می‌پذیرد. برای انجام این کار پادشاهی بر روی شورای همکاری خلیج فارس، امنیت منطقه‌ای و اتحاد اقتصادی آن تمرکز نمود. در شورای همکاری، گسترش همکاری‌های امنیتی اخیر امارات و سعودی در راستای تقویت توانایی‌های بلوک دو کشور برای اقدامات مشترک می‌باشد. خارج از شورای همکاری خلیج فارس، عربستان به‌سمتی حرکت می‌کند که روابط خود با لبنان و مصر را مجدداً متوازن کند. برای دهه‌ها نفوذ عربستان در این کشورها بر پایه دیپلماسی دسته چک بوده است که بازگشت این سرمایه‌گذاری ناچیز بوده است.¹

1- وبسایت مرکز مطالعات THE ARABIA FOUNDATION بازدید شده در مورخ 96/10/6

Saudi Arabia's new foreign policy doctrine

<http://www.arabiafoundation.org/arabia-comment/saudi-arabias-new-foreign-policy-doctrine>

برای بخش زیادی از کارشناسان مسائل خلیج فارس و عربستان محرز شده که سعودی در دوره اخیر راهبرد متفاوتی از گذشته را در سیاست خارجی خود در پیش گرفته است و همان طور که اشاره شد منابع سعودی نیز از بیان این تغییر ابایی ندارند؛ اما سوال درباره ماهیت این تغییرات مطرح است. بخشی از کارشناسان تهدیدات موجود خارجی را دلیل تغییر در سیاست خارجی عربستان می‌دانند؛ به‌عنوان نمونه نشریه فارین افرز، در یادداشتی به‌قلم اندرو پیک¹ عضو ارشد اندیشکده شورای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و استاد دانشگاه جانز هاپکینز به بررسی سیاست‌های تنش‌آفرین اخیر عربستان در قبال ایران و دلایل آن پرداخته است، وی در این زمینه می‌نویسد: عربستان با درک اینکه اکنون در محاصره نیروهای مخالف قرار گرفته است و ضروری است تا مانع از هرگونه پیشروی رقبای منطقه خلیج فارس شود تلاش دارد با سیاست خارجی روبه‌جلو وارد عمل شود.² هم‌چنین گابریل بن دور³ استاد و محقق دپارتمان تئوری سیاست و حکومت در مرکز مطالعات امنیت ملی دانشگاه هیفا در مقاله‌ای در مرکز مطالعات «بگین-سادات» درباره عربستان با اشاره به اینکه تهدید هم‌زمان بلوک شیعه به رهبری ایران، ضعف مصر در حمایت از بلوک سنی و تردید درباره حمایت ایالات متحده از این بلوک منجر به نگرانی فزاینده ریاض شده و می‌افزاید: عربستان به‌شکل فزاینده‌ای در حال ایفای نقش تهاجمی در منطقه خاورمیانه است؛ که این با سنت سعودی‌ها که معروف به میانجی‌گری و فیصله دادن بحران‌ها با بهره‌گیری از ثروت و مشروعیت اسلامی ناشی از اماکن مقدس و بازی دادن ماهرانه متحدان و رقبای شهره بودند، تفاوت دارد. رهبران سعودی می‌خواهند امروز رهبر باشند نه میانجی، جنگ را شروع می‌کنند نه تمام، دنبال فرصت نمی‌گردند بلکه خودشان در تلاش برای ایجاد فرصت هستند و می‌کوشند فراتر از توانشان اموری را انجام دهند.⁴

از سوی دیگر برخی ناظران این مسئله که سعودی در دوره پادشاهی ملک سلمان به‌سرعت با راهبرد تعامل مثبت بر پایه نفوذ معنوی روی هم‌پیمانان منطقه‌ای وداع کرده و از راهبرد نوین، یعنی راهبرد تقابل بر پایه اعمال مفرط قدرت رونمایی کرده، موافقت؛ اما درباره دلایل آن ابراز تردید می‌کنند و ریشه تحول در سیاست خارجی عربستان را نه در تهدید ایران یا کاهش نقش آمریکا در خاورمیانه، بلکه ناشی از مشکلات داخلی می‌دانند. در همین زمینه گریگوری گاس استاد دانشگاه تگزاس آمریکا در مقاله‌ای که در همایش «چشم‌انداز شورای همکاری» ارائه شده، می‌نویسد: برخلاف تبلیغات حکومت ریاض، بیش از آنکه تغییرات در سیاست خارجی و اقتصاد عربستان باشد، تغییرات در داخل و سیستم سیاسی این کشور است. طرح 2030 نکته جدیدی ندارد و سعودی‌ها طرح‌های مکتوب متعددی با هدف کاهش وابستگی به نفت در سال‌های گذشته نگاشته‌اند و تنها تفاوت این طرح اراده و لیبعهد برای اجرای آن و هم‌چنین تبلیغات رسانه‌ای گسترده در ارتباط با این طرح است. تغییرات در عملکرد سیاست خارجی هم از زمان ملک عبدالله آغاز شده بود و علاوه بر آن عربستان به‌طور نمادین در ائتلاف ضد داعش حضور دارد و در مرزهای جنوبی نیز تنها حملات هوایی انجام داده که حجم آن افزایش یافته، ولی عملیات زمینی قابل توجهی انجام نشده و حتی نیروهای زمینی امارات در نبرد یمن بیشتر از سعودی در داخل یمن فعالیت دارند. در امور عراق هم غایب هستند و تمایلی برای به‌کارگیری نظامیان خود در این کشور و سوریه در عرصه میدانی نشان نداده‌اند. مهم‌ترین تغییرات ملک سلمان در سیستم سیاسی عربستان بوده است و وی با کنار گذاشتن کمیته‌ای که از زمان ملک فیصل از برادران ارشد، وظیفه مشورت‌دهی به پادشاه را داشتند؛ ساختار را تغییر داده و نظام تصمیم‌سازی را میان خودش و پسرش محدود کرده و مشاوران غیر سعودی به‌جای شاهزاده‌ها از خارج

1- Andrew L. Peek.

2- مجله فارن افرز، عربستان نیاز به دشمن دارد، بازدید شده در 95/2/3

3- Gabriel Ben-Dor.

4- وب سایت مرکز تحقیقات بگین-سادات، عربستان، خلیج (فارس) و چشم‌انداز جدید منطقه، بازدید شده در 96/6/11

خاندان حاکم آمده‌اند و مدیران جدید بدنه حکومت هم دیگر شاهزاده‌های سعودی نیستند. بسیاری از شاخه‌های خانواده سلطنتی به حاشیه رفته‌اند و قدرت در دست یک شاهزاده (محمد بن سلمان) متمرکز شده است (گاس، 2017: 27). این تحلیل بیان‌گر این واقعیت است که اولاً زمان تغییرات را نباید از دوره ملک سلمان در نظر گرفت و تغییر در سیاست خارجی که توسط خود سعودی‌ها تبلیغ می‌شود، اتفاقی ناگهانی و مربوط به این دوره نبود است و برای بررسی تحول در سیاست خارجی عربستان باید به قبل از به قدرت رسیدن محمد بن سلمان و دیگران نظر داشت.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که اشاره شد، تحول سیاست خارجی عربستان امری مورد قبول از نگاه کارشناسان است ولی در این خصوص چند نکته حائز اهمیت است، یکی زمان این تغییرات که بنا بر ادعای سعودی‌ها از دوره ارتقا محمد بن سلمان در هرم قدرت آغاز گردیده، ولی به باور نگارنده، سیاست خارجی عربستان به دلیل افزایش قدرت ایران و برهم خوردن موازنه سنتی در منطقه خلیج فارس به سود شیعیان و در وهله دوم تغییرات ژئوپلیتیک منطقه که به دنبال روند انتقال منطقه به نظم سیاسی-امنیتی جدیدی است که پس از اشغال عراق کلید خورده و با آغاز انقلاب‌های عربی در 2011 سرعت گرفته است. بر این اساس عربستان سیاست خارجی تهاجمی را در پیش گرفته است و همان‌طور که تأکید گردید این مسئله مورد تأیید غالب صاحب‌نظران است؛ اما سوال دیگری که وجود دارد، درباره ماهیت این تغییرات وجود دارد و در حالی که برخی رویکرد مذکور را در ظاهر تهاجمی ولی در ماهیت تدافعی می‌دانند که هدف اصلی آن افزایش امنیت نسبی است نه قدرت نسبی. برخی دیگر این فرضیه را رد کرده و تأکید می‌کنند که سیاست خارجی عربستان دچار تحولی حقیقی شده و از یک دهه قبل این روند آغاز شده؛ چراکه ساختار امنیتی یک کشور نمی‌تواند یک شبه از یک فاز آرام به فازی به شدت ناآرام منتقل شود؛ زیرا ساختارهای امنیتی و نظامی و نیز دستگاه دیپلماسی یک کشور برای تغییر 180 درجه‌ای به ظرفیت‌سازی نوین و جابه‌جایی ظرفیت‌های سنتی نیاز دارد. تهدیدات فزاینده داخلی و خارجی عربستان را به سوی تغییر سوق داده است تا برای خروج از فشارهای موجود وارد مسیر جدید خود شده است.

نگارنده بر این باور است که عربستان در مواجهه با سیلاب مشکلات است، این کشور با 2.15 میلیون کیلومتر وسعت تنها 30 میلیون جمعیت دارد که 10 تا 5 میلیون آن نیروی خارجی است، 10 درصد GDP خود را به نظامی‌گری اختصاص داده ولی نیروی نظامی‌اش به شکل واضحی از رقبای منطقه‌ای هم‌چون ترکیه، مصری، ایران و اسرائیل ضعیف‌تر است و با وجود تجهیزات مناسب به دلیل ساختار چند پاره -گارد سلطنتی، گارد ملی و ارتش- در تقابل با تهدیدات خارجی در این کشور وسیع دچار ضعف است. تناقض موجود در وسعت زیاد-جمعیت کم، ثروت-قدرت، منابع طبیعی-منابع انسانی، ریشه مشکلات ساختاری در عربستان شده که با تغییر در موازنه قوا در منطقه در پی تحولات ناشی از سقوط صدام، بهار عربی، توافق هسته‌ای و پیروزی بلوک شیعه به رهبری ایران و متشکل از عراق، سوریه و حزب الله لبنان ریاض را نگران کرده و از آن‌جایی که این تهدید را نه یک تهدید صرف خارجی، بلکه تهدید پنهان برای مناطق شیعه نشین شرقی و متحدان کلیدی چون کویت و بحرین می‌داند، ضروری دیده تا با تغییر در سیاست خارجی خود و تحرک مضاعف، دیگر نظاره‌گر تحولات نباشد. از سوی دیگر خطر شکل‌گیری جنبش‌های توده‌ای در خیابان‌ها در پاسخ به تحركات شبکه‌های اجتماعی نیز امری واقعی است و همان‌طور که مصر و لیبی را همین تحركات توده‌ای متأثر از شبکه‌های اجتماعی سرنگون کرد، جامعه سنتی عربستان که فاقد جامعه مدنی قوی است با چالشی قریب الوقوع مواجه کرده است. هرچند عربستان امیدوار است دولت جدید ایالات متحده، روشی متفاوت از باراک اوباما در پیش گیرد؛ تا نظم و ثبات منطقه‌ای مدنظر این کشور را احیا نماید ولی اعتمادی به این مسیر ندارد و می‌داند که تهدید چین برای واشنگتن حیاتی‌تر از ایران است. عربستان در چنین بستری تمایل به در پیش گرفتن سیاست خارجی تهاجمی گرفته است؛ تا دست‌کم بتواند مسیر سیلاب مشکلات داخلی و خارجی را که با سرعت به این کشور در حال نزدیک شدن است، منحرف نماید. اما نکته در اینجاست که کدام

یک از دلایل مذکور -تهدید ایران، برنامه راهبردی ایالات متحده برای خروج از تقابل‌های مستقیم در خاورمیانه، گروه‌های بنیادگرا که در عربستان فعال هستند و نگرانی از چالش خیزش توده‌ها ناشی از رشد شبکه‌های اجتماعی - در صدر تهدیدات عربستان هستند؛ باید تصریح کرد که خطر ایران که عربستانی‌ها با بزرگ‌نمایی آن را محور سیات خارجی خود معرفی می‌کنند، در جایگاهی پائین‌تر از دیگر تهدیدات عربستان هستند؛ ولی ریاض با استفاده از نام ایران به دنبال این است تا هسته قدرت در آمریکا¹ را متقاعد نماید تا خطر ایران را جدی گرفته و با بستری به نام برجام طرح محور شرق را عملی نکنند و در این مسیر اسرائیل را نیز در کنار خود دارند. هم‌چنین خطر گروه‌های افراط‌گرا هم با شکست داعش در رقه و موصل و از دست دادن بعد سرزمینی فزاینده شده و از آن‌جایی که همه ناظران براین مسئله اتفاق نظر دارند که عربستان مهد تفکر وهابی به‌عنوان بستر فکری وهابیت است، باید بیش از دیگران نگران باشد. به این تهدیدات اگر مشکلات اقتصادی ناشی از سقوط قیمت نفت و کسری بودجه چند صد میلیاردی عربستان را هم بیفزائیم؛ می‌توانیم درک کنیم که ایران در میان تهدیدات اصلی عربستان جایگاه آخر را دارد.

الف) فارسی

1. ابراهیمی، شهروز (1383)، «عربستان سعودی و سیستم جدید قدرت در خلیج فارس»، مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره 25.
 2. اسدی، علی اکبر (1391)، اصلاحات و قدرت سیاسی در عربستان سعودی، موسسه مطالعات ابرار معاصر تهران.
 3. احمدیان، حسین (1389)، عربستان از هژمونی نفی تا هژمونی منطقه‌ای، مرکز مطالعات استراتژیک.
 4. آقایی، داوود (1368)، سیاست و حکومت در عربستان، انتشارات کتاب سیاسی.
 5. برزگر، کیهان (1388)، سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم تهاجمی و تدافعی، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، شماره اول.
 6. بشیریه حسین (1373)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم لیبرالیسم و محافظه‌کاری، نشر نی.
 7. تافلو، کریس (1389)، اتحادیه عرب و مباحث اساسی خاورمیانه امروز، ترجمه سید داوود آقایی، انتشارات سرای عدالت.
 8. زراعت پیشه، نجف (1384)، برآورد استراتژیک عربستان سعودی، مؤسسه مطالعات ابرار.
 9. شعریاف، جواد (1391)، عربستان؛ محیط امنیتی و هزینه‌های نظامی 1970 - 2010، موسسه مطالعات ابرار معاصر.
 10. عابدینی، مهدی (1374)، ساختار سیاسی و سیاست خارجی عربستان، پایان‌نامه دانشکده روابط بین‌الملل.
 11. فاست، لوئیس (1386)، روابط بین‌المللی خاورمیانه، ترجمه احمد سلطانی نژاد، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 12. کرمی، کامران (1391)، جایگاه شیعیان و آینده پیش‌رو در عربستان سعودی، موسسه مطالعات ابرار معاصر.
 13. فولر، گراهام (1371)، قبله عالم ژپلتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
 14. گاس گریگوری (1390)، سیاست خارجی عربستان، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
 15. محمدی، منوچهر (1381)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: اصول و مسائل، تهران: نشر دادگستر.
 16. مهدی زاده، اکبر (1382)، بررسی سیاست خارجی و رفتار عربستان در قبال جنگ ایران و عراق، نگین ایران، شماره 4، بهار.
- ب) عربی**
1. سلامه، غسان (1980)، السیاسه الخارجیه السعودیه منذ عام 1945، دراسات فی العلاقات الدولیه، معهد العربی، بیروت.

2. مسلم، ابراهيم (2000)، **العلاقات السعوديه-المصريه؛ عراقه الماضى و اشراقه المستقبل**، الطبعه الثانى، الدار الثقافيه، القاهره.
3. البياتى راجى، يوسف (2015)، **العلاقات السعوديه - الايرانيه؛ بعد احداث الحادى عشر من سبتمبر 2001**، الدار الحكمه ، لندن.
1. دريج، على (2016)، **عصر الدبلوماسيه النوويه الايرانيه؛ تهران تهدم الجدار**، دار النهضه العربيه، بيروت.

(ب) لاتين

- 1- GoldBerry Jacob (1986), **The Foreign Policy of Saudi: Arabia (The formative Years, 1902-1918)**, Harvard University Press.
- 2- Ben-Dor Gabriel (2017), **Saudi Arabia, the Gulf, and the New Regional Landscape**, Begin Sadat Center, June.
- 3- Peek Andrew (2016), **Saudi Arabia Needs a Crisis, How It Will Get One**, Foreign Affairs, Mars.
- 4- Gause Gregory (2017), **king Salman and future of Saudi Arabia**, Begin Sadat Center, June.
- 5- Dickens Zech (2017), **Trump and Saudi Arabia: Missing a Generational Opportunity**, National Interest Magazine, and December.
- 6- Shihabi Ali (2017), **Saudi Arabia's new foreign policy doctrine**, The Arabia Foundation, December.

نقش فرهنگ مقاومت در امنیت داخلی جمهوری اسلامی ایران

حیدر اسدی

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه علوم انتظامی امین

هادی رجبی

عضو هیئت علمی دانشگاه علوم انتظامی امین

چکیده

فرهنگ با ابعاد مختلف زندگی انسان‌ها پیوند خورده و در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی و غیره تعریف‌هایی از فرهنگ شده است. امام خمینی (ره) فرهنگ را کارخانه آدم‌سازی می‌داند. در نگاه مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، فرهنگ از چنان اهمیتی برخوردار است که با سرنوشت اجتماعی ملت‌ها گره خورده است. یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین عوامل برقراری وفاق، اقتدار و ارتقای ضریب امنیت «مشارکت» در صحنه‌های گوناگون ملی است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی در صدد تبیین نقش فرهنگ مقاومت در امنیت داخلی جمهوری اسلامی ایران است. بر این اساس فرهنگ مقاومت یکی از موضوعات بنیادین ساختار سیاسی ایران محسوب می‌شود. اسلامیت، جمهوریت، حاکمیت، استقلال، امنیت، تمامیت ارضی، افتخارات ملی، عدالت و رفاه و از همه مهم‌تر کیان اسلام و تشیع در جهان، محورهای اصلی منافع ملی انقلاب اسلامی ایران را تشکیل می‌دهند که همواره در جبهه تقابل انقلاب با دنیای استکبار قرار داشته است. فرهنگ مقاومت و پایداری با بهره‌گیری از مولفه‌هایی هم‌چون؛ استکبار ستیزی، روحیه جهادی و احیا و تقویت هویت دینی می‌تواند ما را در مقابله‌ها با ناتوی فرهنگی یاری نموده و افق روشنی جهت رسیدن به امنیت پایدار برای ملت مسلمان ایران باشد.

کلید واژه‌ها

فرهنگ، مقاومت، جهاد، مردم، استکبارستیزی، امنیت، هویت، دین اسلام.

تفکر مقاومت خون بر شمشیر بر اساس تئوری و نظریه امام خمینی (ره) است و این آموزه را پیشکسوتان جهاد و شهادت در هشت سال دفاع مقدس در میدان جنگ اجرا کردند. وجوب دفاع از سرزمین‌های اسلامی، از ضروریات فقه اسلام است. بر اساس آیات، روایات و ادله عقلی متعدد، جامعه اسلامی پیکره واحدی است و مسلمین نمی‌توانند در قبال تهاجم بیگانگان به سایر مسلمانان، بی‌تفاوت باشند؛ چنان‌که خداوند متعال در قرآن کریم با صراحت به حمایت و دفاع از ستم‌دیدگانی که مورد ظلم قرار گرفته و از وطن و سرزمین خویش اخراج و آواره شده‌اند، فرمان می‌دهد. امام خمینی در نهم اسفند سال 1366 در جمع اعضای شورای مرکزی حزب الله لبنان چنین گفت: «همه شیاطین مجتمعند که نگذارند اسلام رشد کند و ما باید این معنا را در نظر داشته باشیم که با تمام قوا و تا آخرین نفرمان مهیا شویم و در راه خدا جهاد کنیم». امام (ره) ضمن درک واقعی واقعیت‌هایی که انقلاب اسلامی در ابتدای راه با آن مواجه بود، مسیر ادامه راه انقلاب را برای ما نشان می‌دهد و بر این اساس، در یک جمع‌بندی، می‌توان محورهای منافع ملی و مولفه‌های امنیت داخلی جمهوری اسلامی ایران را این‌چنین برشمرد: 1. اسلامیت نظام. 2. جمهوریت نظام. 3. تمامیت ارضی. 4. حاکمیت ملی. 5. وحدت ملی. 6. معیشت ضروری مردم. 7. نظم و امنیت عمومی جامعه. 8. کیان اسلام و تشیع در جهان. 9. استقلال سیاسی. 10. افتخارات ملی. 11. تعمیم عدالت و رفاه. 12. صلح و امنیت بین‌المللی. 13. حفظ محیط زیست. پس از انقلاب اسلامی ایران، عناصری همچون فرهنگ، ایدئولوژی، رهبری و دین، برجستگی و اهمیت بیشتری پیدا کرد. در کتابی به نام «یک قرن انقلاب» که اخیراً توسط فورن ویرایش شده، مقالات گوناگون از نویسندگان مختلف به چشم می‌خورد که بیشتر درباره بازگشت مجدد فرهنگ به عرصه تئوری‌های انقلاب است. نکته‌ای که از نظر آنان در نظریه پردازی انقلاب‌ها از آن غفلت شده است. براساس نظریه دورکیم، در رابطه با انقلاب ایران، می‌توان به بحث همبستگی و انسجام اشاره کرد. زیرا دین همانند یک سیمان اجتماعی، توانست همه مردم را به هم وصل و همبستگی و انسجامی قوی در جامعه حاکم کند. فرهنگ مقاومت و پایداری با بهره‌گیری از مولفه‌هایی همچون؛ استکبارستیزی، جهاد و احیا و تقویت هویت دینی می‌تواند ما را در مقابله‌ها با ناتوی فرهنگی یاری نموده و افق روشنی جهت رسیدن به امنیت پایدار در داخل کشور برای ملت مسلمان ایران باشد.

بیان مسئله

تجربه‌های دهه‌های اخیر در جهان نشان از آشکار ساختن بهره‌گیری از فرهنگ در مقولاتی چون توسعه و پیشرفت، امنیت، منافع ملی، نظام‌های سلامت، محیط زیست و... دارد. اینکه فرهنگ هر کشوری چه میزان قابلیت و یا ظرفیت‌هایی برای ایجاد بستر مناسب به منظور پاسخگویی به نیازهای مربوطه را دارد، بستگی به منابع تامین‌کننده و یا آبشخور آن فرهنگ دارد (بهشتی نژاد، 1393: 8). از نگاه امام (ره) مهم‌ترین مؤلفه تعیین‌کننده هویت ملت ایران، فرهنگ آن است و از آن‌جا که فرهنگ ایرانیان از حدود 1400 سال پیش تاکنون متأثر از اسلام بوده است، در نتیجه فرهنگ اسلامی مهم‌ترین عامل هویت‌ساز ایرانیان بوده است» (خسروی، 1390: 16).

مقاومت، اصطلاحی است از ریشه‌ی قوام یا قیام، ریشه‌ای که در دین اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و به‌همین منظور مقاومت یک اصطلاح بومی محسوب می‌شود. مقاومت را به فارسی استواری یا ایستادگی یا پایداری می‌گویند. معنای غالب در واژه مقاومت، ایستادگی و مقاومت کردن در برابر چیزی است که توازن و تعادل را برهم زده، خواه این عامل درونی باشد مانند امیال نفسانی یا بیرونی، مانند بیماری یا تجاوز و اشغالگری (میرقادری؛ کیانی، 1391: 70).

قوام و استحکام هر موجودی، راز بقا و سبب ماندگاری آن است. عاملی که ملت‌های ضعیف را در برابر دولت‌های گرج سیرت، بر سر پا نگه می‌دارد، صبر و مقاومت است. هر ملتی، برای اثرگذاری بیش‌تر و ثبات دایمی، نیازمند آن است تا مقاومت خود را به فرهنگ عمومی تبدیل کند. هر موضوعی تا وقتی زمینه‌ی فرهنگی پیدا نکند، نمی‌تواند بقا و ماندگاری خویش را تضمین نماید (فرهنگ، 1391).

واژه‌شناسان، امنیت را به آرامش نفس و نبودن بیم و هراس معنا کرده‌اند و امنیت را حالتی برشمرده‌اند که انسان در آرامش و آسودگی آن‌را احساس می‌کند و این آرامش می‌تواند از آن نظر باشد که توانایی‌ها، امکانات و دارایی‌های انسان با هیچ خطر و تهدیدی مواجه نیست و از این جهات در امان است. امنیت از نیازها و انگیزه‌های اساسی انسان به‌شمار می‌رود، به‌طوری‌که با زوال آن آرامش خاطر انسان از بین می‌رود و تشویش، اضطراب و ناآرامی جای آن‌را می‌گیرد و مرتفع شدن بسیاری از نیازهای آدمی در گرو تأمین امنیت است. امنیت مقوله‌ای اساسی در هر نظام اجتماعی است و کشورها اولویت اول خود را به برقراری امنیت در جامعه اختصاص می‌دهند (مقتدایی، 1394).

مسائل امنیتی یک کشور به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم می‌شود که این دو را نمی‌توان جدای از یکدیگر دانست. با این‌همه، می‌توان گفت که منظر امنیت داخلی غالباً متوجه مرزهای داخلی کشور است و بیشتر تهدیداتی را بررسی می‌کند که می‌تواند امنیت را در داخل مرزهای کشور به خطر اندازد (احمدی پور، 1379: 279-282). امنیت داخلی امروزه کالایی پرارزش به‌شمار می‌رود که به‌رغم تعابیر متفاوت از آن، دلالت بر وضعیتی مطلوب برای حیات شهروندان دارد. بدهی است که به‌خاطر تفاوت نوع بازیگران در دو عرصه داخلی و خارجی، مطلوبیت فوق نیز تفاسیر مختلفی می‌یابد.

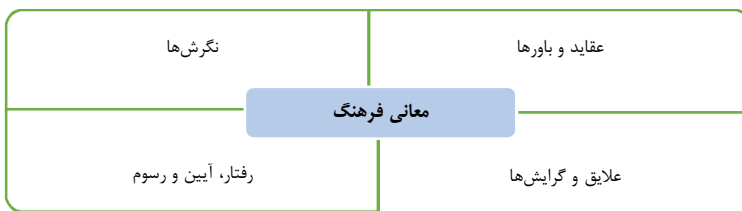
فرهنگ مقاومت جمهوری اسلامی ایران را در مولفه‌هایی مانند: استکبارستیزی، روحیه جهادی، تاکید بر هویت دینی و مردم‌سالاری دینی و... می‌توان تبیین نمود. اگر به تقابل استکبار جهانی با جمهوری اسلامی ایران در سه دهه گذشته نظر بیفکنیم در می‌یابیم که در دهه اول تقابل در حوزه نظامی است و سراسر این دهه جنگ، کودتا و ترور می‌باشد. اما از ابتدای دهه دوم، بحث فراگیر عمومی در جامعه ایرانی مسئله «تهاجم فرهنگی» بود. استکبار در دهه سوم در راستای هجمه فرهنگی به فکر مهار انقلاب اسلامی در سطح جهان افتاد (والی زاده، 1388: 8). لذا امروز به اعتراف صریح نظریه‌پردازان غربی درگیری اصلی بین فرهنگ دینی انقلاب و نظام اسلامی با فرهنگ غربی است. هاتینگتون نظریه‌پرداز آمریکایی می‌گوید: «تقابل اصلی آینده جوامع بشری برخورد فرهنگ اسلامی و فرهنگ غربی است» (معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در قرارگاه ثارالله، 1378: 27). دیوید کیو، مامور سازمان سیا چنین می‌گوید: «مهم‌ترین حرکت در جهت براندازی جمهوری اسلامی، تغییر فرهنگ جامعه فعلی ایران است و ما مصمم به آن هستیم» (نگارش، 1380: 184). ناتوی فرهنگی به‌دلیل ویژگی‌های خود از پیچیدگی خاصی برخوردار است و خطرش افزون‌تر از ناتوی نظامی است و قهراً مقابله با آن نیز با مشکلات بیشتری مواجه خواهد بود. برخی از این ویژگی‌ها عبارتند از: 1. نامحسوس و نامرئی بودن اقدامات، فعالیت‌ها و تجهیزات مخصوص به‌خود. 2. به‌ظاهر رسمی و قانونی بودن؛ 3. درازمدت و دیرپا بودن و ماندگار در روح و فکر و تخریب اندیشه‌ها. 4. هدف گرفتن فرهنگ به‌عنوان سنگ زیرین و پایه اصلی جامعه و نسخ هویت اسلامی و ملی و بیگانه کردن انسان‌ها از خود. 5. استفاده از تمامی حرب‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، روانی، تبلیغاتی و... 6. با برنامه عمل کردن و داشتن طرح و برنامه در فواصل کوتاه مدت، میان مدت و درازمدت. 7. استفاده از ابزارها و امکانات تکنولوژی گسترده و متنوع با تخصیص بودجه‌های کلان. 8. استفاده از ادبیات و الفاظ مردم‌پسند. 9. بهره‌گیری گسترده از مواد مخدر، سایت‌های مستهجن و فساد و فحشاء. 10. سود جستن از شیوه‌های نوین و متنوع. 11. حرمت‌شکنی و توهین به مقدسات (راهبردهای جهاد فرهنگی در تقابل با ناتوی فرهنگی، 1386). در بررسی مصادیق

و ویژگی‌های ناتوی فرهنگی، تهدیداتی که در این راستا وجود دارد و خساراتی که ممکن است در این راستا متحمل شویم می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: 1- در معرض خطر قرار گرفتن هویت‌های ملی، دینی و نژادی. 2- تضعیف و ایجاد شبهه در باورهای دینی و انقلابی مردم. 3- جایگزین رسانه‌های جهانی به‌جای رسانه‌های ملی. 4- تحول در تلقی و الگوهای زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی (امیری، 1390: 102). الگویی که برای مقابله با این همه‌ها و این ناتوی دشمن می‌توان به کار برد چیست؟ مقام معظم رهبری می‌فرماید: «الگوی مقاومت و مبارزه پیش‌روی ماست؛ یعنی می‌توان با مقاومت و مبارزه و البته تحمل خسارت، به پیروزی رسید» (مقام معظم رهبری، 80/2/4). به تعبیر قرآن: بنیان مرصوص؛ تصویری محکم شکل می‌گیرد. ممکن است کم باشیم ولی قدرت بالایی داریم: كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره، 249). یک نوع تصویر را باید خودمان تولید کنیم و یک نوع تصویر را خودمان از خود داریم. این جمله از امام خمینی که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، بر همین مبناست (افتخاری، 1394).

در این پژوهش محقق قصد دارد با روش توصیفی-تحلیلی به این سوال پاسخ دهد که در جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ مقاومت، چه نقشی در امنیت داخلی داشته و این فرهنگ چگونه یک جامعه امن و منظم را به ارمغان خواهد آورد؟ بر این اساس محقق با تعریف مفهوم دقیق از فرهنگ مقاومت و کالبدشکافی مولفه‌های آن در پی بررسی نقش فرهنگ مقاومت بر امنیت داخلی جمهوری اسلامی ایران است. همان‌طور که گفته شد، با توجه به گستردگی موضوع در این تحقیق سعی شده نقش مولفه‌های فرهنگ مقاومت: 1- استکبارستیزی 2- روحیه جهادی 3- هویت دینی بر امنیت داخلی مورد مطالعه قرار گیرند.

چارچوب نظری

«فرهنگ از کلمه لاتین cultura گرفته شده که با کلمه cultus، به معنی نیایش یا پرستش ارتباط دارد. در گسترده‌ترین معنا می‌توان فرهنگ را نتیجه فعالیت انسانی تعریف کرد» (بهشتی راد، 1393: 11). فرهنگ در لغت به ادب، دانش، علم، معرفت، مجموعه آداب و رسوم و مجموعه علوم و معارف یک قوم گفته می‌شود (وسیعی، 1357: 111). درباره تعریف فرهنگ بیش از 161 تعریف جمع‌آوری شده است که این موضوع دلالت بر گستردگی معنا و مفهوم فرهنگ و گستردگی آن در زندگی انسان دارد. فرهنگ پدیده‌ای تاریخی و کاملاً اجتماعی است که اجزا و عناصر پیچیده‌ای دارد و بر اساس این عناصر و اجزا تعریف می‌شود و امروزه در تعریف فرهنگ به معنی لغوی آن توجه نشده و عمدتاً ابعاد جامعه‌شناسانه، روان‌شناسانه و مردم‌شناسانه آن در نظر گرفته می‌شود. کارکرد ویژه فرهنگ؛ آفرینش، نگاهداری، تداوم و همبستگی میان افراد جامعه است (ناظمی‌اردکانی، 1388: 246).



فرهنگ معین، مقاومت را از نظر لغوی، ایستادگی و برابری کردن معرفی می‌کند و آن‌را از نظر اصطلاحی در مبادرت به نبرد تدافعی وضعیتی می‌داند که فرماندهی آن‌را موضع مقاومتی معرفی کرده و بر اساس همین موضع مقاومتی با تمام قوای خود مبادرت به نبرد می‌کند. بنابراین معنای غالب مقاومت، ایستادگی و پایداری در برابر چیز است که توازن را چه از بعد داخلی و چه خارجی برهم زده باشد (معین، 1389: 4286). واژه مقاومت برگرفته از فعل ثلاثی مجرد قام، به معنای به

با خاستن و برخاستن و نیز پایدار ماندن است. این واژه بر وزن مفاعله و به معنای با کسی با هم برخاستن و یا باهم از جا بلند شدن و با کسی ضدیت کردن و نیز ایستادگی و پایداری کردن است. معنای غالب در واژه مقاومت، ایستادگی و مقاومت کردن در برابر چیزی است که توازن و تعادل را برهم زده، خواه این عامل درونی باشد مانند امیال نفسانی یا بیرونی، مانند بیماری یا تجاوز و اشغالگری. بنابراین مقاومت، یک وجه قتالی نیست، بلکه یک رویارویی فرهنگی، تبلیغاتی، تربیتی و اخلاقی و سلوکی و اقتصادی و سیاسی و نظامی است (میرقادر؛ کیانی، 1391: 70).

امنیت داخلی

واژه‌ی امنیت از کلمه‌ی (امن) می‌آید که معنای آرامش یافتن، بیمناک نبودن و ترسیدن را به ذهن متبادر می‌نماید. امنیت در لغت به معنای درامان بودن، بی‌بیمی و بی‌هراسی (معین، 1387: 135) اطمینان و سکون قلب (معلوف، 1382: 18) نبودن ترس و دلهره (راغب، 1375: 21) ایمنی و آرامش قلب، خاطر جمع بودن (قرشی، 1371: 124) است. «امنیت در لغت حالت فراغت از هرگونه تهدید یا حمله و یا آمادگی برای رویارویی با هر تهدید و حمله را گویند. در اصطلاح سیاسی و حقوقی به صورت امنیت فردی، امنیت اجتماعی، امنیت ملی و بین‌المللی به کار برده می‌شود» (آشوری، 1383: 38). واژه‌شناسان، امنیت را به آرامش نفس و نبودن بیم و هراس معنا کرده‌اند و امنیت را حالتی برشمرده‌اند که انسان در آرامش و آسودگی آن‌را احساس می‌کند و این آرامش می‌تواند از آن نظر باشد که توانایی‌ها، امکانات و دارایی‌های انسان با هیچ خطر و تهدیدی مواجه نیست و از این جهات در امان است. امنیت از نیازها و انگیزه‌های اساسی انسان به‌شمار می‌رود، به‌طوری‌که با زوال آن آرامش خاطر انسان از بین می‌رود و تشویش، اضطراب و ناآرامی جای آن‌را می‌گیرد و مرتفع شدن بسیاری از نیازهای آدمی در گرو تأمین امنیت است. امنیت مقوله‌ای اساسی در هر نظام اجتماعی است و کشورها اولویت اول خود را به برقراری امنیت در جامعه اختصاص می‌دهند (مقتدایی، 1394). حالتی از تفوق نظم و قانون در یک جامعه را امنیت داخلی گویند (کالینز، 1370: 475). جنبه‌ی داخلی امنیت ملی، امنیت یک ملت در مقابل تهدیدات پیدا و پنهان و در درون مرزهای ملی را شامل می‌شود. این تهدیدها می‌توانند سیاسی (مانند شورش، جدایی‌طلبی و...)، اقتصادی (نابسامانی‌ها و بحران‌های اقتصادی و...)، نظامی (کودتا و جنگ داخلی) و اجتماعی (آشوب و شورش اجتماعی) باشند، که هر کدام به‌نوعی دولت ملی را تحت فشار قرار داده و موجودیت آن‌را مورد تهدید قرار دهند (مرادیان، 1385: 201-168).

در تعاریف اصطلاحی امنیت تنوع زیادی وجود دارد، اما با این حال دارای نقاط مشترکی است که در تعریف زیر قابل جمع است؛ امنیت عبارت است از حالت فراغ از ترس، تهدید و اضطراب و وضعیتی که در آن ارزش‌های حیاتی مصون از هرگونه تعرض باشد (واثقی، 16: 1380). مقوله‌ی امنیت قدمتی به درازای تاریخ بشر دارد. در تاریخ، جامعه‌ای را سراغ - نداریم که دیرزمانی فارغ از دغدغه‌ها و معضلات امنیتی، روزگار را سپری کرده باشد. جستجوی امنیت از مهم‌ترین نیازها و انگیزه‌های انسانی است. مهم‌ترین نیاز هر جامعه خواه یک طایفه یا قبیله و خواه یک قوم یا کشور، برقراری امنیت آن جامعه و افراد آن است که مسئولیت تعقیب و تأمین آن به‌عهده‌ی حکومت‌ها و دولت‌هاست (تاجیک، 1376: 46). واژه‌ی امنیت به‌عنوان یک مفهوم عام تمامی شئون زندگی انسان را در بر می‌گیرد و با بقای نفس و صیانت از حیات و موجودیت انسان پیوند می‌خورد. در واقع امنیت تضمین‌کننده‌ی حیات و بقای انسان و موجود زنده می‌باشد و همه‌ی موجودات در بقا و حفظ وجود و حیات سالم خود تلاش می‌نمایند و امنیت عامل این نیاز اساسی و حیاتی است. لذا امنیت مهم‌ترین آرمان انسان و موجود زنده تلقی می‌شود (حافظنیا، 1385: 325). در مقابل این واژه‌ی با ارزش واژه‌ی دیگری به‌نام (ناامنی) قرار دارد؛ اگر امنیت یک جامعه را در معنی جامع آن، حفظ کشور از نفوذ بیگانگان و جلوگیری از هرگونه

عملیات غیر قانونی که منظور آن تضعیف یا انهدام حکومت و ملت باشد، بگیریم در عوض هرگونه اخلال در روند امنیت ملی و داخلی را نا امنی خواهیم نامید (رستمی، 1378: 117). نویسندگان علوم امنیتی تعاریف متنوعی از مفهوم امنیت داخلی ارائه نموده‌اند: «امنیت داخلی شامل حفظ ساختار حکومت به‌ویژه نهادهای برقرار کننده نظم و امنیت داخلی، رهبران نظام و مجموعه مشترک ارزش‌ها، اصول، هنجارهای مشروعیت‌ساز قدرت، اصول و رویه‌های ثبات در حاکمیت، توانایی حفظ اقتدار و نظارت اجرای قواعد و مقررات انتظام‌بخش است» (بلندیان، 1386: 26).

فرهنگ مقاومت

مقاومت از اصول اولیه زندگی بشری است که انسان بدون بهره‌مندی از آن هرگز قادر به زندگی نخواهد بود. قرآن آن را واجب شرعی و ضرورت بشری می‌داند که فقدان آن، موجب فساد در زمین خواهد شد. مقاومت، سیاست و سلوکی ممتد است و نه حادثه یا لحظه، بلکه کاری تمدنی و فراگیر و مستمر و متکامل و مستقل در رویارویی با مبارزه‌طلبی‌ها، دشمنی‌ها و تجاوزگری‌ها یا هر چیز دیگری است که برهم زننده تعادل و توازن باشد (میرقادری؛ کیانی، 1390: 70). بر این اساس مقاومت، بر کلیه عکس‌العمل‌هایی اطلاق می‌گردد که ممکن است به شکل تدابیر اجرایی و بازدارنده باشد و گروه یا سازمان یا فردی در رویارویی با تهدیدها و خطرها و تجاوزهای خارجی یا داخلی با آن روبه‌رو می‌شود (مطلق شقور، 2009: 20-21).

امام خمینی (ره) فرهنگ را کارخانه آدم‌سازی می‌داند: «فرهنگ یک کارخانه آدم‌سازی است... فرهنگ سایه‌ای است از نبوت» (صحیفه نور، ج 6: 236_237) «در نگاه مقام معظم رهبری (مدظله العالی) فرهنگ از چنان اهمیتی برخوردار است که با سرنوشت اجتماعی ملت‌ها گره خورده است. این مسئله نشان‌گر اهمیت فرهنگ در اندیشه رهبر معظم انقلاب است: فرهنگ به‌عنوان شکل دهنده به ذهن و رفتار عمومی جامعه است. اندیشیدن و تصمیم‌گیری جامعه بر اساس فرهنگی است که بر ذهن آنها حاکم است.

مقاومت فرهنگی عبارتست از پاسداری آگاهانه و منطقی از فرهنگ خودی و برخورد هوشیارانه و هوشمندانه با فرهنگ بیگانه. رمز موفقیت در مقاومت فرهنگی، شناخت فرهنگ خودی و پدیده‌های اصولی و بنیادی آن است. در مقاومت فرهنگی اولویت اصلی با صیانت و پاسداری از عناصر ثابت و لایتغیر فرهنگ خودی می‌باشد که باید آگاهانه و با بصیرت کامل حفظ و حراست شوند. این پاسداری باید مبتنی بر آگاهی مردم و هوشیاری همگانی باشد و تمامی مردم در کلیه صحنه‌های فردی و اجتماعی زندگی خویش، حافظ و نگهبان فرهنگ خودی باشند (مهدی، 1375).

مقاومت‌گرایی اسلامی به این معنا است که گروه‌های مختلف اسلامی درصدد آن هستند تا از حاشیه به‌سوی مرکز تغییر مکان دهند. به‌عبارت دیگر، مقاومت‌گرایی اسلامی مبنای حرکت به‌سوی تغییر وضع موجود را فراهم می‌سازد. این امر به‌معنای تلاش برای بازسازی هویت از دست رفته می‌باشد. روندی که فقط از طریق مقاومت‌گرایی حاصل می‌شود (قرلسفلی؛ فرخی، 1392: 155). در اصطلاح قرآنی و فرهنگ آن، مقاومت به‌معنای ایستادگی به‌حالتی گفته می‌شود که شخص برای انجام کارها و تحقق اموری اقداماتی را انجام می‌دهد که شامل ایجاد مقتضا و از میان بردن مانع و ایستادگی در برابر فشارهاست (فرزانه، 1394). مفهوم مقاومت، پایداری و دفاع، مفهومی عام در فرهنگ ملت‌هاست. این مفهوم کاملاً ارزش تلقی می‌شود زیرا یک واکنش غیر ارادی در برابر تهاجم است (کاکایی، 1380: 55).

پیشینه تحقیق

بررسی‌های به‌عمل آمده نشان می‌دهد تحقیقات علمی قابل توجهی پیرامون نقش فرهنگ مقاومت در امنیت داخلی جمهوری اسلامی ایران در داخل سازمان انجام نشده است و موسسات تحقیقاتی برون سازمانی نیز تحقیقات مقالات

محدودی در ارتباط با موضوع امنیت و فرهنگ صورت گرفته که هر یک ابعاد خاصی را به شرح زیر مورد بررسی قرار داده است.

-امیری، ابوالفضل (1390) در مقاله جهانی شدن فرهنگ و راهبردهای مقاومت فرهنگی، در فصلنامه مطالعات بسیج، سال چهاردهم، شماره 50، می‌نویسد: در صورت مواجهه صحیح با پدیده جهانی شدن و تأثیر و تعامل مثبت فرهنگ و هویت ملی بر این جریان و شناخت و برخورد علمی و آگاهانه با جلوه‌های آشکار آن و استفاده بهینه از فرصت‌های حاصل، فرآیند جهانی شدن می‌تواند عاملی برای توانمندی و برتری فرهنگ‌های ملی و محلی و امکانی برای توسعه و تعمیق فرهنگ و ارزش‌های دینی و انقلابی و احیای باورهای فرهنگی کشور باشد.

-مخبر دزفولی، محمدرضا و همکاران (1394)، در مقاله واکاوی تهدیدات فرهنگی ماهوارهای و تدوین راهبردهای مقابله در فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک شماره 64 می‌نویسد: جمهوری اسلامی ایران شکل جدیدی از حکومت را پیش‌روی جهانیان قرارداد. این نظام بر مدار دین و حول محور ولایت و امامت، با طرح مردم‌سالاری دینی، نظام‌های مبتنی بر دموکراسی غربی و در رأس آن آمریکا و راهبردهای جهانی به‌ویژه منطقه‌ای این ابرقدرت را به چالش کشید. پر واضح است که دو مکتب فکری با شاکله متفاوت در مقابل هم قرار دارند و هریک بر اساس ساختار روحی و فکری خود عمل می‌کند.

محمدی، محمود (1392)، در مقاله اسلام‌گرایی؛ گفتمان مقاومت، دو فصلنامه علمی - پژوهشی جامعه‌شناسی تاریخی، دوره 5، شماره 2 می‌نویسد: گفتمان اسلام‌گرایی نوعی مقاومت در برابر سلطه گفتمان مدرنیته غربی است که با صورت‌بندی جدیدی از اسلام، الگوی بدیلی را برای مدیریت جامعه پیشنهاد می‌دهد. وی با نقد نظریات نظریه‌پردازان غربی در مورد نفی نقش دین در مناسبات اجتماعی و ارائه ابزارهای علمی و عقلانی به جای آن اشاره می‌کند که این نظریات با چالش‌هایی مواجه شد و جنبش‌ها و گروه‌هایی در خود غرب به وجود آمدند که خواهان بازگشت دین به حوزه عمومی بودند. به‌ویژه ظهور اسلام سیاسی، این اصل و گزاره را دچار چالش نمود و اسلام‌گرایی گفتمانی است که تلاش می‌کند که اسلام را در مرکز نظام سیاسی - اجتماعی خود قرار دهد.

پوستینیچی، زهره (1391)، در مقاله انقلاب اسلامی ایران و برسازي هنجارسیاسی مقاومت در روابط بین‌الملل، فصلنامه آفاق امنیت، سال پنجم، شماره شانزدهم؛ با اشاره به اینکه یکی از موضوعات اصلی اسلام سیاسی تأثیرگذاری بر فرهنگ سیاسی، ساختار سیاسی و سیاست بین‌الملل است. می‌نویسد: انقلاب اسلامی ایران و فرآیند دفاع مقدس، جلوه‌هایی از مقاومت را در برابر سایر مؤلفه‌های تأثیرگذار در رهیافت‌های سیاست بین‌الملل به وجود آوردند. مقاومت به‌عنوان هنجار و متغیر جدیدی از کنش در سیاست بین‌الملل ظهور کرد. این متغیر تحت تأثیر موضوعاتی از جمله هنجارهای مربوط به انقلاب اسلامی ایران بوده است.

جعفری، علی‌اکبر و قربی، سید محمد جواد (1392) در مقاله راهبردهای مقابله با سلطه فرهنگی نظام استکبار در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال سوم، شماره 92 می‌نویسد: استکبار جهانی و جریان تاریخی امپریالیسم همواره مترصد برتری‌یابی نسبت به سایر کشورهای جهان بوده‌اند و به‌نوعی خود را داعیه‌دار جهان می‌دانند و از هر شیوه‌ای برای تسلط بر سایر کشورها بهره می‌گیرند و با پیشرفت تکنولوژی و ارتباطات به‌سوی سلطه فرهنگی روی آورده‌اند. امام خمینی (ره) به‌عنوان پرچمدار مبارزه با استکبار و سلطه‌گران فرهنگی، ضمن روشن‌سازی ماهیت‌های فرهنگی سلطه‌گران برای ملت‌های اسلامی به روشن‌سازی راهبردهای سلطه‌گران می‌پردازد. میرقادری، سید فضل الله و کیانی، حسین (1391) در مقاله بن مایه‌های ادبیات مقاومت در قرآن، فصلنامه ادبیات دینی،

شماره اول می‌نویسد: مقاومت از اصول اولیه زندگی بشری است که انسان بدون بهره‌مندی از آن هرگز قادر به زندگی نخواهد بود. قرآن آن را واجب شرعی و ضرورت بشری می‌داند که فقدان آن، موجب فساد در زمین خواهد شد. از دیدگاه قرآن، مقاومت برای بقای هر پدیده، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ هدف اساسی مقاومت، ایجاد تعادل و توازن، در هر پدیده است.

فرزانه، علی (1394)، در مقاله سیاست مقاومتی در قرآن در روزنامه کیهان، شماره 21080، با اشاره به اینکه مقاومت و ایستادگی بدون قوام یافتن و ایستادن بر توانمندی‌های خودی امکان‌پذیر نیست و تکیه بر غیر نمی‌تواند مقاومت و ایستادگی را موجب شود، می‌نویسد: سیاست‌ها و برنامه‌های اسلامی بر آن است تا این مقاومت و ایستادگی درونی را ایجاد کند. پس عناصر مقاومت در اموری چون: 1- مقاصد و مطالب 2- مبانی و اصول 3- تحقق بخشی به مقتضیات 4- مانع‌زدایی 5- تحمل فشارها؛ 6- حفظ مواضع اصولی بدون عقب‌نشینی از آنها قابل شناسایی است.

ترابی، قاسم و رضایی، علیرضا (1390) در مقاله فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران، زمینه‌های ایجابی، شاخص‌های اساسی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره چهارم، با اشاره به مهم‌ترین عوامل شکل دهنده و تأثیرگذار بر فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران شامل مواردی چون اسلام شیعی، عوامل اقتصادی، حافظه تاریخی، موقعیت جغرافیایی، تجربه جنگ 8 ساله و درک واقعیات بین‌المللی می‌باشند و ضمن اینکه بدبینی به بیگانه، پایداری و مقاومت، بی‌اعتمادی راهبردی، ابهام راهبردی، عمل‌گرایی، خوداتکایی و بازدارندگی، مهم‌ترین محورها و شاخص‌های فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران هستند، به ارزیابی و شناخت زمینه‌های ایجابی، سازنده و هم‌چنین، اصول و شاخص‌های فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد.

زارع زاده، رسول (1392)، در مقاله تبیین مؤلفه‌های اثرگذار بر امنیت داخلی در سطح کلان، فصلنامه آفاق امنیت، سال پنجم، شماره نوزدهم با طرح پرسش‌هایی مبنی بر مؤلفه‌های مؤثر بر امنیت داخلی چیست؟ نظام‌های سیاسی برای تقویت ثبات سیاسی و کاهش تهدیدهای امنیت داخلی خود چه اقداماتی را باید انجام دهند؟ با پذیرش گفتمان ایجابی امنیت، امنیت داخلی را وضعیتی معرفی می‌کند که نظام سیاسی درصدد ایجاد اطمینان خاطر و حداکثر رضایتمندی بین شهروندان خویش است؛ با این تفسیر، مفهوم مشروعیت سیاسی کلیدواژه‌ای اساسی در تبیین مؤلفه‌های اثرگذار بر امنیت داخلی است و نویسنده این مقاله ضمن بیان جایگاه و نقش آن در امنیت داخلی، با تشریح ابعاد این مفهوم در سطح تحلیل کلان، سایر مؤلفه‌های اثرگذار بر امنیت داخلی (کارآمدی و پاسخگویی)، را در تقویت مشروعیت سیاسی تبیین می‌کند.

آشنا، حسام‌الدین (1388) در مقاله امنیت فرهنگی؛ مفهومی فراسوی امنیت ملی و امنیت انسانی، فصلنامه راهبرد فرهنگ، شماره پنجم با اشاره به اینکه امنیت به‌عنوان ابزاری برای حفظ، تداوم و ارتقا حیات برای بشر قابل درک است، با اشاره به نظر ماندل مبنی بر اینکه امنیت کامل و حقیقی قابل حصول نیست، با طرح این نظر که تکیه بر نظریات غرب‌محور در فهم و تدبیر امنیت راهگشا نیست، چرا که به‌نظر نمی‌رسد امنیت در سطح ملی امری جهان‌شمول باشد؛ از همین رو فقدان نظریه بومی امنیت را باید تهدیدی امنیتی به‌شمار آورد.

مبانی نظری

در واقع واژه امنیت ملی و به‌تبع آن امنیت داخلی که یکی از زیر شاخه‌های امنیت ملی است، مفهومی است که بعد از جنگ جهانی دوم جعل و درباره آن نظریه‌پردازی شده است تا راه‌ها و شیوه‌های تحصیل امنیت در چارچوب دولت - ملت برای انسان‌ها به ارمغان آورده شود.

مکتب رئالیسم (واقع‌گرایی)

این مکتب معتقد است که کشورها در پی کسب حداکثر قدرت در مقایسه با سایر کشورها هستند، حفظ احتیاط را به‌عنوان یک اصل دائمی و فقدان اعتماد به اصول اخلاقی جهان‌شمول، حقایق همیشگی را اصل حاکم بر جهان می‌دانند. اخلاق به‌معنای عام آن‌را از حوزه سیاست جدا می‌دانند و معتقد به خدمت گرفتن اخلاق توسط قدرت هستند. اینان معتقدند که تنها قدرت است که می‌تواند تامین‌کننده امنیت باشد. این دیدگاه به دیدگاه سنتی امنیت معروف است و امروزه کارایی خود را تا حد زیادی از دست داده است. اما تاکید بر قدرت نظامی در این دیدگاه کماکان اهمیت دارد (باصری، 1387: 68-29).

امنیت از دیدگاه مکتب لیبرالیسم

برخلاف رویکرد رئالیستی، امنیت و نظم در دیدگاه لیبرالی از توازن قوا حاصل نمی‌شود، بلکه حاصل تعامل‌هایی است که میان لایه‌های مختلف حاکمیتی، سازش میان قوانین، هنجارهای مشترک، رژیم‌های بین‌المللی و مقررات نهادی وجود دارد (ابراهیمی و همکاران، 1393: 28-1).

مکتب کپنهاگ

کپنهاگ، مکتبی است در راستای توجه وسیع به موضوع امنیت با اندیشمندانی هم‌چون مک سوئینی، اولی ویور و باری بوزان، که در این میان بوزان با کتاب معروف خود یعنی «مردم، دولت‌ها و هراس» از سایرین شناخته شده‌تر می‌باشد (ابراهیمی، 1386: 440). متفکران این دیدگاه، با تمایز میان امنیت حکومت و امنیت ملی، معتقدند در حوزه مطالعات امنیت ملی، آن مسائل امنیت داخلی مطرح می‌شوند که در ارتباط با تهدیدهای بیرونی و خارجی باشند (زارع زاده، 1392: 13).

مکتب جهان سوم و امنیت داخلی

برخلاف مکتب کپنهاگ که نگاه حداقلی به امنیت داخلی دارد، مکتب امنیتی جهان سوم، نگاه حداکثری به امنیت داخلی و مسائل آن دارد. این دیدگاه که در واکنش به نظریه‌های امنیتی در مغرب زمین به‌ویژه رویکرد رئالیسم و عدم قابلیت تعمیم آنها به مسائل امنیتی کشورهای جهان سوم شکل گرفته، معتقد است که مفهوم امنیت در جهان سوم با توجه به ویژگی‌های خاص آن با مفهوم امنیت در جهان غرب تا حدودی متفاوت است. در جهان غرب، امنیت بیشتر در بعد خارجی یعنی در مقابله با تهدیدهای ناشی از محیط بیرونی و بازیگران خارجی تعریف می‌شود؛ در حالی که امنیت در جهان سوم عمدتاً داخلی است و حتی بعد خارجی آن نیز متأثر از موضوعات امنیتی داخلی است (عبدالله خانی، 1383: 171).

مکتب سازه‌انگاری و امنیت داخلی

اگرچه مکتب سازه‌انگاری رهیافتی است که در عرصه روابط بین‌الملل و مسائل امنیتی آن مطرح شده، اما به‌نوعی قائل به تعامل میان حوزه‌های امنیت داخلی و امنیت خارجی است. رویکرد سازه‌انگاران نشان می‌دهد که در عرصه روابط بین‌الملل، هنجارها به‌عنوان انتظارات جمعی اقدام به تعیین اعتبار و به‌رسمیت شناختن هویت بازیگران می‌کنند و بدین ترتیب آنها را به‌وجود می‌آورند. از نظر آنها انتظارات بین‌المللی بر منافع، سیاست‌های داخلی و هویت بازیگران تأثیر بسیاری دارد، اما انتخاب‌های بازیگران ملی نیز روی ساختارهای بین‌المللی تأثیرگذار است. در نتیجه تلاش برای پل زدن بین نظام‌های داخلی و بین‌المللی یکی از رویکردهای عمده سازه‌انگاران است و این مسئله باعث شده است که آنان امنیت داخلی و خارجی را مرتبط با یکدیگر بدانند (عبدالله خانی، 1383: 186).

تحلیل یافته‌ها

نظریه امنیت داخلی جمهوری اسلامی

انقلاب اسلامی ایران بدون شک از جمله پدیده‌های مهم و سرنوشت‌ساز قرن بیستم به حساب می‌آید، پدیده‌ای که توجه محققان، اندیشه‌گران، سیاست‌گذاران و شمار زیادی را در داخل و خارج به خود معطوف داشته است. پیروزی انقلاب و تأسیس جمهوری اسلامی را باید ثمره مجاهدت و شهادت مردمی خداآگاه دانست که تحت رهبری امام خمینی (ره) برای رفع ظلم و تغییر سرنوشت خود بپا خاستند. حکومت اسلامی گوهر گران‌بهایی بود که از پس آن شهادت‌ها و رشادت‌ها به ملت ایران عطا شد و از این‌رو بحث از چگونگی پاسداشت آن و تأمین امنیت جامعه اسلامی از همان روز نخست دغدغه جان مردم و مسئولان گشت. بنا به اهمیت و حساسیت مقوله امنیت ملی سایر سیاست‌های نظام تازه تأسیس به‌گونه‌ای طراحی شد تا در نهایت به دفع عوامل امنیت‌زدا و انسجام هر چه بیشتر جامعه و حکومت اسلامی منجر شود. نتیجه آن شد که برخلاف گمان ناصواب معاندان که عمر جمهوری اسلامی را به‌خاطر وجود گرایش‌های فکری متفاوت و نبود تجربه حکومتی مؤثر انقلابیون، کوتاه می‌دیدند، نظام اسلامی توانست حضور فعال سیاسی را در نهایت ایمنی و سلامت بیازماید. پرسش از چیستی و چگونگی تأمین امنیت در درون جامعه اسلامی و اینکه چگونه در یک فضای دموکراتیک و رقابت سیاسی آزاد در جمهوری اسلامی ایران، امنیت داخلی استقرار داشته باشد مهم هستند (افتخاری، 1378: 52-19).

با مطالعه اندیشه‌های امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) بر اساس آن‌چه در آثار مکتوب و نیز بیانات و رهنمودهای ایشان به مناسبت‌های مختلف مورد مطالعه قرار گرفته در این زمینه می‌توان مولفه‌های امنیت داخلی از دیدگاه ایشان به اختصار به شرح ذیل بیان نمود:

الف) مولفه‌های امنیت داخلی از دیدگاه امام خمینی (ره):

1- حفظ نظام؛ 2- قانون‌گرایی؛ 3- توجه به بعد فرهنگی و اعتقادی امنیت؛ 4- تأکید بر هویت و ارزش‌های اسلامی؛ 5- صیانت از اسلامیت و جمهوریت نظام؛ 7- محدود نبودن امنیت به داخل مرزهای جغرافیایی؛ 9- استقلال سیاسی و عدم وابستگی؛

ب) مولفه‌های امنیت داخلی از دیدگاه مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

1- مقوله امنیت به‌عنوان حق درجه اول مردم؛ 2- امنیت داخلی با توجه به جایگاه جغرافیایی استراتژیک جمهوری اسلامی ایران به بیرون از مرزها وصل می‌شود؛ 3- تأمین امنیت و وظیفه حاکمیت است؛ 4- محوریت مردم در ایجاد امنیت؛ 5- نقش مهم نیروهای مسلح در تأمین امنیت داخلی؛ 6- جهانی‌سازی به‌دنبال هرج‌ومرج و ناامنی است؛ 7- اهمیت امنیت را باید در عکس‌العمل دشمنان نسبت به آن ارزیابی کرد؛ 8- ایمان به خدا امنیت به‌همراه دارد.

گفتمان مقاومت

گفتمان‌ها مجسم‌کننده معنا و ارتباط اجتماعی و همین‌طور شکل‌دهنده ذهنیت و نیز ارتباطات سیاسی-اجتماعی‌اند. از نظر فوکو گفتمان‌ها هم‌چون اعمالی هستند که به‌طور نظام‌مند موضوعاتی را شکل می‌دهند که خود سخن می‌گویند. گفتمان‌ها سازنده موضوعات‌اند و در فرآیند این سازندگی مداخله خود را پنهان می‌کنند (عضدانلو، 1375: 48). گفتمان‌ها، روش‌های صحبت کردن، فکر کردن و یا باز نمودن موضوع و یا مبحثی خاص هستند. آنها دانش معناداری را درباره آن موضوع پدید می‌آورند. این دانش بر کردارهای اجتماعی اثر می‌گذارد، از این‌رو پیامدها و عواقب واقعی دارند. گفتمان‌ها را نمی‌توان به منافع طبقاتی تقلیل داد ولی همیشه در نسبت با قدرت عمل می‌کنند. آنها بخشی از شیوه اعمال قدرت و مبارزه بر سر قدرت هستند (هال، 1386: 62-61). اشکال مختلف گفتمان همیشه به‌عنوان ابزارهایی موثر، نه فقط برای

حفظ وضع موجود جوامع، بلکه برای ساخت، شکستن ساخت، حتی بازسازی جوامع به کار گرفته شده است (دهقانی، 1394: 5).

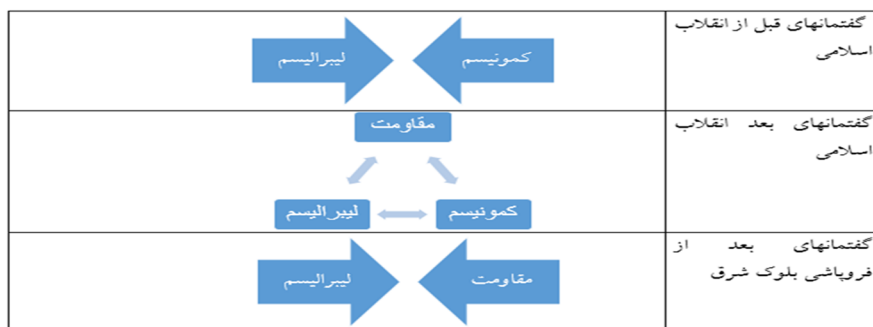
گفتمان مقاومت همواره در مقابل ظلم وجود داشته است، میشل فوکو معتقد است در مقابل هر زور و ظلم، مقاومتی تولید می‌شود و مقاومت را معلول ظلم و تضییع حقوق انسان‌ها می‌داند. البته به تناسب شرایط زمان مقاومت با فراز و فرود مواجه بوده، گاهی تقیه نموده، گاهی به صورت پنهان وارد عمل شده و گاهی نیز از قدرتهای خارجی برای حمایت از خود استفاده کرده و گاهی نیز به قیام و انقلاب مردمی تبدیل شده است. همه ادیان آسمانی انسان‌ها را به مقاومت و ایستادگی در برابر ظلم و سرکشی فرا می‌خوانند. قوانین اساسی از قرون وسطی به بعد خواهان رسمیت یافتن حق ملت‌ها در مبارزه و مقاومت در مقابل ظلم شده‌اند. اعلامیه ویلسون در زمینه اصول حقوق ملل، از جمله حق هر ملت برای تعیین سرنوشت خود است. معاهدات دو کنفرانس لاهه در سال‌های 1899 و 1907 از مهم‌ترین اقدامات جهانی است که مشروعیت مقاومت ملی میهنی بر ضد تجاوز و اشغالگری بیگانه را به رسمیت شناخت. بیانیه بین‌المللی تعریف تجاوز مصوب سال 1974 در ماده هفتم تصریح می‌کند: «هر چیزی که باعث مخدوش شدن حق مقاومت ملت‌های تحت استعمار یا ملت‌های تحت حاکمیت رژیم‌های نژادپرست یا محکوم به هرگونه سلطه خارجی شود از تعریف تجاوز خارج است. این گونه ملت‌ها حق دارند با بهره‌گیری از هر وسیله ممکن، از جمله با توسل به اسلحه به مقاومت و مباره با اشغالگران و حکومت‌های نژادپرست یا سلطه‌جوی بیگانه برخیزند». انقلاب فرانسه در قرن 18 برای نخستین بار به موضوع حق تعیین سرنوشت اشاره کرد. مجمع ملی فرانسه در 1972/3/19 با صدور اعلامیه‌ای حمایت خود را از همه ملت‌های خواهان آزادی و پشتیبانی خود را از شهروندانی که در راه مبارزه برای آزادی آسیب ببینند، اعلام کرد. انقلاب فرانسه به آرا و اندیشه‌های آزادی‌خواهانه جمعی از فیلسوفان عصر رنسانس اروپایی، مانند ژان ژاک روسو، جان لاک، مونتسکیو و دیگران متکی بود. در پایان جنگ جهانی اول ویلسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا پس از صدور اعلامیه جهانی ویلسون که حق تعیین سرنوشت را تثبیت کرد، در یک سخنرانی در کنگره چهارده اصل را اعلام کرد که یکی از آنها اصل حق تعیین سرنوشت بود (کمیته علمی مجمع جهانی صلح اسلامی، 1390: 251-264). مقاومت از دیدگاه قرآن، کوششی برای بازگرداندن چیزی به حالت طبیعی خود است، به دیگر سخن، هرگاه دو طرف وجود داشته و یک طرف، در تلاش تسلط بر دیگری باشد، در این حالت، مقاومت پدیده‌ای است که توازن را که اساس زندگی بشر است، برقرار نماید. قرآن دو رکن اساسی را برای مقاومت بر می‌شمارد (میر قادری؛ کیانی، 1392: 73):

1- ایمان راسخ و عمیق: هر کس به چیزی ایمان ژرف و بی‌شائبه داشته باشد، بدون تردید در راه آن جان فشانی می‌کند و از همه چیز خود برای رسیدن به آن می‌گذرد. بر این اساس مقاومت، زمانی پدید می‌آید که ایمان و عقیده در دل‌ها محکم و استوار گردد. به همین خاطر پیامبر اکرم در مکه معانی ایمانی را در دل مسلمانان ریشه‌دار گرداند و چون آنان به ایمانی عمیق رسیدند، توانستند رعب و وحشت را در دل دشمنان بیافکنند و تمام سختی‌ها را تحمل کنند، نمونه کامل این مقاومت را می‌توان در شعب ابوطالب یافت، آن‌جا که یاران پیامبر با تحمل دشواری‌ها توانستند در برابر مشکلات و مصایب آن دوران مقاومت نمایند و سرانجام به پیروزی دست یابند (سوره بقره، آیه 128، سوره انفال، آیه 72، سوره توبه، آیه 20).

2- استفاده از تمام توان مادی: اگر انسان به یقین برسد ولی اسباب و وسایل لازم برای مقاومت را مهیا نسازد، کامیاب نمی‌گردد، پس انسان می‌بایست تمام توانایی‌های بشری خود را به کار گیرد تا به واسطه آنها بتواند در این مسیر پیروز شود. خداوند متعال هرگاه از ابزار مقاومت سخن می‌گوید واژه نفس می‌داند و این خود دلیل بر آن است که هنگام مقاومت باید

از مال خود گذشت و از آن در راستای جهاد در راه خدا استفاده کرد (سوره حدید، آیه 25، سوره آل عمران آیه 14، سوره انفال، آیه 60، سوره نحل، آیه 8، سوره اسراء، آیه 64، سوره حشر، آیه 6).

شکل‌گیری هویت مقاومت در مقابل گفتمان شرق‌شناسی را می‌توان براساس روایت جدیدی دانست که ناشی از بازنمایی اسلام است از طریق تأکید بر ارزش‌های مرکزی اسلام سعی دارد تا مطلوبیت‌های جهان غرب را براساس قالب‌های گفتمانی کاملاً متفاوتی بازنمایی کند و تغییر اجتماعی در سطوح مختلف ایجاد کند (مختاری؛ دهقانی، 1394: 109-101). در این میان انقلاب اسلامی در مقام مهم‌ترین سازه شناختی - اخلاقی پارادایم مقاومت، از شاخص‌های ضد نظام محسوب می‌شود که فرماسیون نظام جهانی مسلط را به‌چالش کشاند، بنابراین تحولات ژئوکالچر نمادی از سیاست فرهنگی انقلاب اسلامی محسوب می‌شود که چرخه‌های نظام جهانی را دچار اختلال می‌سازد. اهمیت بحث درباره انقلاب اسلامی در تحولات ژئوکالچریک جهان اسلام در این است که انقلاب اسلامی، به‌عنوان «نخستین قیام بزرگ علیه نظام‌های زمینی» فراگیرترین و مدرن‌ترین قیام با بهره‌گیری از نظام معنایی و اندیشگی بدیع توانست با وصل کردن خود به ریشه‌های دینی، به‌صورت یک بدیل زنده سیاسی جلوه‌کند. در کانون گفتمان انقلابی، اسلام به‌مثابه یک دال متعالی نشسته بود، غنای مفهومی و محتوایی این دال استعلایی، تمامی زوایا و زمینه‌های زندگی آدمی را در بر گرفته، سیاست را هم‌مشین دیانت کرده، هر دو را ریسمانی عرفانی بخشیده و هر سه را در کنش اجتماعی در منزلت تئوری راهنمای عمل نشانده بود (تاجیک، 1379: 179).



(منبع: جمشیدی‌ها؛ عرفان منش، 1393: 15)

امام خمینی (ره) تلاش داشتند تا با غالب کردن گفتمان انقلاب اسلامی در سراسر جهان اسلامی از طریق بسیج توده‌های مردم و گروه‌های اسلام‌گرا، اندیشه اسلامی هویت مدار را حاکم نماید (اطهری؛ عباسی شاهکوه، 1393). هنگامی که حضرت امام خمینی جمعه‌ی پایانی ماه مبارک رمضان را روز قدس اعلام کردند، شاید کمتر کارشناس و صاحب‌نظر سیاسی و بین‌المللی گمان می‌کرد که گفتمان مقاومت در آغاز دهه‌ی دوم قرن بیست‌ویکم میلادی به گفتمان غالب منطقه تبدیل شود و آثار استراتژیک و ژئواستراتژیک آن معادلات جهانی و نظام سلطه را تحت تأثیر قرار دهد. اگر بخواهیم بر اساس بحث‌های گفتمانی طرح موضوع کنیم، عناصر و مؤلفه‌های گفتمان مقاومت را می‌توان در دو دسته طبقه‌بندی کرد؛ یک بخش نفی یا سلبی است و بخش دیگر اثباتی و ایجابی. در مرکز بعد سلبی گفتمان مقاومت، سلطه‌ستیزی قرار دارد. یعنی مهم‌ترین عنصر سلبی گفتمان مقاومت، نفی سلطه و سلطه‌ستیزی است و دوم، نفی استکبار و استبدادستیزی است. انقلاب اسلامی یک بعد مهمش نفی استبداد بود. ما می‌گوییم انقلاب برای مستضعفین است؛ ولی خوب می‌دانید بر اساس آموزه‌های اسلام باید با استضعاف هم مبارزه کنیم و آن را از بین ببریم. نه اینکه با مستضعفین ستیزه کنیم. برای اینکه اگر آن وضعیت استضعاف به‌نوعی از بین برود، نفی تبعیض و خشونت ساختاری در نظام

بین‌الملل، نفی توسعه‌طلبی و زیاده‌خواهی و تجاوزطلبی در روابط بین‌الملل نیز باز به بعد سلبی گفتمان مقاومت بر می‌گردد. اما مهم‌ترین وجوه اثباتی و ایجابی گفتمان مقاومت که در مرکز این گفتمان قرار دارد، عبارت است از عدالت‌خواهی و حق‌طلبی، اسلام‌خواهی، صلح‌طلبی، عزت‌طلبی و اقتدار، استقلال‌طلبی، آزادی‌خواهی، معنویت‌گرایی، حکمت و عقلانیت‌گرایی، مصلحت‌گرایی و آرمان‌گرایی و واقع‌بینی. به هر جهت، مؤلفه‌های مذکور گفتمان مقاومت را به‌عنوان یک نوع گفتمان آرمان‌گرایی و واقع‌بینانه مطرح می‌کند، زیرا آرمان‌هایی در این گفتمان هست و هم‌زمان به یک واقعیت‌هایی هم توجه می‌شود:



(منبع: دهقانی فیروزآبادی؛ صادق الحسینی، 1391)

فرهنگ مقاومت زیر مجموعه گسترده‌ای را در بر می‌گیرد که پراختن به همه آنها، با توجه به محدودیت‌هایی که با آن مواجه بوده‌ایم، ممکن نبوده است. لذا به سه مؤلفه مهم تاثیرگذار فرهنگ مقاومت بر امنیت داخلی: فرهنگ استکبارستیزی، فرهنگ و روحیه جهادی، هویت دینی، به اختصار به شرح ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نقش فرهنگ استکبارستیزی در تامین امنیت داخلی

در تعریف لغوی، استکبار به‌معنای بزرگ دیدن کسی یا چیزی، بزرگی نمودن، از خود بزرگ منشی کردن و تکبر ورزیدن است. این واژه از ریشه کبر و از باب نفع است که در زبان عربی به کسی یا چیزی اطلاق می‌گردد که فاقد صفتی است؛ ولی خود را به آن متصف می‌کند. لذا تکبر را خود بزرگ‌بینی و غرور معنی می‌کنند. از این‌رو استکبار برای مبالغه در تکبر و خود بزرگ‌بینی به‌کار می‌رود (منصوری، 1387: 17). از مشخصه‌های بارز اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی (ره) تلاش برای وارد کردن واژه‌ها و مفاهیم قرآنی و اسلامی در ادبیات سیاسی مسئولان و دولتمردان نظام اسلامی بود. واژه استکبار از جمله واژه‌هایی است که به‌طور عملی در این راستا وارد ادبیات انقلاب اسلامی شد. گفتمان استکبارستیزی امام خاستگاهی فطری - انسانی و معنایی قرآنی دارد و در عین حال کارکردی مبارزاتی و انقلابی. اساساً مبارزه با ظلم و نفی استکبار، از اصول اساسی اندیشه مبارزاتی حضرت امام بوده و همواره مورد تاکید قرار گرفته است. ظلم‌زدایی و مبارزه با استکبار به‌عنوان یک مسئولیت دینی - سیاسی، جدی‌ترین آثار را در قیام ملل مستضعف علیه نظام ظالمانه حاکم بر جهان از خود به‌جای گذاشته است. امام سلامت و صلح جهان را بسته به انقراض مستکبرین می‌دانند و می‌فرمایند: تا این

سلطه‌طلبان بی‌فرهنگ در زمین هستند مستضعفین به ارث خود که خدای تعالی به آنها عنایت فرموده است نمی‌رسند. واژه «استکبار» که در ادبیات سیاسی انقلاب اسلامی به‌طور مکرر به بهره‌برداری می‌رسد از تعالیم قرآن کریم مایه می‌گیرد. این ادبیات در کلام و بیان آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله العالی) هم به‌عنوان یکی از سیاست‌های راهبردی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران ادامه یافته است (شاخصه‌های دکترین «استکبارستیزی» در اندیشه حضرت امام (ره)، 92/8/9).

نقش فرهنگ و روحیه جهادی در تامین امنیت داخلی

جهاد یعنی تلاش و کوشش در راه ارزش‌های والا، پس جهاد، فقط جنگ نیست، جهاد به‌معنی کوشش و سعی است که قدمتی به اندازه قدمت بشریت دارد. جهاد تلاش اعتقادی، خودآگاهانه، همه‌جانبه، همگانی و همیشگی است. جهاد چه در سطح خرد (مبارزه با نفس) و چه در در سطح کلان (پیکاری اجتماعی برای محو ظلم و بی‌عدالتی) از انگیزه‌های درونی افراد سرچشمه می‌گیرد. جهاد حاوی دو مفهوم، سلبی و ایجابی است؛ وجه سلبی آن از بین بردن ظلم و ستم چه بر نفس و چه بر جامعه و وجه ایجابی آن سازندگی نفس و یا سازندگی جامعه است (واشقانی، 1390: 2). در تعبیری که مقام معظم رهبری و تقسیم‌بندی که دارند می‌فرمایند: «جهاد اکبر که از همه سخت‌تر است، جهاد با نفس است، همان چیزی است که هویت ما را، باطن ما را حفظ می‌کند؛ جهاد اصغر، مجاهدت با دشمن است، منتها در بین جهاد اصغر یک جهاد هست که خدای متعال آن را «جهاد کبیر» نام نهاده که آن همین است. «جهاد کبیر» یعنی چه؟ یعنی اطاعت نکردن از دشمن، از کافر؛ از خصمی که در میدان مبارزه‌ی با تو قرار گرفته اطاعت نکن. اطاعت یعنی چه؟ یعنی تبعیت؛ تبعیت نکن. تبعیت نکردن در کجا؟ در میدان‌های مختلف؛ تبعیت در میدان سیاست، در میدان اقتصاد، در میدان فرهنگ، در میدان هنر. در میدان‌های مختلف از دشمن تبعیت نکن؛ این شد «جهاد کبیر» (بیانات در دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین علیه‌السلام، 95/3/3)؛ «فرهنگ مقاومت پیوند همه‌جانبه‌ای با هنجارهای رفتاری مردم ایران دارد. فرهنگ مقاومت یکی از موضوعات بنیادین ساختار سیاسی ایران محسوب می‌شود. درک فرهنگ مقاومت، نیازمند مفهوم‌سازی، شاخص‌سازی و تبیین گویه‌های مربوط است. بنابراین یکی از شاخص‌های مفهومی فرهنگ مقاومت را باید در ارتباط با استعاره‌های اجتماعی تبیین نمود. مفاهیمی همانند شهادت، جبهه‌ها، کربلا، مقاومت و پیروزی را باید در زمره چنین استعاره‌هایی دانست» (مصلی‌نژاد، 1393: 6-8). فرهنگ جهادی یک مفهوم کلی است که از جمله مصادیق آن دین‌محوری ولایت‌مداری، ایثار و خود گذشتگی، مردم‌گرایی، ارزش‌مداری، انعطاف‌پذیری، خودباوری، پویایی، مأموریت‌پذیری می‌باشد و فرهنگ جهادی پدیده‌ای اسلامی است که با وقوع انقلاب عظیم اسلامی به‌رهبری حضرت امام خمینی (ره) تجلی پیدا کرده است (محمودزاده و همکاران، 1388: 26-28). شهید مطهری نیز در تبیین ایمان دینی در جهت‌دهی گرایش‌های انسان در روحیه جهاد و فداکاری می‌نویسد: «گرایش‌های ایمانی مذهبی موجب آن است که انسان تلاش‌هایی به‌رغم گرایش‌های طبیعی فردی انجام دهد و احیانا هستی و حیثیت خود را در راه ایمان خویش فدا سازد؛ این در صورتی است که ایده انسان جنبه تقدس پیدا کند و حاکمیت مطلق بر وجود انسان بیاید. تنها نیروی مذهبی قادر است که به ایده‌ها تقدس ببخشد و حکم آنها را در کمال قدرت بر انسان جاری سازد. گاهی افراد نه از راه ایده و عقیده مذهبی، بلکه تحت تاثیر فشار عقده‌ها، کینه‌توزی، انتقام‌گیری‌ها و بالاخره به‌صورت عکس‌العمل شدید در برابر احساس فشارها و ستم‌ها دست به فداکاری می‌زنند و از جان و مال و همه حیثیات خود می‌گذرند. ولی تفاوت یک ایده مذهبی و غیر مذهبی این است که آن‌جا که پای عقیده مذهبی به‌میان آید و به ایده قداست ببخشد، فداکاری از روی کمال رضایت و به‌طور طبیعی صورت می‌گیرد» (مطهری، 1385: 34).

نقش فرهنگ و هویت دینی در تامین امنیت داخلی

سه وجه مهم هویت فرهنگی یا هویت جمعی در ایران شامل هویت ایرانی، هویت قومی و هویت دینی است.

1. هویت ملی را باید نوعی احساس تعلق به ملتی خاص دانست که نمادها، سنتها، مکان‌های مقدس، آداب و رسوم، تاریخ، قهرمانان تاریخی و فرهنگی، نظام سیاسی و سرزمین معین دارد.

2- هویت اسلامی در جامعه ایرانی به معنای تعلق و تعهد فرد ایرانی به باورها و ارزش‌های دینی، انجام رفتارها و مناسک فردی و جمعی دین‌دارانه، داشتن تجربه و حس دینی و برخورداری از هویت دینی است (حاجیان، 1388: 368-360).

3. هویت قومی به عنوان یکی از سطوح، جامعه‌پذیری، تعریف می‌شود که فرد خود را با یک گروه بزرگ قومی متصل و مربوط می‌کند و به صورت نمادین یا واقعی خود را عضو آن گروه بزرگ قومی می‌پندارد (حاجیان، 1391: 142).

هویت دینی در ایران آینده نیز هم‌چنان منسجم و قوی خواهد بود و با وجود بروز برخی روندهای سکولاریستی، بنا به ماهیت خاص و تجربه جامعه ایرانی، گرایش‌های دینی از قوت نسبی برخوردار خواهند بود. به عبارتی، با وجود شدت گرفتن دین‌گرایی شخصی (شخصی و فردی شدن دین)، رشد انواع معنویت‌گرایی و فرقه‌گرایی، هویت دینی هم‌چنان قوی و جدی خواهد بود (حاجیان، 1391: 142). بررسی و مطالعات در متون اسلامی مانند قرآن مجید و احادیث وارد شده از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) حاکی از یک رویکرد انسانی، الهی، معنوی و اخلاقی به انسان و به تبع آن قومیت و تنوعات اجتماعی و فرهنگی و نژادی است. ویژگی‌ها و خصوصیات مهم قومی در قرآن و سیره معصومین (ع) بدین شرح است. الف) تنوعات و تفاوت‌های قومی، زبانی و نژادی از نشانه‌ها و حکمت‌های خداوند و موجب شناسایی متقابل است. ب) در اساس و پایه مردم از یک گروه و امت واحد و یکپارچه‌ای بودند و سپس اختلاف پیدا کردند و به دلیل سرکشی و لجابت از هم جدا شدند. ج) تفاوت‌ها و تنوعات قومی و نژادی امتیاز و مایه برتری نیست و شاخص برتری تقوا و پارسایی است.

بنابراین عزتمندی و تکیه بر توانایی‌های الهی که در وجود انسان نهاده شده و تکیه بر تعالیم مترقی اسلام نوید بخش زندگی با عزت و با افتخار و خارج از قید و بند و اسارت باشد.

نتیجه‌گیری

نظام جمهوری اسلامی ایران، نظامی دین‌محور و متکی به مردم مسلمان، با اتکا به معارف فقهی و تجربی تاریخ اسلام، با الهام از قرآن همواره معتقد به وجود رهبر دینی در جامعه به عنوان نایب امام زمان (عج) بوده است و بر پایه همین اعتقاد انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و نظریه کلان حاکمیتی ولایت فقیه برگرفته از اسلام ناب محمدی (ص) توسط امام خمینی (ره) به عنوان گره‌گشای مسائل معرفی و هم اکنون نیز توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی بسط و توسعه یافته است. بنابراین اگر فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه از آبخشور حقیقی آن، که همان اسلام ناب محمدی (ص) است، در همه زیرساخت‌های حاکمیتی جاری شود و نیز مردم با اعتماد به اینکه فرهنگ سیاسی حاکم بر پایه همان آبخشور در جریان است، به درستی می‌تواند به نیازهای امنیتی نیز پاسخ داده و امنیت را در جای‌جای جامعه استقرار و استحکام بخشد. ما برای پیروزی در انقلاب فرهنگ مقاومت و مبارزه را تجربه کردیم و در طول تاریخ انقلاب اسلامی همین فرهنگ را با مشارکت مردم در همه صحنه‌ها به منصف ظهور رساندیم و تجربه تاریخی استقرار نظام اسلامی نشان می‌دهد که هویت ملی و ایرانی و اسلامی بر سایر هویت‌های اقوام ملی ما غلبه داشته و این غلبه نه اینکه ناشی از انشا حکومت و هیات حاکمه بلکه ناشی از باور و اعتقاد قلبی مردم بوده و این نوید یک امنیت پایدار در حرکت به سوی تمدن بزرگ اسلامی را می‌دهد.

منابع

الف) منابع فارسی

1. ابراهیمی، نبی‌الله (1386)، «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست‌ویکم، شماره 82.
2. ابراهیمی، شهروز؛ ستوده؛ علی اصغر؛ احسان، شیخون (1393)، «بررسی تطبیقی رویکرد امنیتی اسلام با رویکرد امنیتی رئالیسم و لیبرالیسم»، **دو فصلنامه علمی - پژوهشی جامعه‌شناسی جهان اسلام**، دوره دو، شماره چهارم.
3. افتخاری، اصغر (1380)، «مبانی فرهنگی مدیریت استراتژیک و امنیت داخلی در ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره سوم.
4. افتخاری، اصغر؛ باباخانی، مجتبی (1394)، «معناشناسی استکبار در قرآن کریم»، **دو فصلنامه آموزه‌های قرآنی دانشگاه علوم رضوی**، شماره 21، بهار و تابستان.
5. افتخاری، اصغر (1378)، «چهره متغیر امنیت داخلی: بررسی نسبت امنیت داخلی با رقابت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره چهارم.
6. امیری، ابوالفضل (1390)، «جهانی شدن فرهنگ و راهبردهای مقاومت فرهنگی»، **فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات بسیج**، سال چهاردهم، شماره پنجاه، بهار.
7. باصری، احمد (1387)، «امنیت از دیدگاه مقام معظم رهبری»، **فصلنامه علمی - تخصصی دانش انتظامی پلیس پایتخت**، شماره 1، دوره اول تابستان.
8. بهشتی‌نژاد، مهدی (1393)، «تاثیر فرهنگ بر امنیت ملی با تاکید بر نظام ج.ا. ایران»، **فصلنامه مطالعات سیاسی**، سال هشتم، شماره 22.
9. پوستچینی، زهره (1391)، «انقلاب اسلامی ایران و برسازی هنجار سیاسی مقاومت در روابط بین‌الملل»، **فصلنامه آفاق امنیت**، سال پنجم، شماره شانزدهم.
10. تاجیک، محمدرضا (1381)، **مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: نشر فرهنگ گفتمان.
11. حاجیانی، ابراهیم (1379)، «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه»، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال 2، شماره 5.
12. حاجیانی، ابراهیم (1391)، «هویت ایرانی اسلامی و امنیت پایدار جمهوری اسلامی»، **فصلنامه آفاق امنیت**، سال پنجم، شماره چهاردهم.
13. حاضری، محمدرضا؛ گراوند، مرضیه (1394)، «نقش دین در انقلاب ایران و فرانسه»، **فصلنامه ژرفا پژوه**، شماره 4 و 5، تابستان و پاییز.
14. خسروی، علیرضا (1390)، «امام خمینی (ره) و بازسازی هویت»، **فصلنامه مطالعات ملی**، سال دوازدهم، شماره 2.

15. دهقانی، روح الله (1394)، «اندیشه فرهنگی استوارت هال»، **مجله خبری انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات**، شماره 27.
16. روزنامه کیهان (95/3/23)، شماره 21365.
17. زارعزاده، رسول (1392)، «الگوی تحلیل امنیت داخلی: تبیین مؤلفه‌های اثرگذار بر امنیت داخلی در سطح کلان»، **فصلنامه آفاق امنیت**، سال پنجم، شماره نوزدهم، تابستان.
18. سعیدیان، فهیمه (بی‌تا)، «جوانان، تهاجم فرهنگی و راه‌های مقابله با آن»، **فصلنامه راه تربیت**.
19. مطهری، مرتضی (1358)، **جهان بینی توحیدی**، تهران: انتشارات صدرا.
20. صدر، سید موسی (1390) ویژگی‌های فرهنگ، قابل دسترسی در: <http://elhamvaali.blogfa.com/post/22>
21. عبداله‌خانی، علی (1383)، **نظریه‌های امنیت**، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ دوم، جلد 1.
22. عضدالملو، حمید (1375)، «درآمدی بر گفتمان یا گفتمانی درباره گفتمان»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره 103 و 104.
23. فرهنگ، احمد (1391)، **فرهنگ مقاومت و مقاومت فرهنگی**، قابل دسترسی در: <http://farhangoffice.parsiblog.com>
24. قاسمی، فرهاد (1386)، «بررسی مفهوم امنیت در سیاست تازه بین‌الملل»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره 245 و 246.
25. قرشی، سید علی اکبر (1371)، **قاموس قرآن**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم.
26. محمودزاده، علی و همکاران (1388)، **واکاوی و بازشناسی فرهنگ و مدیریت جهادی**، حوزه نمایندگی ولی فقیه در وزارت جهاد کشاورزی.
27. مخبر دزفولی، محمدرضا؛ محمد، اسحاقی؛ عظیمی‌طوقردی، محمد (1394)، «واکاوی تهدیدات فرهنگی ماهواره‌ای و تدوین راهبردهای مقابله»، **فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک**، شماره 64 پاییز.
28. مختاری، مریم؛ دهقانی، عبدالرحیم (1394)، «تحلیل جنبش‌های اجتماعی خاورمیانه با تأکید بر مؤلفه‌های شرق‌شناسی ادوارد سعید»، **دو فصلنامه علمی - پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام**، دوره 3، شماره 2، پاییز و زمستان.
29. معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در قرارگاه ثارالله (1378)، **نفوذ و استحاله**، تهران.
30. میرقادری، کیانی (1391)، «مقاله بن‌مایه‌های ادبیات مقاومت در قرآن»، دوره 01، شماره 1، تابستان.
31. میرمعینی، عفت السادات (1395/8/8)، **ضرورت بازخوانی مفهوم امنیت**، روزنامه جهان اقتصاد.
32. ناظمی اردکانی، کاظم (1388)، «مبانی مهندسی و مدیریت فرهنگی سازمان‌ها»، **فصلنامه راهبرد یاس**، شماره 20، زمستان.
33. نگارش، حمید (1380)، **هویت دینی و انقطاع فرهنگی**، نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
34. نگاهیان، ابراهیم (1393)، **مفهوم امنیت، پایان‌نامه** کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

35. والی‌زاده، اسماعیل (1388)، «تهاجم فرهنگی و راه‌های مقابله با آن»، **ماهنامه معارف**، شماره 69، پاییز.
36. وسیعی، جمال (1357)، **جامعه‌شناسی سیاسی**، تهران: انتشارات گوتنبرگ.
37. هال، استوارت (1386)، **غرب و بقیه: گفتمان و قدرت**، ترجمه محمود متحد، تهران: موسسه انتشارات آگه.

نقش قدرت در سیاست بین‌الملل

رمضان اسمعیل اسدی*

دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان) و کارشناس سازمان مدیریت و

برنامه‌ریزی کشور

سیدعلی نجات**

دانش آموخته مطالعات منطقه‌ای و پژوهشگر مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه

چکیده

قدرت در روابط بین‌الملل وسیله‌نهایی تنظیم روابط واحدهای جامعه بین‌المللی و عامل تعیین کیفیت مسائل مربوط به این روابط است. به عبارت دیگر، قدرت مرکز ثقل و هسته اصلی سیاست بین‌الملل می‌باشد. در این مقاله به بررسی این سوال می‌پردازیم که قدرت سخت و نرم چه نقشی در سیاست بین‌الملل ایفا می‌کنند؟ علاوه بر آن مباحث دیگری در این زمینه مورد تجزیه و تحلیل محتوایی قرار گرفته است و در تحلیل نهایی این واقعیت مورد تاکید قرار می‌گیرد که امروزه کشورهای مختلف جهان با توجه به تحولات تکنولوژیکی سیاسی، بسته به توان خود، تلاش دارند تا علاوه بر قدرت نظامی و اقتصادی (سخت)؛ از ظرفیت‌های قدرت نرم نیز برای پیشبرد اهداف سیاست بین‌الملل خود بهره ببرند. به‌طور کلی، در سیاست بین‌الملل قدرت سخت و قدرت نرم به یکدیگر مرتبط‌اند. چون هر دو به‌عنوان جنبه‌هایی از توانایی دستیابی به اهداف از طریق تحت تاثیر قرار دادن رفتار دیگران محسوب می‌شوند. اما قدرت سخت نقش و کارایی خود را نسبت به گذشته از دست داده و به‌همین دلیل کمتر مورد توجه و استفاده‌ی مستقیم قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها

قدرت، قدرت سخت، قدرت نرم، سیاست بین‌الملل.

* Email: korosh_assadi@yahoo.com.

** Email: Sa.nejat@yahoo.com.

از مقوله‌های بنیادین در علوم سیاسی و اندیشه سیاسی مفهوم «قدرت» است. انسان برای رفع نیازها و رسیدن به خواسته‌هایش همواره نیاز به افزایش قدرت خود دارد؛ لذا اعتقاد به وجود آمده که قدرت‌طلبی جزئی از طبیعت بشر است. از زمان افلاطون به بعد قدرت همیشه در کانون توجه اندیشمندان سیاسی قرار داشته است؛ به‌ویژه در عصر حاضر، به یکی از مفاهیم عمده تبدیل شده و نقش محوری یافته است. قدرت از منظر نئولیبرال‌ها، که واضعان اصلی آن هستند، نقشی مهم و تأثیرگذار در سیاست بین‌الملل بازی می‌کند. جوزف نای معتقد است آن‌چه وی با عنوان قدرت نرم درباره آن سخن گفته، در حقیقت راه غیرمستقیم دستیابی به خواسته‌هاست، راهی که در آن از تهدید و سیاست چماق و هویج خبری نیست. در قدرت نرم، دیگران بیش از آنکه به کاری مجبور شوند، به همکاری گرفته می‌شوند و این از آن‌رو است که دیگران ترغیب می‌شوند که همان چیزهایی را بخواهند که ما می‌خواهیم... لذا قدرت نرم قابلیت شکل دادن به علایق دیگران است (نای، 1387). قدرت نرم در معادلات بین‌المللی از اهمیت به‌سزایی برخوردار است، تا آن‌جا که گفته می‌شود در حال حاضر، برجسته‌ترین مظهر و نمود قدرت ملی، قدرت فرهنگی به‌معنای عام و قدرت روانی تبلیغی، به‌معنای خاص است که بازیگران در صحنه روابط بین‌الملل تلاش می‌کنند این بُعد قدرت را افزایش و گسترش داده و با اعمال آن و ایجاد تأثیرات خاصی بر دیگر بازیگران، آنها را از میدان رقابت خارج سازند. ویژگی این بُعد از قدرت، با مفهوم اقتناع و رضایت‌مندی همراه است. امروزه، عرصه سیاست بین‌الملل، به‌شدت تحت تأثیر عوامل فرهنگی و هویتی قرار دارد. از این‌رو، تبدلات و مناسبات فرهنگی و همچنین کوشش برای نگرهبانی از هویت، جایگاه ویژه‌ای در سطح مباحث تئوریک و نظریه‌پردازی و همچنین در ساحت عمل به‌خود اختصاص داده است؛ تا جایی که پاسداری از هویت، نه در دستور کار سیاست خارجی و مطالعات راهبردی، بلکه بیش از همه، ناشی از موجی است که پهنه عمل آن، فراملی و جهانی است. از این منظر می‌توان گفت: اهتمام به نقش ایده‌ها و هویت و به‌طور کلی فرهنگ در عرصه روابط بین‌الملل را می‌توان در آثار مکتب سازه‌نگاری مشاهده کرد (هینه بوش، 1388).

از این‌رو، پرسش اصلی این پژوهش بدین قرار است: قدرت سخت و نرم چه نقشی در سیاست بین‌الملل ایفا می‌کنند؟ در پاسخ به این سوال، فرضیه پژوهش این چنین قابل طرح می‌باشد: امروزه کشورهای مختلف جهان با توجه به تحولات تکنولوژیکی سیاسی، بسته به توان خود، تلاش دارند تا علاوه بر قدرت نظامی و اقتصادی (سخت)؛ از ظرفیت‌های قدرت نرم نیز برای پیشبرد اهداف سیاست بین‌الملل خود بهره ببرند.

به‌طور کلی، در سیاست بین‌الملل قدرت سخت و قدرت نرم به یکدیگر مرتبط‌اند. چون هر دو به‌عنوان جنبه‌هایی از توانایی دستیابی به اهداف از طریق تحت تأثیر قرار دادن رفتار دیگران محسوب می‌شوند. اما قدرت سخت نقش و کارایی خود را نسبت به گذشته از دست داده و به‌همین دلیل کمتر مورد توجه و استفاده‌ی مستقیم قرار می‌گیرد.

این پژوهش از نظر جمع‌آوری منابع، «کتابخانه‌ای» و از نظر نوع تحقیق از «روش توصیفی-تحلیلی» (بررسی روندها) و «توصیفی-مقایسه‌ای» بهره‌برداری کرده است. بنابراین چارچوب کلی مقاله عبارت است از: تعریف قدرت، انواع قدرت و همچنین به الگوی مفهومی پژوهش، تفاوت قدرت سخت و قدرت نرم، رابطه قدرت با سیاست بین‌الملل تحول مفهومی و کارکردی قدرت در سیاست بین‌الملل (قدرت سخت؛ رویکردی سنتی به سیاست بین‌الملل و قدرت نرم؛ رویکردی نو به سیاست بین‌الملل) پرداخته می‌شود.

1. تعاریف و مفاهیم قدرت

قدرت از جمله مفاهیم محوری و اساسی است که در کانون نظریه‌پردازی‌های علم سیاست و روابط بین‌الملل قرار دارد. به‌رغم تاریخ طولانی اهمیت قدرت در روابط بین‌الملل، اکثر محققین هم در مورد نقش قدرت و هم طبیعت آن اختلاف‌نظر دارند. به‌تعبیر صاحب‌نظران، قدرت از جنبه مفهومی از جمله مفاهیم مبهمی بوده که به تعداد افرادی که راجع به آن غور، تفحص و اندیشه‌ورزی نموده‌اند، نظریه و دیدگاه وجود دارد. دلپو گالی گفته است: «قدرت مفهومی مورد منازعه است. قدرت در شکل‌های مختلفی اعمال می‌شود و جلوه‌های متنوعی دارد. بنابراین، تعریف و درک یکسانی از آن وجود ندارد» (دوال و همکاران، 2009).

دیکشنری آکسفورد تعریف زیر را از قدرت ارائه داده است: توانایی انسان برای انجام کاری یا عملی؛ کنترل بر روی دیگران، توانایی فرد، گروه، کشور و یا دولتی برای نفوذ و اثرگذاری زیاد (کاپو، 2010). پاتریک اسولیوان¹ درباره قدرت می‌نویسد: «قدرت چیزی است که یک فرد یا گروهی از مردم را قادر می‌سازد که اقدامی درباره دیگران انجام دهند. به‌نظر او قدرت یک مفهوم تجویدی است برای ابزار و وسایلی که ما به‌وسیله آن‌ها کنترلی را بر رفتار هم‌قطاران خود اعمال می‌کنیم. به‌نظر وی قدرت از طریق نیروی انتظامی، دیپلماسی، مهارت و زرنگی در روابط اقتصادی، گردآوری و کاربرد اطلاعات و نیز پخش ایده‌ها و نظرات اعمال می‌گردد (اسولیوان، 2002). فرانسوا پوریکو تأکید دارد که قدرت در شکل سیاسی‌اش مهیب‌ترین معما را مطرح می‌کند و دارای ماهیت تناقض‌ناگانه می‌باشد.

به‌طور کلی، قدرت به‌معنی توانایی نفوذ در رفتار دیگران برای گرفتن نتیجه مطلوب است. راه‌های متعددی برای این تأثیرگذاری چون تهدید، متقاعد کردن از طریق پرداخت مالی یا جذب دیگران و همکاری با آن‌ها وجود دارد. گاهی می‌توان بدون دستور دادن بر رفتار دیگران تأثیر گذاشت. اگر بتوان این باور را القا کرد که اهداف مشروع است، می‌توان بدون استفاده از تهدید به هدف رسید. مثلاً کاتولیک‌ها نه به‌خاطر تهدید، بلکه به‌خاطر احترام به پاپ، تعلیمات او را عمل می‌کنند.

سیاست‌مداران و مردم عادی، اغلب قدرت را به‌عنوان داشتن توانایی نفوذ بر نتیجه کار معنی می‌کنند. کسی که اقتدار، ثروت یا شخصیت جذابی دارد، قدرتمند خوانده می‌شود. براساس این تعریف، در سیاست بین‌الملل، کشوری را قدرتمند میدانند که جمعیت زیاد، خاک گسترده، منابع طبیعی فراوان، قدرت اقتصادی، نیروی نظامی و ثبات اجتماعی دارد. برتری تعریف دوم این است که قدرت را مشخص‌تر، قابل اندازه‌گیری و پیش‌بینی می‌کند. در این معنا، قدرت به‌معنای داشتن کارت‌های برنده در یک بازی است (نای، 2004).

2. عناصر تشکیل دهنده قدرت کشور

2.1. ایدئولوژی

در ادبیات سیاسی، ایدئولوژی عبارت است از نظام فکری و عقیدتی که قابل اعمال بر واقعیت‌های خارجی است. ایدئولوژی دارای کارکردهایی است؛ از جمله می‌تواند باعث تقویت روحیه ملی شود. در چارچوب سیاست خارجی، ایدئولوژی یک قالب ذهنی از لحاظ شیوه نگرش نسبت به جهان فراهم می‌آورد و بالاخره این عنصر تشکیل دهنده قدرت، معیارها، ضوابط مشخص و معینی در اختیار سیاست‌گذاران قرار می‌دهد تا براساس آن چارچوب، هدف‌ها و منافع ملی خویش را ترسیم کنند. ضمناً ایدئولوژی می‌تواند اصول و معیارهایی در اختیار عامه مردم قرار دهد تا بر مبنای آن

هرگونه انحراف و تغییر جهت مغایر با اصول پذیرفته شده را مورد قضاوت قرار دهند. یکی از موارد مهم نقش ایدئولوژی در افزایش قدرت ملی، بسط و گسترش حوزه مشروعیت نظام سیاسی است. افزایش مشروعیت، بر قدرت تصمیم‌گیری می‌افزاید و در عین حال باعث تحدید و کنترل قدرت می‌شود (قوم، 1383).

2.2. وضعیت جغرافیایی

از میان عوامل جغرافیایی که در ضعف یا قدرت یک کشور موثرند عناصر زیر بسیار تعیین کننده می‌باشد.

الف: آب‌وهوا و اقلیم و منابع طبیعی

ب: وسعت خاک

ج: موقعیت سرزمینی (از نظر دسترسی به دریا یا مجاورت با سایر کشورها)

2.3. عامل انسانی

2.3.1. جمعیت

اهمیت شمار جمعیت از لحاظ قدرت ملی آشکار به‌نظر می‌رسد. تمام کشورهای نیرومند جهان امروز جمعیت زیادی دارند. سیاست‌مداران و کارشناسان روابط بین‌الملل از دیرباز اهمیت جمعیت را در ترکیب قدرت ملی شناخته‌اند. البته درست است که قدرت‌های بزرگ معمولاً کشورهای پرجمعیت بوده‌اند، با این همه نمی‌توان یکباره نتیجه گرفت که هر چه جمعیت یک کشور بیشتر باشد قدرت آن کشور نیز به‌همان نسبت برتر است. به سخن دیگر، جمعیت زیاد در کشورهای پیشرفته معمولاً عامل فزاینده قدرت و در کشورهای فقیر و عقب مانده بیشتر عامل ناتوانی است. به‌طور کلی جمعیتی پرتوان و با انرژی تأثیر زیادی بر قدرت یک کشور دارد و قدرت کار و انرژی نیز خود به عواملی مانند سطح زندگی، تندرستی، آموزش و پرورش، پیشرفت اقتصادی و فنی و انگیزه‌های مادی و معنوی چندی بستگی دارد.

2.3.2. خصلت‌های ملی (سجیه‌های ملی)

طرز تفکر، خلق‌و‌خو و نحوه کار و کوشش یک ملت را خصلت‌های ملی آن ملت نامیده‌اند. تعیین بعضی از سجایا در یک ملت رایج‌تر است تا در ملتی دیگر و همین خصیصه‌هاست که ملت‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. اغلب دانشمندان عقیده دارند که صفات و خصلت‌های ملی از عناصر برجسته قدرت یا ضعف کشورهاست. از این‌رو باید در ارزیابی قدرت کشورها بی‌تردید ویژگی‌های روانی و خصلت‌های ملی آنها را موشکافانه سنجید و ارزیابی کرد. البته نباید فراموش کرد خصوصیات روحی، دسته‌جمعی یا گروهی یک ملت را نمی‌توان به تمام افراد آن ملت تعمیم داد و هم‌چنین باید توجه داشت که هیچ سجیه‌ای در انحصار ملتی خاص نیست و معمولاً نزد ملت‌های دیگر هم دیده می‌شود. بنابراین اثبات صفات خاص در ملتی یا نفی آن صفات در ملل دیگر کار آسانی نیست.

2.3.3. روحیه ملی

روحیه ملی یکی از مبانی پیچیده، ناپایدار و در همان حال بسیار مهم قدرت ملی است. به‌نظر مورگنتا روحیه ملی درجه ابراز اراده یک ملت در پشتیبانی از سیاست خارجی دولت خود در زمان صلح یا جنگ است. روحیه ملی را نمی‌توان هم‌چنین تمایل و رضایتی دانست که در ضمیر تعداد زیادی از افراد ملتی پدیدار می‌شود تا منافع کشور خود را برتر از منافع و مصالح خویش بشمارند. (در اهمیت روحیه ملی می‌توان گفت) تبلور روحیه ملی در «افکار عمومی» عاملی است که بدون پشتیبانی آن هیچ دولتی، چه آنکه با رای مردم برسر کار است چه آنکه خودش و استبدادی است، قادر نخواهد

بود سیاست‌های خود را به طرز موثری دنبال کند. در مورد عواملی هم که در روحیه ملی نقش دارند به دو صورت می‌توان تقسیم کرد: عوامل دور و نزدیک یا درازمدت و کوتاه‌مدت.

عوامل دور یا درازمدت سجایا و خصلت‌های ملی، نیز سنت‌ها و تجربه‌های تاریخی را که به وجود آورنده طرز فکر و دانش مردم در برابر مسائل و دشواری‌هاست در بر می‌گیرد. عوامل نزدیک یا کوتاه‌مدت در ایجاد روحیه ملی بی‌شمارند. یکی از آنها توانایی دولت در جلب نظر موافق مردم نسبت به هدف‌های خود یعنی سیاست‌های داخلی و خارجی است (عامری، 1391).

2.3.4. تکنولوژی

اگر قدرت، ظرفیت یا توانایی دارندگان آن برای تاثیرگذاری بر پیامدهای خاص تعریف شود، تکنولوژی موجب تقویت قدرت و افزایش توانایی‌های بازیگران سنتی روابط بین‌الملل مثل دولت‌ها و شرکت‌های فراملی می‌شود. از نظر والتز، تکنولوژی موجب توزیع قدرت در سطح سیستم بین‌المللی و افزایش توانایی نظامی بازیگران می‌شود (وحیدی، 1386).

2.3.5. رهبری

ظرفیت و میزان رهبری یک ملت و تصور آن از جهان از عناصر مهم قدرت است. اگر در رهبری جامعه نقصانی پدید آید، ممکن است عناصر دیگر نیز بدون استفاده شوند. هیچ نیروی انسانی یا صنعتی و نظامی قادر به قدرتمند کردن ملت نخواهد شد، مگر آنکه رهبری این عناصر را با حداکثر تاثیر در صحنه جهانی مورد استفاده قرار دهد. اگر عناصر ملموس بدنه قدرت را شکل دهد، خصوصیات ملی، روح و رهبری، مغز آن خواهد بود. رهبری، یک ملت را هم می‌تواند بسازد و هم می‌تواند نابود کند. اهمیت رهبری و ارتباط آن با عوامل دیگر قدرت آشکار است زیرا در اثر آن حدود استفاده از عوامل قدرت مانند نیروی انسانی و منابع طبیعی تعیین می‌گردد و نیز اگر نگوئیم روحیه را به وجود می‌آورد، در آن قویاً تاثیر می‌گذارد.

علاوه بر رهبران سیاسی که قدرت را در دست دارند فعالیت‌های دیگری وجود دارد که باید رهبری و هدایت هم آهنگ شود که نیاز به دانش تکنیکی و فنی دارد، بدین منظور باید از وجود متخصصین فن استفاده کرد. چنان که امور جنگی و هدایت نیروهای زمینی، دریایی و هوایی نیازمند رهبران کارآزموده است. کلمه رهبری انعطاف‌پذیر است؛ به طور کلی شامل افراد بسیاری می‌گردد که در نحوه استفاده و بهره‌برداری از عوامل قدرت دخیلند (مقتدر، 1381).

3. انواع قدرت

مفهوم قدرت از منظر محققین روابط بین‌الملل به گونه‌های متفاوتی تقسیم‌بندی شده است. ریموند دوال و میشاییل بارنت در کتاب «قدرت در عرصه بین‌الملل» چهار نوع قدرت اجباری¹، نهادی²، ساختاری³ و مولد⁴ را شناسایی کرده‌اند (دوال و همکاران، 2009). از دیدگاه بارنت و دوال، قدرت اجباری بر دامنه‌ای از روابط بین بازیگران تاکید می‌کند که به یک بازیگر اجازه می‌دهد تا به طور مستقیم وضعیت یا کنش‌های دیگری را شکل دهد. قدرت ساختاری به قدرت ابزاری⁵ نزدیک است و هر دو با توانایی‌ها سروکار دارند. قدرت ابزاری بر توانایی برای تاثیرگذاری بر نتایج تاکید دارد، اما قدرت ساختاری، توانایی به‌منظور تاثیرگذاری بر قواعد و نهادها برای هدایت پیامدها را مدنظر قرار می‌دهد. قدرت نهادی، کنترل

- 1- Compulsory Power.
- 2- Institutional Power.
- 3- Structural Power.
- 4- Productive Power.
- 5- instrumental power.

بر دیگری از طریق اجتماعی و با فاصله و به‌صورت غیرمستقیم است. قدرت مولد محصول پراکنده اجتماعی بین‌دهنی در سیستم معانی و مفاهیم می‌باشد (وحیدی، 1386).

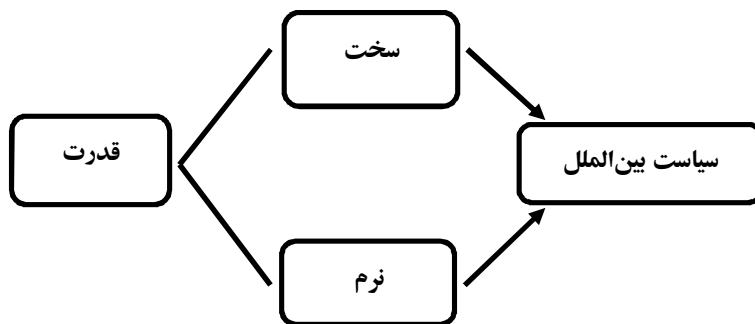
لیفین در کتاب «تکنولوژی اطلاعاتی و تغییر دامنه قدرت جهانی» بر اهمیت فراقدرت در عصر کنونی تأکید کرده است. بالدوین در کتاب راهنمای روابط بین‌الملل به قدرت رابطه‌ای و قدرت عناصر ملی اشاره نموده است. همچنین قدرت نرم و قدرت سخت توسط جیمز روزنا در کتاب «قدرت نرم» بررسی شده و ژوزف نای نیز مقالات و کتب متعددی راجع به قدرت نرم و اثراتش به رشته تحریر درآورده است. قدرت نظامی و اقتصادی به‌مثابه قدرت سخت می‌توانند دیگران را به تغییر مواضع خود سوق دهند. این نوع قدرت بر پاداش‌ها (هویج) و تهدیدها (چماق) مبتنی است. اما گاهی نیز می‌توان نتایج دلخواه را بدون تهدید یا پاداش ملموس کسب کرد، این شیوه رسیدن غیرمستقیم به نتایج مطلوب چهره دوم قدرت نامیده می‌شود. بر این پایه، یک کشور می‌تواند به مقاصد مورد نظرش در سیاست جهانی نائل آید، چون کشورهای دیگر، ارزش‌های آن‌را می‌پذیرند؛ از آن تبعیت می‌کنند؛ تحت تأثیر پیشرفت و آزاداندیشی آن قرار می‌گیرند و در نتیجه خواهان پیروی از آن می‌شوند. بنابراین قدرت نرم عبارت است از توانایی کسب آن‌چه می‌خواهید، از طریق جذب کردن نه از طریق اجبار و یا پاداش (نای، 2004).

قدرت اعم از نرم و یا سخت در هر صورت محصول ترکیب و امتزاج سرچشمه‌ها و عوامل متعدد و متنوع قدرت ملی است که عوامل فرهنگی، رسانه‌ای و دیپلماتیک نیز جزو مجموعه مولفه‌ها و عوامل قدرت محسوب می‌شوند (داداندیش؛ احدی، 2011).

به‌طور خلاصه می‌توان بیان کرد که قدرت ملی هر کشور که جایگاه آن‌را در سلسله مراتب قدرت جهانی تعیین می‌کند؛ برآیند تمامی مولفه‌ها، عوامل و متغیرهای قدرت است و این امر تعیین‌کننده رتبه و جایگاه کشور در سطح منطقه‌ای و جهانی می‌باشد (حافظنیا، 1386).

الگوی مفهومی پژوهش

مستند به مرور ادبیات موضوعی مربوط و با توجه به نقش قدرت در سیاست بین‌الملل، در نوشتار حاضر از چارچوب (الگو) مفهومی زیر استفاده شده است.



الگوی مفهومی پژوهش

3.1. تفاوت قدرت سخت و قدرت نرم

به این ترتیب، تفاوت‌های بنیادینی میان وجه سخت و نرم قدرت وجود دارد. این تفاوت‌ها در جدول (1) ارائه گردیده است.

جدول (1) تفاوت قدرت سخت و قدرت نرم

قدرت نرم	قدرت سخت	قدرت
اجتماعی، فرهنگی و سیاسی	امنیتی - نظامی	حوزه قدرت
پیچیده و محصول پردازش ذهنی نخبگان	عینی واقعی، محسوس	اعمال قدرت
القا و اقناع	زور و اجبار	روش اعمال قدرت
تاثیرگذاری بر انتخاب‌ها، فرآیند تصمیم‌گیری و الگوهای رفتاری حریف و در نهایت سلب هویت‌های فرهنگی	تخریب و حذف فیزیکی حریف و تصرف و اشغال سرزمین	هدف در اعمال قدرت
امنیت ارزش‌ها و هویت اجتماعی	نبود تهدید خارجی	مفهوم امنیت در رهیافت‌ها
ماهیت غیرعینی و نامحسوس عمدتاً فاقد عکس‌العمل	محسوس و همراه با عکس‌العمل و برانگیختن	کاربرد قدرت
محیط فروملی و فراملی (هویت‌های فروملی و جهانی)	دولت‌ها	مرجع امنیت در حوزه قدرت
فرهنگ‌سازی و نهادسازی در چارچوب اندیشه و الگوهای رفتاری نظام‌های لیبرال و دموکراسی	فروپاشی نظام‌های سیاسی - امنیتی مخالف یا معارض	کاربرد قدرت در رویکرد امنیتی جدید
فرهنگ، ایدئولوژی، عقاید و هویت تاریخی	اقتصاد، تکنولوژی، سیاست، محصولات فرهنگی و آموزشی و نیروی نظامی	منابع قدرت

(منبع: خاشعی و همکاران، 1390)

بدین ترتیب با توجه به مطالب فوق‌الذکر می‌توان این‌گونه بیان داشت که، قدرت دارای دو لایه سخت و نرم است. رویکرد نخست، قدرت را همچون کالایی تعریف می‌کند که می‌توان آن‌را تصاحب کرد و در مالکیت خود درآورد. رویکرد دوم بر این میناست که قدرت چیزی نیست که بتوان مالک آن شد. با وجود تفاوت‌ها، قدرت سخت و نرم در سیاست بین‌الملل می‌توانند یکی در مقام بستر ساز، مکمل و توجیه‌کننده دیگری عمل نمایند.

3.2. رابطه قدرت با سیاست بین‌الملل

سیاست بین‌الملل عرصه ظهور شکلی از روابط متقابل میان دولت‌ها در اجتماع بین‌المللی است که در آن منافع، هدف‌ها و در نتیجه سیاست‌های بین‌الملل (برنامه عمل‌های) متفاوت دولت‌ها با یکدیگر برخورد پیدا می‌کند یا هماهنگ می‌شود. در کیفیت روابط متقابل میان دولت‌ها و تنظیم سیاست‌های بین‌المللی و هدف‌ها، قدرت نقش مهمی ایفا می‌کند. آن دسته از هدف‌ها که جنبه بلندمدت دارد، عموماً بر پایه اعتقادات و آرمان‌ها مشخص شده و چارچوب کلی سیاست خارجی یک دولت را شکل می‌بخشد. در راستای اجرای سیاست مزبور و رسیدن به هدف موردنظر، هر دولت با توجه قدرت خود، یعنی توانایی‌هایی که دارد و می‌تواند به کار گیرد، هدف‌های واسط و سیاست‌هایی تنظیم شده را عملی سازد و مرحله به مرحله به هدف بلندمدت خود نزدیک شود. شناخت واقعی و علمی مردم (به‌طور اعم) و تصمیم‌گیرندگان و مجریان (به‌طور اخص) از توانایی‌های اشاره شده، نقش قابل توجهی در تعیین نوع هدف‌های واسط و تنظیم سیاست‌های مناسب برای دستیابی به هدف‌ها دارد. هرچه میزان این شناخت بیش‌تر باشد احتمال موفقیت سیاست‌های تنظیم شده و دستیابی به هدف‌های موردنظر بیش‌تر می‌شود (مستقیم، 1390).

اجرای سیاست خارجی مستلزم برقراری رابطه میان دولت اعمال کننده این سیاست و دیگر دولت‌ها است که آن‌ها نیز سیاست‌های خارجی خاص خود را دارند. این رابطه میان دولت اعمال کننده این سیاست و دیگر دولت‌ها است که آن‌ها نیز سیاست‌های خارجی خاص خود را دارند. این رابطه در چارچوب سیاست بین‌الملل برقرار می‌شود و شکلی از رابطه اجتماعی است که منظم و سازمان یافته بوده و از رفتار دست‌کم دو دولت در صحنه بین‌المللی و کنش متقابل آن‌ها تشکیل می‌شود. رابطه میان دو دولت در چارچوب سیاست بین‌الملل، که در واقع رابطه سیاسی در سطح بین‌المللی است، به‌علت منظم و سازمان یافته بودن قابل پیش‌بینی و تحلیل است. پیش‌بینی و تحلیل صحیح رابطه سیاسی در سطح بین‌المللی، که تنها با شناخت علمی از سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل و عوامل موثر در شکل‌گیری، تحقق و دگرگونی آن‌ها امکان‌پذیر است، کمک می‌کند که رابطه مزبور به‌نحو مطلوب‌تر و موفقیت‌آمیزتری برقرار شود (مورگنتا، 1384).

رابطه سیاسی در سطح بین‌المللی نیز همواره متضمن تجویز رفتاری خاص است. در این رابطه یک‌طرف در مورد تجویز رفتار مورد نظر تصمیم می‌گیرد و طرف مقابل آن‌را می‌پذیرد. قدرت، پشتوانه‌ی تصمیم مزبور است. نوعی مجازات قابل اجرا یا تهدید، به قدرت جنبه عملی می‌دهد و قدرت در رابطه سیاسی در سطح بین‌المللی و از این طریق سیاست بین‌الملل روشن می‌شود.

چنان‌چه مناسبات میان دولت‌ها برای استقرار، حفظ یا گسترش نظامی باشد که در خدمت ایجاد، تقویت و حفظ رابطه استثمار است، طبعاً سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل نیز این خصوصیت را می‌یابد و یک دولت سعی می‌کند از قدرت به‌شکل اسارت‌آور استفاده کند و سیاست خارجی و روابطش با دیگر دولت‌ها را بر این پایه تنظیم نماید. این روش سبب تشدید رقابت دولت‌ها با یکدیگر در کسب قدرت بیشتر و به‌دست آوردن، افزایش و حفظ سلطه بر دیگران می‌شود. در نتیجه، امنیت، صلح، عدالت و... همواره مورد تهدید و در معرض نابودی است (بیلیس، 1388).

اما اگر مناسبات مورد اشاره به‌نحوی تنظیم گردد که نظام بین‌المللی در خدمت منافع همه ملت‌ها قرار گیرد و امکان رفع نیازهای فردی و جمعی افراد جامعه بین‌المللی را فراهم آورد، قدرتی که در تنظیم و اجرای سیاست خارجی و همچنین سیاست بین‌الملل به‌کار می‌رود آزادی‌آفرین خواهد بود. چنین استفاده‌ای از قدرت نه‌تنها سبب تشدید رقابت دولت‌ها با یکدیگر نمی‌شود؛ بلکه تعاون و همبستگی میان آن‌ها را تقویت می‌کند و در نتیجه، امنیت، صلح، عدالت و دیگر هدف‌هایی که رسیدن به آن‌ها برای تامین امکانات پیشرفت مادی و معنوی انسان‌ها لازم است، بهتر و به‌نحو پایدارتری استقرار می‌یابد (مستقیمی، 1390).

بدین ترتیب آن‌چه که از مطالب فوق‌الذکر می‌توان این‌گونه بیان داشت که، قدرت واقعی، یعنی قدرت مبتنی بر شناخت علمی، لزوماً نه فاسد کننده است و نه به آن معنی که سهم بیش‌تر یک دولت از قدرت سبب کاهش قدرت دولت دیگر شود. بنابراین شناخت واقعی قدرت و ضرورت آن در زندگی بشر برای فراهم آوردن امکانات پیشرفت مادی و معنوی فردی و جمعی، آن‌را به‌صورت ابزاری مفید در اختیار انسان‌ها در می‌آورد.

3.3. تحول مفهومی و کارکردی قدرت در سیاست بین‌الملل

از جمله ویژگی‌های بارز سیاست بین‌الملل، تأثیرپذیری آن از مؤلفه‌های قدرت است که به‌رغم تمامی تغییرات رخ داده، این ویژگی هم‌چنان استمرار دارد. از این منظر می‌توان دو روایت مختلف از سیاست بین‌الملل ارائه نمود:

الف) قدرت سخت؛ رویکردی سنتی به سیاست بین‌الملل

قدرت و مشتقات آن، محور و جان مایه علوم سیاسی در گرایش‌ها و حوزه‌های مختلف تخصصی آن است. پدید آوردن آثار مطلوب، سلطه انسان بر انسان، توانایی فرد یا گروه در کسب تسلیم و اطاعت دیگران، کنترل رفتار دیگران، از جمله معادل‌های مفهومی واژه قدرت است. از این مفاهیم چنین می‌توان نتیجه گرفت که قدرت، بیانگر رابطه طرفینی بین انسان‌هاست که یک طرف تأثیرگذار و طرف دیگر تأثیرپذیر است (جمالی، 1389). قدرت اقتصادی، قدرت نظامی، قدرت سیاسی و قدرت ملی، اصطلاحات و ترکیبات متداول مفهوم قدرت می‌باشند. مفاهیم یاد شده که هم وسیله و هم هدف نهایی سیاست تلقی شده است، مورد توجه علمای سیاسی سنت‌گرا می‌باشند (عیوضی، 1392). اکنون قدرت سیاسی، نوعی قدرت اجتماعی است که در جوامع مدنی بین گروه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد (افتخاری، 1389).

در اندیشه سیاسی کلاسیک، از نظریه قدرت در اشکال مختلفی تعبیر و یاد شده است (نک ورنر، 1388). از منظر بسیاری از اندیشمندان سیاسی، نگرش مدرن در باب قدرت باهیز آغاز می‌شود. میان اندیشمندان پست مدرن، میشل فوکو، بیشترین توجه فلسفی خود را بر مفهوم و ماهیت قدرت قرار داده است. وی در مباحث تبارشناسانه خود، سه چهره قدرت «قدرت گفتمانی» و «قدرت دیسیپلینی»، «قدرت مشرف بر حیات» را مورد مطالعه قرار داد. از نظر فوکو، قدرت گفتمانی یا قدرت حاکم، قدرتی است که به‌جای آنکه بر بدن‌ها اعمال شود، بر روی زمین، بر دارایی‌های جامعه اعمال شده و مستقل از کنش و واکنش با پیکر جامعه که ملت را می‌سازد و هویت خود را با آن یکی می‌داند، تداوم می‌یابد. در مجموع، در دوران مدرن، به ماهیت قدرت و چستی آنکه با دولت مرتبط بوده و نحوه تنظیم رابطه میان دولت یا جامعه مدنی یا چگونگی توزیع قدرت پرداخته می‌شود. در این دوران که با دولت مطلقه آغاز و همواره میان لیبرال دموکراسی تا سوسیال دموکراسی در نوسان بوده است، قدرت محوریت عمده مباحث را تشکیل داده و قدرت نیز به‌نوبه خود در رابطه با دولت و یا مدیریت سیاسی مطرح شده است (بشیریه، 1387).

ب) قدرت نرم؛ رویکردی نو به سیاست بین‌الملل

قدرت نرم توانایی به‌دست آوردن چیزی است که می‌خواهیم با جذب و اقناع سایرین جهت تحقق اهداف خود کسب کنیم. قدرت نرم، محصول و برآیند تصویرسازی مثبت از خود... تأثیرگذاری همراه با رضایت بر دیگران، اراده‌ی دیگران را تابع خود کردن و مؤلفه‌های نظیر آن است (بیگی، 1388). قدرت نرم عبارت از توانایی کسب مطلوب مقصود و هدف از طریق جاذبه، نه از طریق اجبار یا تطمیع است. قدرت نرم از جذابیت فرهنگی، ایده‌آل‌های سیاسی و سیاست‌های یک کشور ناشی می‌شود (نای، 1387).

بنابراین، قدرت نرم از طریق تولید و توزیع آموزه‌ها و ارزش‌های خاص و جذاب، بنیان‌های ارزشی و ارکان حمایتی، کشور متخاصم را هدف قرار داده و آن‌را در راستای وضعیت مطلوب خویش تغییر می‌دهد. این‌گونه تغییرات، معمولاً از زیرساخت‌های ارزشی و شبکه‌های تولید و توزیع اندیشه‌ها و هنجارها، خصوصاً حوزه‌های آموزشی، فرهنگی و رسانه‌ای آغاز می‌شود. آن‌چه از محتوای کلمات متفکران و اندیشمندان در توضیح واژه قدرت نرم، بر می‌آید این است که قدرت نرم، محصول و برآیند تصویرسازی مثبت، ارائه چهره موجه از خود، کسب اعتبار در افکار عمومی داخلی و جهانی، قدرت تأثیرگذاری غیرمستقیم توأم با رضایت بر دیگران می‌باشد. به‌طوری‌که امروزه، این قرائت از قدرت در مقابل قدرت سخت، قدرت نظامی و تسلیحاتی که به‌نحوی توأم با اجبار و خشونت‌های فیزیکی است به‌کار می‌رود. بنابراین می‌توان گفت: قدرت نرم، توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران است و جنس آن از نوع اقناع است؛ در حالی که چهره زمخت و سخت قدرت از نوع وادار و اجبار کردن است. جوزف نای بر این عقیده است که: قدرت نرم، توجه ویژه‌ای به اشغال فضای ذهنی

کشور دیگر از طریق ایجاد جاذبه است و نیز زمانی، یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند (اطلاعات و دانایی) را به‌منظور پایان دادن به موضوعات مورد اختلاف به‌کار گیرد و اختلافات را به‌گونه‌ای ترسیم کند که از آنها امتیاز گیرد (نای، 1387).

نتیجه‌گیری

در پایان می‌توان نتیجه گرفت قدرت، داشتن موقعیت و ویژگی خاص یا کسب آن برای رسیدن به مقاصد و اهداف موردنظر است. از دیرباز مقوله‌ی قدرت‌طلبی در جوامع مختلف بشری وجود داشته ولی در ادوار مختلف شکل آن تغییر کرده، تا به امروز که در عرصه‌ی جهانی تحول و تنوع آن به نهایت خود رسیده است. بنابراین امروزه کشورهای مختلف جهان با توجه به تحولات تکنولوژیکی سیاسی، بسته به توان خود، تلاش دارند تا علاوه بر قدرت نظامی و اقتصادی (سخت)؛ از ظرفیت‌های قدرت نرم نیز برای پیشبرد اهداف سیاست بین‌الملل خود بهره ببرند. به‌طور کلی، در سیاست بین‌الملل قدرت سخت و قدرت نرم به یکدیگر مرتبط‌اند. چون هر دو به‌عنوان جنبه‌هایی از توانایی دستیابی به اهداف از طریق تحت تاثیر قرار دادن رفتار دیگران محسوب می‌شوند. اما قدرت سخت نقش و کارایی خود را نسبت به گذشته از دست داده و به‌همین دلیل کم‌تر مورد توجه و استفاده‌ی مستقیم قرار می‌گیرد. بنابراین با مطرح شدن فضای مجازی توجه قدرت‌های جهانی معطوف به قدرت نرم و به‌کارگیری حداکثری آن برای اهداف خود و باقی ماندن در قدرت و رهبری جهان شده است.

قدرت نرم نسبت به قدرت سخت هزینه‌های کم‌تری در پی دارد و همچنین اثرگذاری قوی‌تری دارد. در قدرت سخت پیشبرد و دستیابی به اهداف با نوعی جبر و خشکی مواجه است. که عمدتاً نارضایتی‌های عمومی ملت‌ها و جامعه جهانی به‌خصوص ملت‌های درگیر جنگ را در پی دارد ولی در قدرت نرم این‌گونه نیست و ملت‌ها دانسته یا نادانسته تحت سلطه‌ی قدرت‌های جهانی در می‌آیند و قدرت‌های برتر در یک فرآیند آموزشی، فرهنگی، فکری سعی می‌کنند تا ایده، فکر و علائق دیگر ملت‌ها را با خود همسو کنند. لذا در قدرت نرم در واقع نوعی خط‌دهی به افکار عمومی جامعه‌ی جهانی و ملت‌های در برگیرنده‌ی آن صورت می‌گیرد.

1. افتخاری، اصغر (1389)، **قدرت نرم و سرمایه اجتماعی**، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
2. بشیریه، حسین (1387)، **جامعه‌شناسی سیاسی**، تهران: نشر نی.
3. بیگی، مهدی (1388)، **قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران**، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
4. بیلیس، جان؛ اسمیت، استیو (1388)، **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین**، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی، ابرار معاصر تهران.
5. جمالی، حسین (1389)، **تاریخ و اصول روابط بین‌الملل**، بی‌جا: مرکز تحقیقات اسلامی.
6. حافظ‌نیا، محمدرضا (1386)، **قدرت و منافع ملی (مبانی، مفاهیم و روش‌های سنجش)**، تهران: نشر انتخاب.
7. خاشعی وحید؛ مراد امامزاده جعفر، مهرداد (1390)، «درآمدی سیاست‌گذارانه بر کارایی قدرت نرم در صحنه روابط بین‌الملل»، **فصلنامه مطالعات قدرت نرم**، سال اول، پیش شماره سوم.
8. عامری، هوشنگ (1391)، **اصول روابط بین‌الملل**، تهران: نشر آگاه.
9. عیوضی، محمد رحیم (1392)، «الگوی تحلیلی قدرت نرم و سیاست بین‌الملل»، **دو فصلنامه مطالعات قدرت نرم**، سال سوم، شماره نهم.
10. مقتدر، هوشنگ (1381)، **سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی**، تهران: موسسه مطالعات دریای خزر.
11. مورگنتا، هانس جی (1384)، **سیاست میان ملت‌ها**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
12. قوام، عبدالعلی (1383)، **اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت، چاپ دهم.
13. مستقیمی، بهرام (1390)، «نقش قدرت در سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل»، **اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره پنجاه‌وهشتم، صص 33-37.
14. نای، جوزف (1387)، «قدرت نرم و مدیریت منازعه در عصر اطلاعات»، ترجمه حسن هادی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، **گزارش پژوهشی**، شماره 520.
15. وحیدی، موسی‌الرضا، (1386)، «فراتکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال دهم شماره چهار، صص 697-724.
16. ورنر، شارل (1388)، **حکمت یونان**، برزگر نادرزاده، تهران: انتشارات زوار.
17. هیینه بوش، زیموند (1388)، «روابط بین‌الملل کشورهای خاورمیانه»، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال هشتم، شماره 3.

ب) منابع لاتین

1. Nye, Joseph, (2004). **Power in the Information Global Age: From Realism to Globalization**, New York, Routledge press, .
2. Duall, Rimond & M, Barnet,(2009) **Governance without Government order and Change in World Politics**: Cambridge, Cambridge University press .
3. Cowie, A. P, (2010), **International Relations: Perspectives and Themes**. London: Longman
4. Sullivan P,(2002). “Janus and Minerva: Essays In The Theory And Practice Of International Politics” **Boulder**, Colo: Westview.

The Journal of

Politics

A Scientific – Specialized Review

Vol. 4, No 16, Winter 2018

License Number: 19989

Tarbiat Modares University

Faculty of Humanities

Email: Politic.association@gmail.com

Comparative Comparison of ECO and ASAN (Reasons for convergence and divergence)

Mohamadmahdi Mirzaei, Maryam Shahbazi

Survey of the effects of the exercise of sovereignty over shared and Border Rivers; Case Study: Central Asia 1991- 2014

Farideh Mohamadlipour, Mohamadreza Amani

Emerging countries and the structure of international political economy (Brazil, Russia, India, China, South Africa)

Reza Shirzadi

Income on the history of the formation and development of the Sahwa movement in Saudi Arabia; The transition from political Islam to civil Islam

Reza Hoseini

Practical and Theoretical developments in Saudi Arabia foreign policy after 2003

Hamidreza Kazemi

The Role of Resistance Culture in the Internal Security of the Islamic Republic of Iran

Heydar Asadi, Hadi Rajabi

Power's role in international politics

Ramezan Esmaeil Asadi, S. Ali Nejat